

# ستاره

شماره ۱۲۲۷ - ماهیون - بهمن ۱۳۱۱  
شماره ۱۳۱۱ - سال چهارم - شماره مسلسل ۴۵  
۱۳۱۱



۴۶



ستاره  
ملیون  
هنلا در کابل

گروپ هنرمندان

سینما  
در شهرهای افغانستان

Ketabton.com



# سپاروون

آدوس : مکرودیون سوم بلاک  
(۱۰۶) مقابل تعمیر مطبعه دولتی

شماره دوم ماه ثور ۱۳۷۰ سال چهارم شماره مسلسل ۱۰



... خداوند کار فرمود در عالم  
یک چیز هست که آن تراوش کردنی  
نست ... پس ادسی درین عالم  
برای کاری آمده است و مقصود -  
انست همین ان نمیکزاردی هیچ هیچ  
نکردن باشند ...

... خداوند فرمود [ ولقد کریمنا آدوم  
نکت " ولقد کریمنا السما والارض " پس  
از ادسی ان کار میاید که نه از اسما -  
نه میاید و نه از زمینها میاید و نه  
از کوهها چون ان کار بکنند ظلمتی  
و جهولی از وقتی شو اکثر تو گویی که  
اگر ان کار نمیکند چندین کار از من  
میاید . ادسی را برای ان کارهای  
دیگر نهانید ه اند .

تو بقیست وزای دو جهانسی  
چنگم قدر خود نمید انسی  
مفروشه خویش از ان که تو بیس -  
گران بهایسی

از فیه مافیه  
اثر مفروف مولانا جلال الدین بلخی

اداره مجله درویرایس مطالب  
دست باز دارد .  
عقاید و نظریات در مضامین به  
نویسنده گان متعلق است .

**ایڈیٹر**

**ایڈیٹرز**

**مستشرقین و قلم کاران**

**رسم و عادت**

**دستخط حضرت**

**تحت سوال قرار**

**گرفتار است**

**در آفریقا**

**در برخی مناطق آفریقا**

**بیشتر از ۲۰۰ فیصد**

**ایران**

**۵۲**

**پستولند داستان**

**۳۴**

**شماره**

# رهبری

مقاله دلچسپ از مجله نیوز و یک چاپ امریکا

صفحه ۱۱



**باباچسفر**

۱۸ صفحه

## چاپان

سرزمین عجایب تمدن پروید

PROPERTY OF  
**ACKU**  
5803

صفحه ۵۷

چای سبزه  
چای سیاه

## صنعتگرش آیدز کلبانک و کلبش



مصاحبه اختصاصی محمد سبادون با نجیب الله برادر استاد خلیفه

صفحه ۳۸

خداوند؛  
هر قلب صحت خود و طفل  
تان با ششیه . محضرتنا  
در مورد حفظ الحوزة خوراکی  
مکن . ایا کریم؛ شهر خطاناب

**در شماره ماه**

**جوئل**

**برای شما**

**این مطالب**

**را در بریم**

- اسرار یک پرمی در شهر کابل
- مصاحبه اختصاصی با وجهه وفرید
- ترتیب ریور دپ روانشناسی بر اساس سال تولد
- آخرین مصاحبه تا منگشکر آواز خوان سده ما

نشریه اتحادیه ژورنالیستان  
مدیرمسؤول: دوکتور ظاهر طنین  
تلفون: ۲۴۵۱۰  
معاون: محمد آصف معروف  
تلفون: ۶۲۷۰۲  
سکرتارمسؤول: ضیا عبادی  
خطاطی: کبیر امیر محمد نعیم نیکزاد

گرافیک: نور محمد و رضیه  
عکاس: شمین گل  
آمر چاپ: عبدالله  
لینو تایپ: محمد عارف  
چاپ مطبعه دولتی



تصحیح شعری: ...

نشر علم و معارف (۵۱)

شماره (۱) نایب سالار محمد الرحیم خان  
شماره (۲) استاد خلیل شماره (۳) و (۴)  
برادران استاد انجنیر الله خان و عثمان خان  
لطفه نورات ذیل را پتیرا و فرزند ن تسمیم  
تاریخ (۱۲) بقعه درس ۱۲ بجای ۱۳  
از صفحه ۳۳ بقعه درس ۵۱ بجای ۵۲  
از صفحه ۳ بقعه ۵۳ بجای ۵۴  
بقعه ۵۱ بجای ۵۲  
هنجراتی در صفحه (۴۱) در محوس  
حسب (توالت) حسب (بغای) مطالعه  
فرماند



انتخابات در بسیاری

از مکاتب پاجوسی

را به خود ستری ها

وی پروای ها

نخالی کرده است



# در فرهنگ مکتب

## بعضی مکاتب ریاضی، علوم دینی و هنر در زبان پست تورا

مکتب دو مین خانه فرزندمان ما ست که امید خانواده و جامعه به آن دوخته شده است. از قرن ها به اینسو مکتب و معلم، محیط و شخصیت مورد احترام پدر جامعه بشری به شمار می آید.

طی بیش از ده سال اخیر رابطه معلم، شاگرد و خانواده در مکاتب کشور ما نیز دستخوش زو پندارهای مختلف فرهنگی و غیر فرهنگی گردیده است. اساسی ترین عنصر تأمین رابطه تعلیم و تربیت یعنی انطباق در بسیاری از مکاتب جا پیش را به خود ستری ها، بی پر وای ها، تغییر حاضری ها و ارتقای اتو ماتیک خالصی کرده است. برای تعداد از شاگردان در صفوف بالاتر پرو پلم سبوری نمودن جهت مسکری انگیزه دیگری جهت رعایت نکردن نظم استند رد مکاتب می باشد. بنا بر فضای نامساعد آموزشی که همه جهات کار وادار کشور احتوا نموده، تغییر در تقرر و تعزل، فراد و دور مانده نشان از مکتب، کار که رهبری را نیز در مکاتب اکثر احوار و زار ساخته

است. با لایر از این ها، تقلید بی جا در تغییر سیستم تد ریس لطفه دیگری به حیثیت مکاتب ما وارد آورد. چه بسا خانوادده های که نمی دانند فرزندان را در ریاضی و مضامین دیگر سنا یس چه گونه کمک نمایند و چه بسا معلمانی که آنان نیز با این سیستم تد ریس آشنا می تا گاهی داشته و در نتیجه شاگردان کم سواد و دور فهم فارغ داده اند. امروز در بسیاری از عرصه های حیات اجتماعی سطح پاجوسی سواد فارغان مکاتب و بالاکر فارغان مراکز تحصیلات عالی و متاسفانه گاه تحصیل یافته های خارج از کشور چپو ناسایان می سازند. جای امید فراوان است که رهبری جدید وزارت تعلیم و تربیه بنا بر توصیه جدید مقامات دولتی و حکومتهای اصل های تجربیه شده گذشته مراجه کرده اند و قرار است سیستم قبلی به

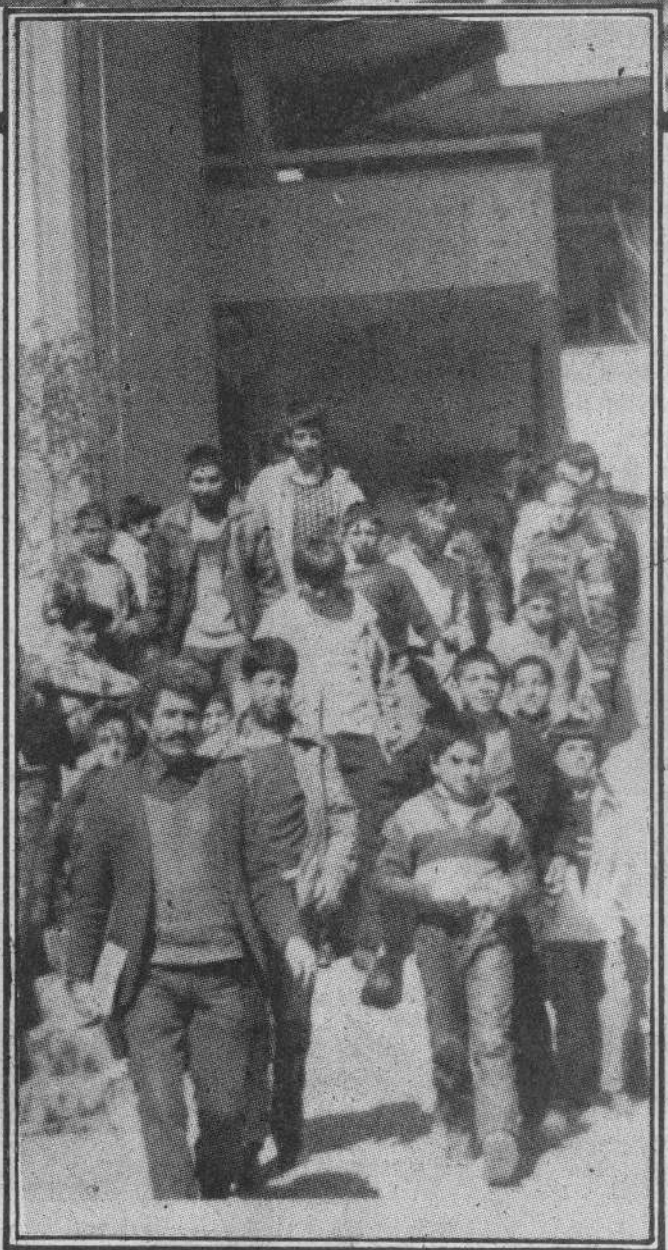
غنا ی بیشتر در محیط تعلیمی ما باری از نو تصمیم یا بند اما این که سر نوشت فارغان فعلی چه می شود نیز از مسایلی است که به آن عطف توجه گردد. خیر نگاران مجله سپارون بنابر اهمیت موضوع در رابطه آن با خانواده ها به برخی از مکاتب سر زنده تاسیساتی از پرو پلم های مکاتب رادر صفحات سیاه و سفید مجسم سازند. در یک نگاه و قتی به مکاتب میروی متوجه می شوی که اکثر شاگردان نه به خاطر آن می آیند که چیزی بیاموزند و بعضی از معلمان وقتی از ایشان می پرسی هدف آموزش را در دست تو فصح کرده نمیتوانند، فکر می کنی که مجبور ریتی است که شاگرد و معلم را در این محیط جمع می آورد. این ها را که نادیده بگیریم بنا بر شناخت های شخصی، ملاحظات سیاسی

### تدریس خلاف رشته در مکاتب

# آموزش ملی چی

## قدرت ریس مینمایند

و برخی عوامل دیگر بسیار. ری از معلمان خلاف رشته های مربوطه و حتی پایا. نتر از صلاحیت تحصیلی خویش تد ریس می نمایند. یک معلم مکتب گفت ((بعضی از معلمان با استعداد حتمی اگر صنف دوازدهم را خوانند. با شنیدن ممکن است معلم خوب برای مضامین خیاطی، سیودت علوم دینی، تاریخ، جغرافیه، و... شوند. اما برای آنها مشکل خواهد بود که زبان انگلیسی، دری، پشتو، و یا هندسه، ریاضی فزیک، راندریس نمایند.)) خیر نگاران ما در جریان دیدن از مکاتب متوجه شده اند که در یکی از مکاتب فارغ رشته ریاضی بوختون کا بل به حیث معلم علوم دینی و بعضا زبان پشتو، طیف شده بود. هر چه را به بلخی اظهار نمود که ((وی طرفدار تد ریس معلم خلاف رشته اش نمی باشد. او گفت به هیچ معلمی خلاف



رشته اش مضمون نداده ام و همچنان طرفدار فارغان دوازدهم به حیث معلم نمی باشم اما وی این حقیقت را برجسته ساخت که برخی از معلمین فارغین صنف دوازدهم نیز هستند که دارای تجربه کافی و دارای صلاحیت کامل تد ریس می باشند.)) پرو پلم دیگری را که متوجه شدیم از تقاضای بعضی از مکاتب ابتدائیه به صفوف بالاتر است در حالیکه بنا بر ملاحظات بست و سابقه کاری معلمان، تقاضای سو پلم معلم یا تقرر معلمان با سو پلم تحصیلات عالی در نظر گرفته شده است مثلا در مکتب که معلم صنف هشتم و نهم تد ریس می کرد با نیست صنف نهم را تد ریس نماید. در باره سیستم جدید که در مجموع هم وزارت تعلیم و تربیه و سایر نهاد های علمی زبان های آنرا متوجه بقوه در صفحه (۷۲)

### اصول تد ریس را مینمایند



کتابخانه  
جمهوری  
ایران

های معمولی تاس میگزفت . از جرمان  
مباحبه های پیش به اساس وقت پول میخواست  
نوشته های پیش آقای رامین با سوچان  
تعبیه و تنظیم میکرد . . . .

♦ ♦ ♦  
د پگران روزها برای همیشه سپری گردیدند  
که خواننده گان رساله های فلسی در نامه  
هایشان با اصرار زیاد میخواستند تا تصویب  
خندان امتیاز به چاپ رسانیده شود  
به خاطر اینکه اصلاً در هیچ محفلی (چه  
فلسی و چه شخصی) لبان امت از خنده به  
هم نمی آمد!؛ او که بجز در رول های مثبت  
جدی ظاهر نمیشد ، دیگر از اجرای هیچ  
رولی روگردان نبود .

وین ، کمدین ، کرکتهای معمول  
هرسوزان فری . . . .  
وسرانجام با تخیرات تازه تیزنده گس  
اوتام نشان های د پگری نیز کامی کرد  
از برابر کرده های پرد ، علم برداری تا  
بخت ما بگروین روی ستیز آواز خوانی ،  
وازان جا پیشروی مردم در کارترین و کرس  
پارلمان . نه این ترتیب من او را در سه  
چهره مختلف دیدم: ستاره سینما - آوازخوان  
و سیاستمدار روزی به خاطر تعبیه یک گفت  
و شنود اختصاصی با شتر و گمن ستها (پس  
از گرفتن لقب سوپرستار) در جریان شوخی  
لطفاً صفحه برگردانید

تقریباً ناسکناست که صفحات مجله ها  
و نشریه های فلسی هندی مطلبی در باره  
امتیاز بچن ندا شتمیاشند . در جای او را  
تا سرحد یک فرشته توصیف میکنند . اما جایی  
دیگر با تمام قوا کپیده میشود کسی به او تعمت  
میکند و کسی او را افشا میزند . در کسی  
از صفحات ویژه نامه امتیاز میخوانم :

وقتی برای نخستین بار امتیاز بچن را  
دیدم . او را مرد محبوب و کم حرف و صمیمی  
یافتم . به دقت سوالاتم را گوش میکرد و تلاش  
مینمود تا به الفاظ و کلمات بسیار ادبی پاسخ  
ها را برایم بگوید . آن وقت ها او سکرتر  
ندا داشت . وضع اقتصادی اش نیز زیاد خوب  
نیسود . مرا به منزلش دعوت کرده بود .

♦ ♦ ♦

دوین با رملقات ما پس از چند سال  
هنرمایی او در نظم ها اتفاق افتاد امتیاز  
بچن در کارکرد های هنری اش شکست میخورد  
هیچ نشانه ای از فرو رو خود خواهی در وجودش  
پیدا نمیشد . این دوره ، دوره نا امیدها  
و ناکامی های او بود . هنوز صمیمیت و کسروی  
او به حال خودش بود .

♦ ♦ ♦

امانگهان همه چیز دگرگون شد او به یکبار  
گی پله های شهرت را به سرعت پیچود و لقب  
سوپرستار را حاصل کرد : با زورنا ایست



ستاره  
ملیونی

هند در کابل

گروپ هنرمندان

سینمای هند

در شهرهای اقصای هند استقبال شد

سن سن کمالیا

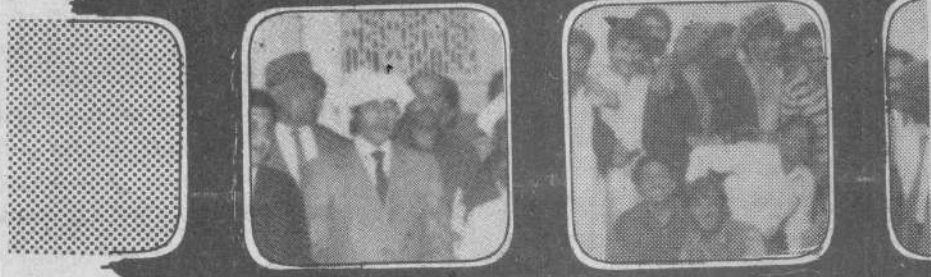


# دینار

د (پوهنه او ژوند) له مجلې څخه: د شېرشاه رشاد زياره

دکټان دوول نه يوه کسه کي راغلي چې د څارندوي يې ماهور شيرک هامر به به خولي بوري مويشني وينتاو څخه دخولي دخاوند خانگر نسي څرگندولي جو اوسني کييا. فيزيک او بيولوژي دا توان لاس نه راوړي چې دشير لک حنرودسل کاله خوا ترنجرمي خورا زيات ممنوعات دخسو وينتاو څخه لاس تراوړي. که دنای سره ستاسي وينتان يانه شي دوي برخي منحصص له خوا ددي وينتاو له مخي ستاسي به باب زيات معلومات ترلاسه کوي چې به هغو به دسي هم يوه نيماست. هر ځل دسر ددغه اودنای سره ستاسي دوينتاو بريښيول داسي معني لري لکه تاسي چې دخپلو خانگري نو عادتونو او شجرو نه باب يادداست ناي ته بربرزي. ستاسي دسر سميدو او بربرزي څرپلو څخه وروسته باسسه وينتان کولي شي ستاسي به باب شهادت ورکړي چې تاسي به مخدره موادو اخسته ياست اوکه به يا ديو معنده به شتان ايوکه ديو سوداگر به شتان؟

پاڼه واورئ



هواخواهان هنر امتیابې بچن پس از دیدار های رو پاروی با او تهره میکنند که امت در کابل نیز دو حالت متفاوت - داشت و گاهی بهار متواضع و صمیمی میبود و زمانی هم مغرور و خودخواه میبود. امتیابې بچن پس از مسافرت های پریشانه هر کشور چشمه دید و خاطرات خوش پیش را به نشر می رساند مثلا او سه ماه قبل وقتی پس از اجرای برنامه آواز خوانی خود از قاره افریقا برگشت نوشت که یک تعداد عادات افریقایی ها برایم خوش آیند نبود. ان ها بلند بلند حرف میزدند و زمانیکه من برای شان آواز میخواندم و ان ها پس هم صحبت میکردند و به من توجه چندانی نداشتند.

از برش ها راحتاً زمین ببرد و آن را به دست نشر میپارد.

وجودیت امتیابې شخصیت و شهرت تمام گروه هنری را تحت الشعاع قرار داده بود. و وجود این آنها هرگز احساس ناراحتی نداشتند (شاید به خاطر اینکه همواره در هر جای چینین بوده است.)

لحظات برگشت امتیابې بچن قدم به قدم تاد روزه هوا بیا از طریق تلویزیون نشان داده شد. ولی در مورد رفتن گروه هنری (که چند روزی آن صورت گرفت) حتی خبر ساده ای نشر نگردید.

امتیابې بچن در مدت اقامتش بیست و نه سال گذرته نیز در کنار اظهار مراتب امتنان خود از مردم هنرفرانس چاپان به خاطر پروگرام آواز خوانی "کله هسا"

امتیابې بچن در مدت اقامتش بیست و نه سال گذرته نیز در کنار اظهار مراتب امتنان خود از مردم هنرفرانس چاپان به خاطر پروگرام آواز خوانی "کله هسا"



گزارشات مکمل نشست ها و صاحبیه هامنظما از طریق تلویزیون و جراید یکی پس دیگری نشر میگردد. در حقیقت امت در میان پرسش ها - محاصره شده بود. تقریبا تمام سوالات در پیروان فلم ها و زنده گی خانوادگی او میچرخید.

آواز زورنا لیست ها خواهنش کرده بود در باره سیاست از او پرسند. زو به گفته خودش او این مسلک را ترک نموده است. گاهی او از جواب دادن به بعضی پرسش های جدی تر (که گاهگاه در جراید و مطبوعات هند نیز اینجوابها مختصرا اشاره می به آن هارفته است) خودداری میکرد. حتی باری با انتشاری زیاد از خبر نگار مجله سباورن خواهش نمود تا کتبت جواب به یکی

به خاطر تکمیل فلم خداگواه به کابل آمدند که به گونه بی سابقه و استثنایی استقبال گردیدند. شاید به همین جهت بسوه که امت حالت احساس خود را در برابر علاقمندان چنین شرح کرد: با آمدن در افغانستان قدم کوتاه تر و وزن بیشتر شد. زیرا افغانها ما را بهر ثقل احسان و همان نوازه های خود کوچک ساختند. اما برعکس اقتدر بر ایسم غذا دادند که فکر میکنم زیاد چاق شده باشم. از آنچه امت گفته است میگردم. و لکن این نیز یک حقیقت سید است که برخی ها در تقدیم شخصیت زوی به گونه نابخشودنی و غیر قابل تحلیلی زیاده روی نموده (شاید در آن لحظه تعدیپ و فرهنگ افغانی - فراموشی بعضی هاشده بود.)

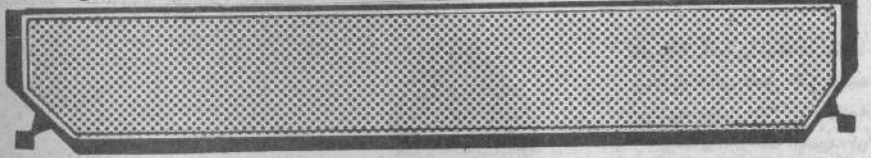
فلم (وشنو) به دیاستد پرفتم. او مسرد عجیبی است. د پگران در باره اش میگویند او شوت گن سنهاست (یعنی تنگ شکاری) ... شتر و گن سنها به من گفت: این چه سوالات است که از هنرمندان میپرسید؟ اگر من به جای شما زورنا لیست هامیبودم، (اشاره به سوی امتیابې نموده علاوه کرد) مثلا از امتیابې بچن میپرسید: تو چرا نتوانستی یک پدر خوب برای فرزندانت شوهر خوب برای بیباها دري، عاشقی خوب برای ریکها و با لآخره یک سیاستدار خوب برای جامعه باشی؟ تنه صوری خوب بودن همه چیز نیست.

فکر کردم که امتیابې باشیدن این حرف برانروخته خواهد شد. اما او خنده - می کرد و گفت: مسردم راست میگویند او شتر و گن نه بلکه همان شوت گن است و من در دم به حوصله برده باری امتیابې افرین گفتم.

امتیابې بچن رویای نیم قاره و سلطان ملیونها قلب است. کتر هنرمندی میتواند شهرت خود را با اوقایه کند او دارای تحصیلات عالی و شایسته گی هنری است. این مرد بانیم قرن عمرش هنوز در نقاشی جوان بیست و پنج ساله هنرنمایی میکند. هزاران عاشق پاکجاخته دارد. بدون استثناء تمام مبدوس ها نقش داشتن در برابر امتیابې را برای خود افتخار و مایه شهرت فراوان تر میدانند.

امروز او شهن طبع و بر حرف و بیوقیب است. و آوازه شهرتش مرز قاره هارا در هم ریخته است.

باری سال گذشته آوازه آمدن امتیابې بچن به افغانستان در تمام جاها بخش شد اما به زودی خاموش گردید. اوایل ماه نور یارد پگر شایعه آمد آمد امتیابې گرم گرفت. هواخواهان امتیابې دسته دسته تمام روز شان را در میدان هوایی کابل در حالت انتظار سیری میکردند. اما از (معلمان و همکارانش) خبری نبود و با لآخره یکشنبه هشتم نور گروپ هنری معلمان شامل امتیابې بچن، دنیس دینس و زنگها، رمیش شراما و کل آمدند و پگران



امتیابې بچن بانیم قرن عمرش بنوز در نقش جو زنب ۲۵ ساله روسی و حسیني نظی هر میشوود.



# گراهام گرین مشهور

گراهام گرین دنري ستر کيسه ليکوني خوموده دمخه د اته شپيتو کلو په عمر له جهانته سترگي پټي کړي. دده وينه په مرض اخته شوي وه اودسويس په يوه روغتون کې بستري وو. گراهام گرین دخپل ژوند ورسني کلونه په فرانسه کې تيرول. ده په کيسه ليکلو کې خورا استعداد درلود. خودده دروحيانيت به لور ډيره توجه وه. په ۱۹۸۸ کال کې دنيو يا رک تايمز يوه تن کره کتونکي وليکل چې گراهام گرین دخورا استعداد لرونکی دی. خوروحې برابلمونو پرده، بېرته غورولې وه او ده هغه امريکايي دوه مخي گڼل. ده دخپلو ليکنو به لږ کسي هغه څه چې ده ورته سرگرمي ويله - ځای ورکړي وو. په ده ياندي ديوه رومن کاتولیک چاپ لگيدلي وو او دا هغه خبره وه چې دې ترسپېرموزاوستلې وو. دې پوايي چې:

((پوازي زمايو خو کتابونه مذهبي ناکيدات لري ما خپل ځان کاتولیک ليکوال نه دی بللی خوداسي يو ليکوال ښم چې له کاتولیکي افکار و سره می عادت کړی وی.)) دگرين دژوند پس منظر د هغه له سر گردانه ژوند څخه ښه څرگندېږي. دې وايي چې دا زما عادت شوي دي چې له کشمکش څخه ډک ځايونه ووينم گرین برسيدلي خبره اوسترگي درلودې. مهربان اوله شرم څخه ډک پوسري وو. دې د ۱۹۵۶ کال

داکتور به دوه نېټه ښه انگلستان کې وزيريد. وروسته له دې چې ښوونځي او کالج يې دی ته ورسول - کورني يې دی داصحابو دخرابي له امله لندن ته واستاوه ترڅو روح پوهان يې معاینه کړي. گرین وايي چې دی اروا بيزندسکو معاینه کړ او وروسته له هغه نه يې له خپل مشر ورور سر رولت (يو ډول لوبه) بيل کړه. وروسته بيا دلا پيريا په لور ولاړ او دجنگ به وخت کې يې ملایا - کينيا او هندو چين ته سفر وکړ. له اکفورد څخه باندي. کله چې دلندي ژودي لپاره دکمو - نيست گوند غړی وو. له ۱۹۲۶-۱۹۳۰ کاله پوري يې د لندن دتايمز ورځپاڼې داديتور په توگه ډنده سرته ورسوله او په ۱۹۲۷ کال کې يې واده وکړ چې يوزوی او يوه لور يې هم درلوده خو په کال ۱۹۶۰ کې له خپلې ښځې څخه جلاشو. گرین خپل لومړني دوه ناولونه هغه وخت وليکل کله چې دتايمز له ورځپاڼې سره يې کارکاوه او په همدې ډول پوره لس کاله يې دسينما په هکله انتقادي کينلي کولې.

راټوليدل دژمي په فصل پوري اړه نيسي کله چې يوازي خواپه کيان دی. په وروستيو کلو کې تاريخارا بله څپه نه هم کړې هغه داچې په وينستانو کې دعناصروویش ښځې.

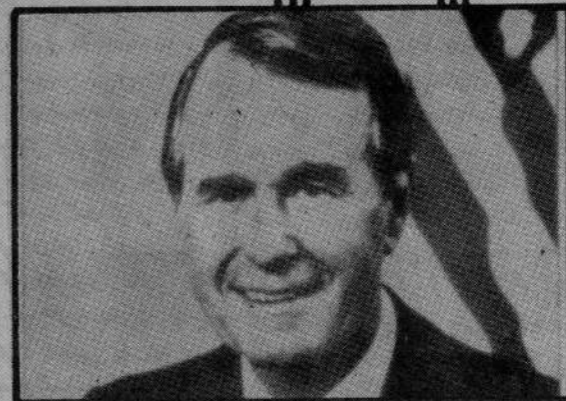
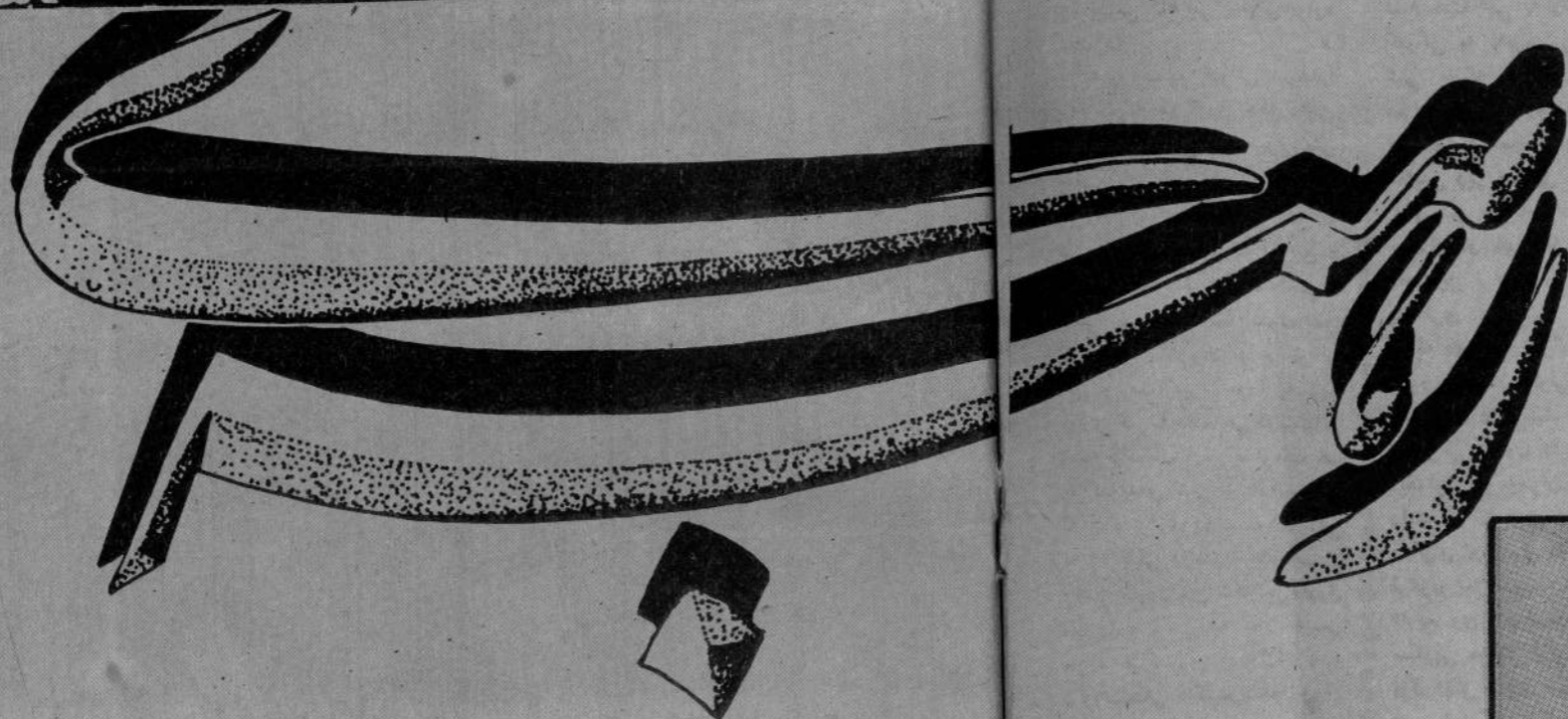
دالکولو په معتادينو کې کله چې دوی بندېغانو ته لوپړي د جست اندازه لږېږي اوداخپږنه ښځې چې معتاد کله الکول بس کړي دی. دوينستانو پر ټولو څپرو سر بيره خورا په زړه پوري څپه نه داده چې دوينستانو څخه دانسان ازني معلومات هم څرگندېدای شي. ددې څپې له باره يوازي دوينسته تنه کافی نه ده بلکې دوينسته پياز هم خورا ضرور دی ځکه چې داډول معلومات ترسې په پياز کې خورا څرگندوي. ددې له باره د ((جينتيکي دانکيلرسکو پي)) ميتود څخه کار اخيستل کېږي او ددې ميتود په مرسته دهر خانگري انسان له باره پرته له غيرگولو څخه دهغه نسبي اړيکي څرگندوي. جينتيکي دانکيلو - سکوبي دگوجنيانو دپلار ټاکنې له باره، دټپي شويو مېرو (چې دپېژندلو وړ نه وي) لپاره، دمجرمينو د نسبي پېژند گلوې له باره او داسې نورو ورتسه مرخوله باره کارول کېږي. او سايجل څرگندوي چې د وړک شويو يا غلاشويو کو چنيا نو ډټاکنې له باره هم دا ميتود غوره گڼل کېږي. سر بيره پر ټولو ښيگنو دا ميتود اوس هم نه شي کولی چې دوينسته دخاوند ظاهري ښه وهښي يعنې داميتود، نه شي کولی چې د انسان دسترگو رنگ وښځي دهغه دناروغي په



دبنديانو وينستان وڅيرل شول او د سايجل له قوله له سنو څخه څلويښت تر پنځو سو پوري د مخدره موادو معتاد يې دي، دوينستانو تجزيه نورمسائل هم ښي. کله چې د ۱۸۲۱ کال ددې په مياشت کې داپلينا په ټاپو کې ناپليون بناپارت مرسو نودهغه نای دناپليون د چوتې څخه خو وينستان پري کړل او دکورني غرونه يې ورکړل. په ۱۹۰۰ کال کې ددې وينستانو تجزيه يې وښوول چې په وينستانو کې دمورک وژني درمل شته او داسې نظريه منځ ته راغله چې ناپليون دخپلو نژديو خلکو له خوا دمورک وژني په درملو سره وژل شوی دی. خود اتباعو کلو تجزيه وښوول چې په وينستانو کې دمورک وژني درمل مقدار دومره نه و چې انسان دی په وژل شي. د امپراتور په وينستانو کې د زهر د مقدار دکوتو د ديوالي کاغذو څخه رسيدلي و. د هغه په کوټه کې زرغون کاغذ خونړو په وجه هوا کې د کاغذ زهرنه تجزيه کوي خوکه به

دا څيرني دلاس انجنس د کفورتيا دپوهنتون په روغتيايي پوهنځي کې دفورمو کولو - جينستانو روناله سايجل - ويزجين هيل او کيميا پوه ويزنو باومگارتنر له خوا زمویل شوی دی. دا ميتود دراديو - ايسونولوجي په نامه يادېږي ځينې مشخصات يې دادی: يو سوی ته يو ټاکلی ډوز دمخدره موادو لگوي په نتيجه کې دويني به سيروم کې البوميني ماليکيو - لونه منځ ته راځي چې دمخدره موادو ماليکولو سره اړيکي لري. وروسته دمخدره موادو ماليکول ته راديو اکټوي اټوم نښاسي اورداديو اکټوي مخدره مواد لاس ته راوړي پسله دی څخه به ټيوپ کې دالبوميني مادي يا محلول سره راديو اکټوي مخدره مواد او دوينستانو شيره گڼوي. که په شيره کې دمخدره موادو ماليکولو نه خوراهم لږ کم شي نوهغوی دالبوميني مادي سره دگډېلو له باره دراديو اکټوي ماليکولونو سره به سيالي کې لويږي. په نتيجه کې دالبوميني مادي يا محلول راديو اکټوي خاصيت لږېږي او کولی شوو شمير و چې البوميني ماليکولونو دوينستانو څخه خومره غير راديو اکټوي مخدره مواد جنب کړي دی. نونه يوازي د هغو مقدار ثابتېږي بلکې د هغو شمير هم ټاکلی کيدای شي. دکلفورنيا په پوهنتون کې ددې تجربې دلابراختيا او دقت له باره يې دانگلستان دسترو اونامتو شاعرانو بايرون اوکتر وينستان تجربه کړل. دبايرون په وينستانو کې دمخدره موادو هېڅ ډول آثار نه ليدل کيدل. خودکتر په وينستانو کې د مورفين آثار په خورا څرگنده ډول او په زياته کچه ليدل کيدل. څنگه چې څرگنده ده کنزروند په وروستيو کلو کې دتوبرکلوز په ویرجني ناروغي اخته شو او افیون يا ترياک يې دمستگنو درملو په ډول استعمالول چې همدغه افیون په وينستانو کې

## دوينستانو نواسرار



رهبری موتری از کارافتیده بی  
 رامانند است که درجاده بی  
 بزرگدربه حرکت آوردن آن  
 تلاش میشود، بدینگونه که  
 انجن رانمتوان رو شن  
 کرد، زیرا بطری از کارافتیده  
 واز آنجا نیکه انجن رو شن  
 نمیشود، بطری نیز چارچ  
 نمیگردد. چنین بود که  
 آقای جیمز میکر یگورپرنز  
 بخران رهبری ایالات متحده  
 امریکا را در سال ۱۹۸۴ در  
 کتاب خود به نام ((قدرت -  
 رهبری)) توضیح کرد.

او مینویسد که تغییرات  
 ضروری برای حل برابلمها  
 نمیتواند بدون رهبری تازه  
 ایجاد شود، اما ایجاد رهبری  
 تازه بدون تغییرات عمده  
 ناممکن به نظر میرسد.

مگر استماره انجس و بطری  
 آقای برنز نسبت به شنس  
 سال قبل هنگامیکه ریگن  
 بر سر قدرت بود اکنون منا -  
 سبتر به نظر میرسد. امسال  
 امریکا بیجا دزمو ردآینده به  
 گونه بی عجیبی فکر میکنند.

سیمای جنگ، عقب نشینی و  
 تغییرات بزرگ همه و همه  
 زمینه را برای تجدید تقاضای  
 کهن به خاطر ایجاد رهبری  
 وی به میان می آورد. هنگامیکه  
 جورج بوش بین مردم  
 محبوبیت یافت، حتی هوا -  
 دارانش اورابه مثابه یک  
 رهبری که ملت را برای قرن  
 بهیست و یکم آماده میسازد  
 فکر نمیکنند.

فکر میگردند. بوش در سال  
 ۱۹۸۸ هو سبای دمو کراتها  
 را به رقابت محض مورد  
 استهزا قرار داد، اما اوباعین  
 کوتاه نگری حکومت میکند.  
 کارهای آقای بوش همانند  
 کازتر معکوس رونالد ریگن  
 است. او آدم زیرک است،  
 مگر توانایی آنرا ندارد تا به  
 معجزه بی بناه برسد که برای  
 رهبری ضروری است. درجه  
 بندینهای ریگن هیچ گاه می او  
 را در صدر جدول روسای  
 جمهور مردمی قرار نداد و  
 او تا میل داشت تا کشور را

به عقب ببرد، اما با آنهم حد  
 اقل توانست آن را تاجایی  
 رهبری کند.  
 مگر تاسف هنوز هم بیشتر  
 میشود. رئیس جمهور کی  
 مقابله را میتواند ببیند،  
 چرا تصمیمش را نمیگیرد؟  
 پاسخ چنین است که رهبری  
 واقعی ریاست جمهوری ندرتاً  
 در هر ربع قرن ویا کمتر از آن  
 ظاهر میشود. نسلی که در  
 سال ۱۹۶۵ مرگ ابراهام  
 لنکلن را تعقیب کرد از آن  
 محروم شد، چنانچه بیشترین  
 زمان نیست و پنج سال بین  
 تیودورو فرانکلین روزولت

از همین گونه بود. ازجا ن -  
 کنید ی به این طرف هیچ  
 رئیس جمهوری توانمند یهای  
 اداری و معجزه بی رانداشت -  
 لیندن جانسن و ریچارد -  
 نکسن کارهای زیادی را انجام  
 دادند، مگر بی اعتمادی آنها  
 را عا جز ساخت  
 با اطمینان باید گفت که در  
 هر وقت عین رهبری موجود  
 نبوده است. خانم مارگریت -  
 تاجر رهبر درستی برای بریتانیا -  
 نیای کبیر به خاطر این نبود که  
 نتوانست آن را با اروپا یکجا  
 سازد. حوادث در اتحاد شوروی  
 بیانگران است که میخائیل

گرباچف وسیله خوبی برای از  
 بین بردن ستالینیزم و جنگ  
 سرد است. مگر شاید آدم  
 درستی برای نجات اقتصاد ملتش  
 نباشد. هنوز وقت است فهمیده  
 شود که لیخ والیسا رهبر  
 درخشان اتحادیه های کارگری  
 به ریاست جمهوری غیرکمو -  
 نیستی بولند قابل انتقال باشد.  
 هر کس میتواند رهبری  
 کند. رهبران باید با قدرت  
 شان چیزی را انجام دهند،  
 نه اینکه فقط قدرت داشته  
 باشند. مگر آقای جورج بوش  
 چی می خواهد انجام دهد؟  
 در مسایل داخلی - از امور

ساختمانی گرفته تا صحت عامه  
 مشکل است که سخن به میان  
 آید و گفته شود.  
 رئیس ستاد او آقای جان  
 سوتونو در این اواخر به گروهی  
 از محافظه کاران گفت که:  
 ((کدام قانونی ویا لایحه  
 وجود ندارد که در دو سال  
 ضرورت به تصویب آن باشد)).  
 آقای بوش با چند هدف به  
 مقام ریاست جمهوری رسید.  
 رئیس جمهور که خود را تحصیل  
 کرده میگوید قبلاً از خود جرأت  
 نشان نداده بود که کمپاین کند.  
 در داخل قصر سپید

((افسرده گی)) فراتر از عملیات  
 سیاسی قراز گرفت. آنها  
 اظهار کردند که بوش خودش  
 نمیداند که در مورد مساله  
 داغ روز چگونه بیاندیشد.  
 توصیه بوش در مورد خلیج  
 خیلی جدی بود. البته این همان  
 اندیشه های جوانی اش بود که  
 زباله کشیده و عملی گردید.  
 اصلاً او برای از بین بردن  
 بحران شرط بسته بود.  
 البته کانگرس خلی رهبری  
 را دقیقاً بر میکرد. در حالیکه  
 رهبران آن نسبت به بسیاری  
 از اسلاف خود توانایی بیشتر  
 بقیه در صفحه (۵۱)

تغییرات ضروری بود  
 حل و ابرام ناممکن است  
 بدون رهبری تازه  
 ایجاد شود،  
 اما ایجاد رهبری تازه...



# دانشگاه خورشید



زمانی که تولد کردید خیلی  
کوتاهتر از امروز بود.

مادر کلانهایه و اسپکان  
شکایت نمودند.

خانم انگلیسی کویزین خیلی ثروتمند بود و این ثروتند بودش برای وی اجازه میداد تا زنده گسی خود را به شکل افسانوی در آورد و بخود خیلی تسلی را اجازه دهد. در یک روز که هیچ تفاوتی از روزهای دیگر سال ۱۹۶۲ نداشت مادام کویزین مصروف بالش پارکت د هلیز خود بود وی به صورت ناخود آگاه پلیس پاتک ای (مشابه به دامن ولی خیلی کوتاه و کوچک بود در این هنگام همین دوست دختر او خواهر خوانده اش میهدی کوانت بد اخل د هلیز منزل وی کردید و مادام (کو) فریاد زد: (آخ کوی) عزیزم قدر زنهاش لفریب است واقعا مالیت ۰۰۰)

بزودی در فروشگاه میری کوانت (کاننسی ستویت) بدل کاملاً جد بد البسه جهت فروش آماده کردید. تهیه این لباس و عرضه آن به بازار در آن زمان شماست زیاد می طلبید. در اولین سالهای پیدایش خود همین ژوب تقریباً در هر ماه چند سانی متر کوتاه تر می کردید. دست اندر کاران مود در اروپا، همین ژوب باگرمی خاص استقبال می نمودند. با وجود آنکه در آغاز کار جنجالهای زیادی در این رابطه در اروپا

وجود اند. اما بالاخره انگلستان با مود جدید خوش فالپ گردید.

بهار سال ۱۹۶۵ بود. میری کوانت با کلسیون جدید دامن های مینی ژوب خوش به آمدن برانمودن (غوا) عازن قاره آمریکا گردید. اولین نمایش در نیویارک به استقبال چشمگیری مواجه گردید. علاقه مندان زیاد راه نما پیشگاه جمع نموده عصر روز بعد از ختم نمایش مانکن های زیبای انگلیسی با دامنهای مینی ژوب خود به گردش شهر درآمدند. ما برین یادید تا این زمان رویان ناخود آگاه در جای خود میخکوب میگرددید. بعد متوجه شدند که یک چیز فریادی در آنها وجود دارد. در رنگ متوجه دامن های کوتاه و (جداب) آنها گردیدید و از تعجب باد هان باز برای چند لحظه دگر رجای خود بی حرکت باقی ماندند. در این روز تعداد حادثات ترافیکی در محلاتیکه این زیبا رویان انگلیسی در گذشت و گذار مصروف بودند به نقطه اعظمی خود رسید. کارکنان موشگاف تلویزیون عاجل از سالها خبر شدند و بدون تأمل از جریمات فیسر طبیعی شهرشان تصاویر زنده را برای تماشاچیان به نمایش گذاشتند. سرانجام امریکاد رهبران روز اول بدین کدام مقاومتی تسلیم مینی ژوب گردید.

مهدی در مسافرت اروپای خوش به موفقیتهای بیشتر دست یافت. به این ترتیب مینی ژوب نتولده یافته در جهان پیروز مندانه گام میگذاشت مینی ژوب در سالهای ۶۰ یکی از مده ترین تولیدات فابریکات لباس سازی جهان فریب را تشکیل میدهد. اندرین کویزین و پروکارین فرانسوی را به مثابه پیش گامان مود مینی ژوب میدانند. نام این دو بانو اروپای های بهتر و جناب تر در این مود به سر زنها قرار گرفت. هیچ مودی در جهان به اندازه مینی ژوب اداسه نیافت. در حدود هفت سال مینی ژوب بدین

رقیب مود سال بشمار میرفت. در این ایام عمو زبان و دختران (مدرن) بدون در نظر داشت سن، زیبای لاقری و با هم جاقسی از مینی ژوب استفاده می نمودند. خیلی زود پیروا همین های شب، بالابوشها، پوستین ها کوتاه گردیدند. سوفیا لورن، بریت بارود، الیزابت تا پلیر حتی میگویند که ملکه انگلستان بدین کدام رفته در این مدت از مینی ژوب استفاده می نمودند.

در یکی از روزنامه های فرانسه چنین مطالبی در رابطه نشر گردید: بود: (ما خواهران روحانی مقدس در باره مود جدید مینی ژوب اظهار نگرانی می کنیم. ما میخواهیم که مدل سازان لباس بالاخره در باره ما هم فکر کنند. در بخش دیگر چنین میخوانیم: ۰۰۰ خواهران روحانی انگلیسی گلنیری نیویارک پیروان های جدید راه صورت عده در یکی از خیاطخانه های شهر فرمایش دادند. این پیروان های جدید خود - هران مقدس نسبتاً کوتاه تر از حالت معمولی بودند. ۰۰۰ ما برین در افغانه صورت طبیعی محمود بدین سالی های زیبای خانها میگرددید. بعد ما متوجه گردیدید که زنان و دختران زنها در جاده ها خیلی زیاد به نظرم خوردند، فهمیدند که این مطلب نیز با همیان آمدن مینی ژوب ارتباط مستقیم دارد. مینی ژوب خانها را مجبور می ساخت تا به همه کبودی های زیبای خود برسند آنها چاره دیگر نداشتند به جز اینکه اندام خود را متناسب و زیبا بسازند. زیرا مینی ژوب هیچگاهی کبودی های آنها را پنهان نمی کرد. به این دلیل همه خانها در آن زمان تلاش می نمودند تا خود را لاقری بسازند. میلیونها نفر از جنس لطیف با رزم قدانی تا بلبلت های خصوصی و ورزشی به انواع مختلف میخواستند تا به

بقیه در صفحه (۷۴)

# زخم معده مرض ساریست

بوسه هم بوجود می آید یا نه؟ دا کتر بر یگورف می نویسد که درباره خطر سراسریت مرض در یکی از کنفرانس ها اطلاع داده شده و مشا عده گردیدند، شوهری که به زخم معده مبتلا است به مرور زمان سراسریتش نیز به این مرض مهاجم می گردد.

تشخیص دادند و لسی هیچکس زخم معده را با آنها ارتباط نداد. این کار را در آغاز سالهای ۱۹۸۰ ماسال و اورین دادند. مارسال به خاطر اینکه این مکروب را خوب بشناسد خود آنرا خورده که باعث افزایش تیزاب معده اش گردید و به زخم معده مبتلا شد. همچنان به این گونه بعضی دانشمندان یک تعداد از شادی ها را به زخم معده مبتلا ساختند. به قول دا کتر بر یگورف بعد از نخستین اطلاعات از استرالیا این مکروب مطالعه شده و سازی بودن مرض زخم معده از فرضیه به ثبوت مبدل شد. اما اینکه این مرض از ابتداء

به اثبات رسیده که زخم معده مرض ساری بوده و از طریق بوسه کردن هم قابل سراسریت است. بر یگورف آمر د پیار-منت گاسترو انترولوژی انستیتوت طب مسکو طریقه تفوی این مرض را چنین پیشنهاد مینماید: (هیتوان مکروب ایسن مرض را نشان بدهم) اودز عکسهای که به کمک مکروب سکو ب الکترو نیکی گرفته است نشان میدهد که این مکروب در غشای مخاطی زنده گی و در معده با عفت افزایش تیزاب میشود. این مکروب ها را در ابر-گانیزم انسان در آغاز قرن

# جایان «جهان» را اشغال خواهد کرد

در سالهای پس از جنگ دوم جهانی که امریکا و شوروی ابر قدرت شدن را به سمت جنگی متوسط می دانستند جایان راه دیگر را انتخاب کرد و در کوتاه مدت به ابر قدرت اقتصادی مبدل شد. جایان امروز توجه زیادی را نسبت

به خود معطوف داشته است افزون برای ینکه و سایل-جایانی بازارهای جهان را اشغال کرده - توجه به فرهنگ این کشور و از جمله زبان جایانی افزایش یافته است. در از - بکستان شوروی جایانی که قبل از باز سازی دیوارهای ضخیم تمصب آن را احاطه کرده بود - فاکولته شرق شناسی انستیتوت شرق شناسی ارتقا یافته و در این انستیتوت برای نخستین بار لسان-جایانی نیز تدریس می گردد. شوروی در سالهای اخیر خواهان بهبود و توسعه مناسبات با جایان است. سفر گر با جف به جایان یک اقدام مهم برای نزدیکی دو کشور بود.

# قرآن به فضا برده شد

افشا گردید ما دست که برای عیسی مناروف فضا-نورد شوروی که پیش از یک سال را در فضا سپری نموده و مصروف تحقیقات کیهانی است، قرآن کریم انتقال داده شده است. عیسی مناروف از مسلمانان شوروی است. اما برای اولین بار توسط محمد الا حد مو مند فضا نورد افغانی قرآن مجید به فضا برده شد.

# ستایش اتومی با قدرت کام

اتحادیه علمی، تولیدی بنام (انرژی) در این او اخر ستایش اتومی کم قدرتی را مطرح ریزی نموده اند که در نوع خود در جهان بی نظیر است. دستگاه مذکور به اندازه بی کوچک است - که میتوان آن را توسط مو تریا یک حلیکو پتر به محل مورد نظر انتقال داد. ستایش در هر گونه شرایط در قطب شمالی یا دو منطلق گر - مسیر برای انسانها انرژی لازمه را تولید می کند. بر تری اساسی ایسن ستایش عبارت از مستقل بودن مطلق آنست. دستگاه مذکور به پرسونل خود ما نی ضرورت ندارد و سیستم اتومات آن کار بدو ناعراضه را تضمین می کند. ستایش، بعد از مو تاز و به کار افتاختن و عیلساختن پارامترهای آن، در طول بیست و پنج سال به طور اتوماتیک کار می کند. به اساس اطلاع آژانس نو دستی این ستایش تحت رهتایی دانشمندان انرژی اتومی شوروی به نام کورچا تف طرح ریزی گردیده است.

# از زمین و از جهان تعبیه و تنظیم (ناظم)

# در ایران محدودیتها کاهش می یابد

حکومت ایران محدودیت در مورد بیرون بردن محصولات صنایع دستی و صنایع ماسی را ملغی قرار داده است. در گذشته هر مسافر حق داشت که به قیمت مجبوری ای سی هزار ریال (واحد پولی ایران) که مطابق نرخ رسمی حدود ۴۲ - دالسر امریکایی میشود، محصول صنایع دستی را با خود از کشور خارج سازد. در جهان میناتورهای ایرانی، قلم زنی، شیکه-کاری به روی چوب محصور - لات شیشه ای، چرم نظروف و محصولات زرگری ایران از

# تجهیزات فسیوال

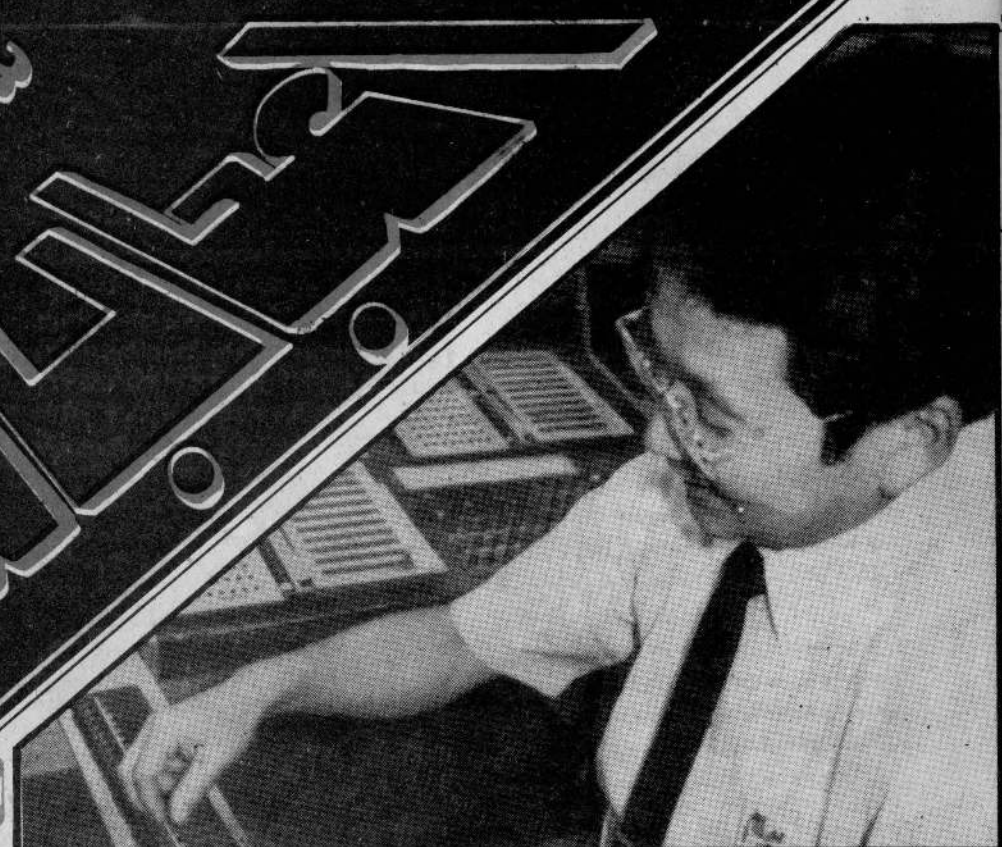
شهرت زیادی بر خوردار است. در بلان پنجاه ۱۹۹۰ - محصولات صنایع دستی چهار میلیارد را تشکیل دهد. انکشاف صنایع دستی در ایران برای پنج میلیون نفر زمینه ساز راه-ساده میسازد. این تصمیم حکومت ایران - از یکسو متوجه تقویت اقتصاد آن کشور است و از جانب دیگر با این عمل جلوسا زمان هدیکه در این کشور فعال اند، گرفته میشود.

# پتر و گراد، پتر بورك یا لینگر

همین ها، سبب شده تا سه بار نام شهر تغییر یابد. پسر این جنبش اکنون تو ستم می یابد. به قول خبر نگار آزاد نس نو و سستی تا کنون در مورد تغییر نام لیننگراد نظر واحدی وجود ندارد. بعضی ها پتر و گراد انقلابی را می-خواهند و بعضی ها پتر و گراد را تقدیس کنند. اما بعد از باز سازی گریبایف سرو صدا های بالا گرفت و محافلین اکتوبر در لیننگراد مدعی شدند که نام شهر شش بار دو باره به پتر بورك

قرار است در ماه آگست سال روان عیسوی در استال-میول فسیوال جایانی مو-سیمی مردمان برك دایر شود این فسیوال به اساس پرو-گرام یونسکو تحت عنوان (راه بزرگ) بر پشم - راه دیا لوک) تدویر می یابد. قرار است در فسیوال مردم مان ترکی زبان بلغاریا، بوکو سلوون، قبرس، ایران، شریکت ورزند و موسیقی شش تریا به نمایش بگذارد. اما تا هنوز معلوم نیست که ترکی زبانهای افغانستان در این فسیوال اشراک خواهند ورزید یا نه.

# سرزمین جایان



جایانی‌ها مردمان  
با فرهنگ اما کوشش  
می‌کنند  
جایانی‌ها تا در جیح می‌مانند  
تا البوم فرهنگی تمام  
عیار خود را حفظ کنند

داد ورود: تجار و دسته‌های مختلف غربی به این کشور بود. اینبار عکس العمل جاپانی‌ها در ارتباط با خارجی‌های تازه وارد به شیوه‌ای دیگر بود. به طوری که تمامی آنان مجبور به ترک سواحل جاپان شدند و در آن دوران تحت رهبری‌های (توکوگاوا) کشور جاپان شکلی کلاسیک را به خود گرفت که عاقبت آن عزلت آنان وصلی به مدت دو صد سال بود. ولی جاپان بالاخره مجبور شد تا سواحل خود را بر روی تجارت و مهمان‌نوازی بگشاید و آن زمانی بود که کشتیهای جنگی امریکا تحت فرماندهی (کومودومی. پری) وارد آبهای آن کشور شدند که سر - اینجا مش موافقت تا سال ۱۸۵۴ بود. اما در سال ۱۸۶۸ که به اصطلاح اصلاحات جدید صورت گرفت و استواری مجدد امپراتوری شکل می گرفت جاپان وارد سومین فاز تاریخی خود شد و شروع آن تغییر مرکز حکومتی از کیوتو به رادو (( تو کیو امروزی)) بود و نتیجه نیز همانند صنعتی شدن آن کشور بود. حال زمانی بود که جاپانی‌ها می‌بایستی متوجه شوند که همسایگان آسیایی آنها به رتق و فتوق چه اموری می‌پردازند و بقیه در صفحه (۷۸)

باشند او در بررسی مبهم کشور خود را اینگونه زیر سوال می برد. (آیا جاپانی‌ها بازم بدون جا باز جاپانی خواهند ماند؟ و در جایی دیگر از زبان یکی از شخصیت‌های داستان اینطور می‌نویسد: ((بگذارید تا آنها خود را نسبت به دیگر مردم دنیا استننا فرض کنند شاید اینطور بهتر باشد. آنها خواهند توانست روزی بعنوان مردمی بالغ با فرهنگ و عاداتی ویژه جایی در میان دیگر ملل دنیا برای خود باز کنند... اما در صورتی که آنان بخاطر همین عادات سوگواری راپیشه خود سازند دیگر امیدی به عظمت باقی نخواهد ماند.))  
**مردم بزرگ اما گوشه گیر:**  
کشور و مردم جاپان رویهم رفته از چار دوره تاریخی مهم عبور کرده اند که اولین آن درگیری با چین در قرن پنجم میلادی می باشد بعد از آن واقعه ارتباطاتی بسیار گسترده بین آنان حکمفرما شد از جمله اینکه مردم جاپان خط روش آنتیسیزی و بسنجاری از سیستم‌های اجرایی در حکومت چین را وارد کشور خود کردند همچنان که قدرت چین روبه زوال می گذشت سیطره جاپان در آسیا گسترده می شد!  
واقعه بعدی در قرن ۱۶ میلادی روی

ها محسوب می شود به قولی در قلب فرهنگ آنان جای دارد. مفهومی که مانند چسب این مردم با ادب را به یکدیگر پیوند می دهد و آنان را مجاز ساخته تا جامعه ای متحد داشته باشند و با احترام به مالکیت های خصوصی خود را نهایت در خدمت اجتماع بدانند.  
می رسمیم به تحلیل آقای هیروتو امپراطور جاپان که در این ارتباط می گوید: از دست دادن ظاهر در جاپان به معنی از دست دادن همه چیز است اما از دست دادن همه چیز الزامه به مفهوم از دست دادن ظاهر نمی باشد.  
**یک نقش مشکل:**  
یک بررسی کنجکاوانه این واقعیت را به اثبات می رساند که جاپانی‌ها تحت هیچ عنوان تمایلی به قاطعی شدن یا خارجی‌ها ندارند آنان ترجیح می دهند تا البوم فرهنگی تمام عیار خود را حفظ کنند. چه تاریخ و فرهنگ، جاپانی‌ها این مهم را به اثبات رسانده که آنان هرگز در صدد نبوده اند تا بعنوان یک ابر قدرت واحد خود را حاکم قلبها و های دیگر ملل بدانند و به نو رهبری دنیا را به انحصار خود درآورند.

جاپان امروزی علیرغم ترقی و توسعه اش هرگز جای مناسبی برای افراد خارجی بشمار نمی آید و بطور کلی این کشور ماورای مطلوب برای جویندگان کار محسوب نمی گردد و مهاجرین چندان شوقی به سکسی گزین در آنجا ندارند.  
از طرفی پذیرش مسایل اخلاقی دیگر کشورها برای جاپانی‌ها سنتی رادیکال را مجسم می سازد ولی بسیاری در این کشور جدا مخالف این طرز تفکر به اصطلاح جزیره ای هستند نویسنده معروف آقبای ((کوماتسو)) در کتاب پر فروش خود علت این مساله را در داستانی تجمعی چنین می داند که کشور جاپان بواسطه آتشفشانها و زلزله های سیبب در زیر آقیانوس خود را پنهان کرده و بسیاری از مردم بر این باور اند که این جزیره دچار یک لاکت و بدبختی همیشگی است و نسته از دست اندر کاران امور کشوری بی وقفه در جستجوی مکانی مناسب برای مردم خویش هستند اما پاپان سناریوی آقای ((کوماتسو)) به آن جا منتهی می شود که روزی مردم جاپان مجبور خواهند شد تا واقعیت های دنیای فعلی را بپذیرا



شناس در این کشور جاپانی هانامی بدیده های موجود را از دو دریچه جدا از هم نگاه می کنند و به اصطلاح معتقدند که هر شی، خارجی اعم از مادی یا غیر مادی دارای ظاهر و باطن می باشد و این تفکر اساسا بر می گردد به یک بدیده فرهنگی در جاپان. یعنی مقایسه دو واژه اموتو (omoto) و اورا (ura) !  
کلمه ((اموتو)) در فرهنگ نا ما آنان به معنی جلو و یا صورت خارج است و مورد استعمال آن اصولا در ارتباط با ظاهر می باشد اما وا دیگر یعنی ((اورا)) به معنی پشت پاداخل می باشد و استعمال آن در مواقعی است که منظور ماهیت یک چیز باشد.  
اصولا دو واژه ((اموتو)) و ((اورا)) از کلماتی بسیار آشنا برای جاپانی

جاپان - مملکت تناقض ها و سر - زمینی است که مردمش از یک سو خود را در برابر عادات و رفتار دنیای غرب می بینند و از سوی دیگر در حفظ رسوم و عادات متسی خود می کوشند بی شک چیزی که جاپانی‌ها را به حالت کنونی در آورده، جاپانی بودن آنهاست! نیرویی که جاپان امروزی را تبدیل به قدرت اقتصادی قرن بیستم کرده تا جایی که باتکیه بر همان نیرو می روند تا مقامسی ویژه در دنیا برای خود کسب کنند همانا تکیه بر فرهنگ ملی می باشد. با تلفیق اراده قوی و پشتکار بی پایان اساس قدرت آنان را تشکیل داده است.  
**روابط اجتماعی جاپان:**  
به گفته یکی از منتقدین جاپان

# اوج در فریاد

در فلم های ندامت ه گکشته و آلباس سها ه نقش های یافته است به قول خود شوا و برای بار نخست در استدیو شفق فلم کار را آغاز کرده در کورس هنر سینما در شفق فلم مصروف فرا گیری دانش های اکادمیک گردید و پس از مدت زمانی وارد نقش هاشد وی در رابطه با نقش های جدید خود افزود :  
 " در فلم های هنری سینمای گکشته هند است نقش هایم چندان برآزنده نیست اما در فلم هنری برای جوانان به نام فریاد که به زودی به نمایش گذاشته خواهد شد نقش نسبتاً قابل دیدنی دارم "

درین سال ها تعدادی زیاد از چهره های نو و تازه اهم از بچه ها و دختر ها به هنر سینما روی آورده اند و چه بسا که عددهای از آنها محیط کار هنر پیشه کی را بسرای هنر پیشه گان پیشین نیز تنگ ساخته اند این که این هنر پیشه های نو کام چقدر استعداد و توانایی هنر پیشه کی را دارند، چقدر تحصیلات اکادمیک در رشته سینما دارند، و چقدر در طبیعتی بودن نقش های خود موفق خواهند بود، میگذایم به آینده و قضاوت بهینده ها و پشکار خودشان .  
 یکی از این هنر پیشه های تازه کام اوج الدین در ویشاست که در همین گذشته ها

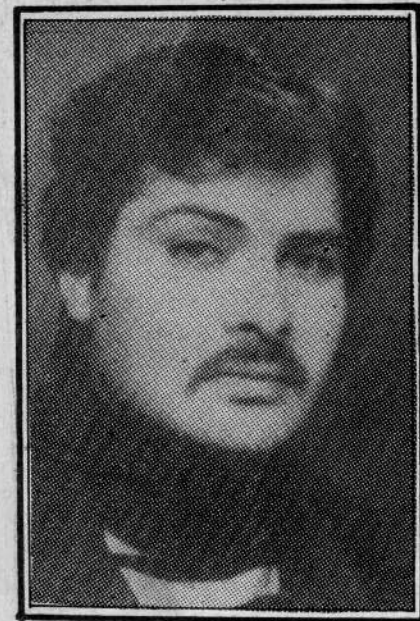
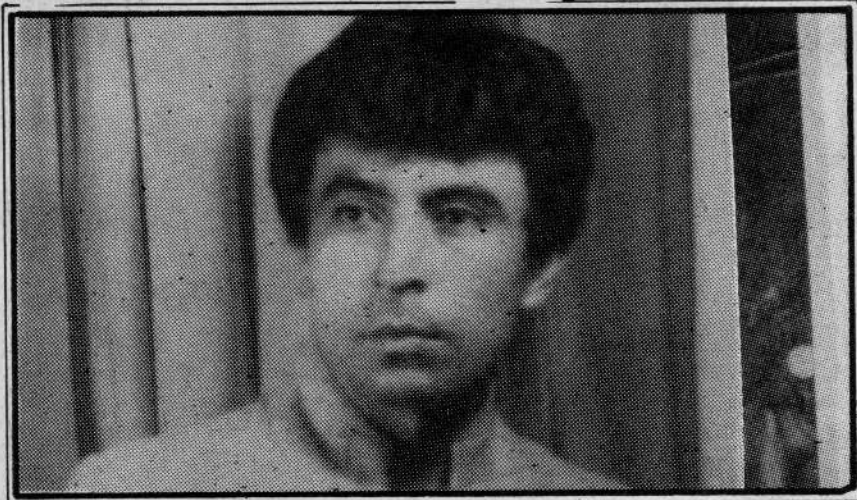


زیب الله انیل

## خوشحال دی ...

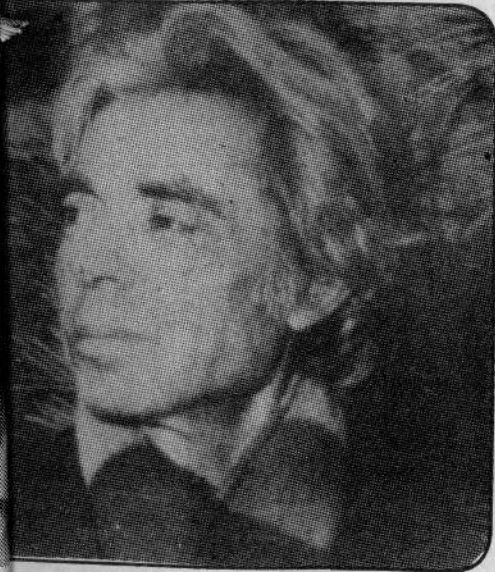
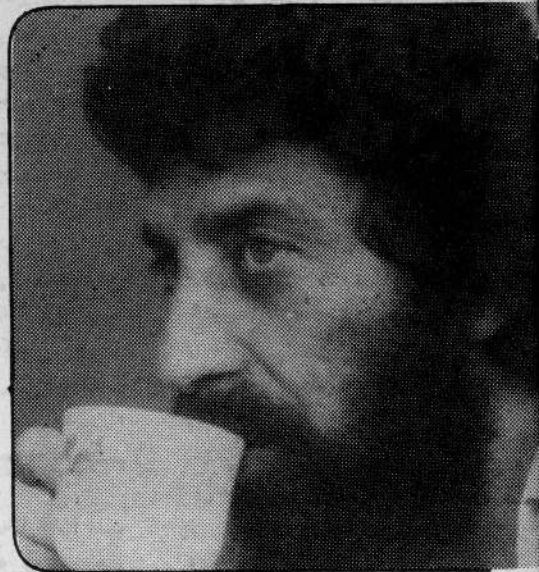
راد یوازتولونین کی در تمثیل له لوانسو خیمو خخه یوهم زیب الله انیل دی چی دی کاله مخکی بی لوبری لعل به یوه راد یو بی ننداره کی خیل استعداد وازمویه زیب الله انیل اوسر به خورا زباتوراد یوی اوتلوزینون بی یار چوکی بنگاره کنه یماوخیل نقش یسه بریالی توکه اجرا کوی . زیب الله انیل اوه ویسنت کلن دی به تخمک پیوند نیسی کی به سلکنی توکه کار کوی امام سینما به برخه کی بی هم د شفق فلم سلکنی کورس اورد محترم واحد نظری در سونه تعقیب کوی دی اولسه هسه له روسسته بی د لوبری لعل لیاره د گوند زوی به تلوزینونی سریال کی خیل محسان وازمویه .

ده ته سینمای فلمونه ، که خه هم تراوسه بی پکی کارندی کوی ، به زره بوری دی یسه هنری کارونکی دینته نوم گیلونوینتونکی دی اوردنه راز خوشحال دی چی خیلی کوچنیوالی هیلی ته درسید و به حال کی دی .



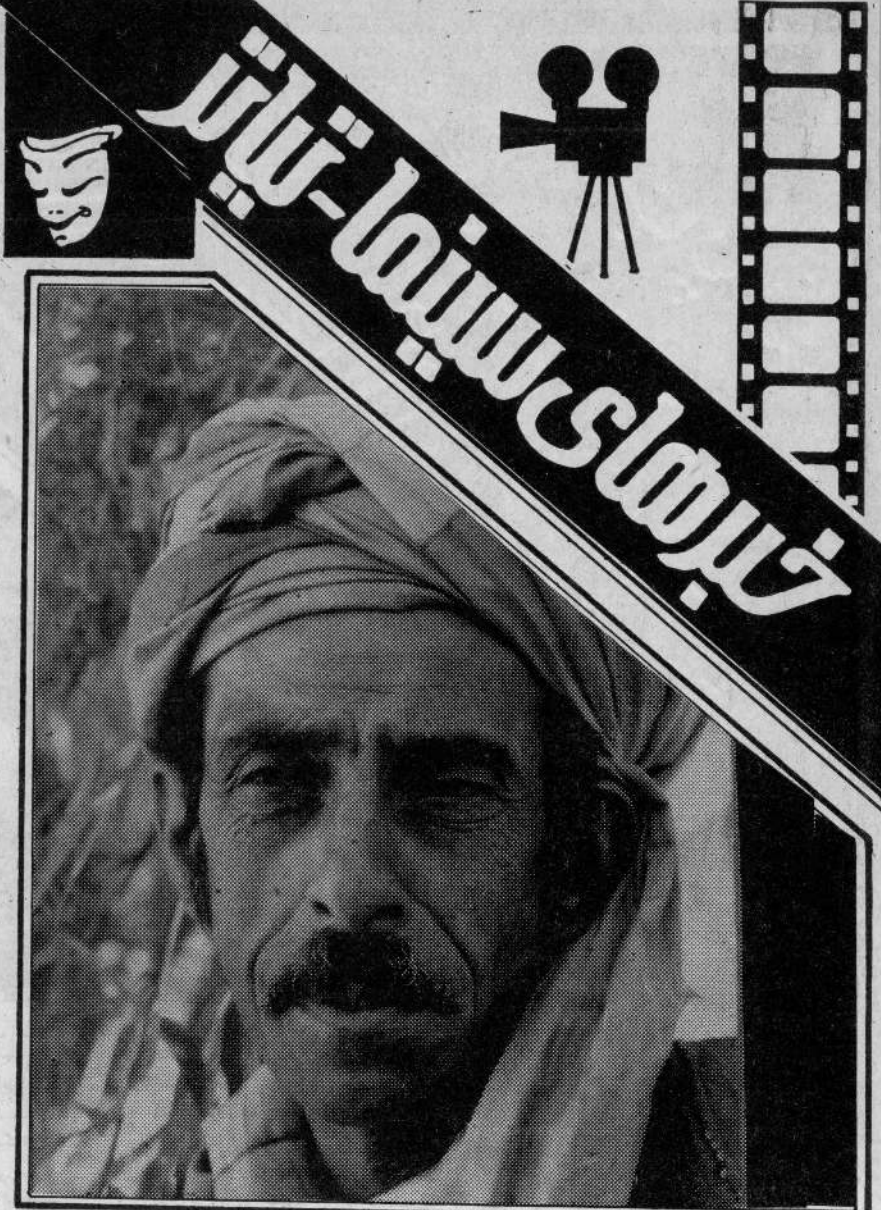
## سیریز با آهنگسازان جدید

محترم عزیز اوارخوان جوان و محبوب که چندی قبل شاهد کسرت زیبای ازاد بودم تلوزیون ن بودم ، اینت برای تیت اهنگ های تازه امامه کی دارد اوسه هگ جدید تیت سوار راد یو نموده و تصمص تلوزیونی ساختن برا تیت دارد . وی میخواد برای عبد قربان با زهم اهنگ های تازه تقدیم دوستداران ازاد خود نماید .



# سلام سنگی آتش بازی می کنند.

این سال ها عساری از دوستداران هنر سینمای افغانی ما شاهد تهیه فلم های افغانی بوده اند که کارگردان ها، بهیتر سوزه سناریوی فلم خود را روی مواد گکشته مخدومه ویژه هروین تهیه کرده اند .  
 این بار باز هم عباس شهبان با توانندی کارگردانی فلم سینمای رایبه عهده خواهد داشت زهر نام " بازی با آتش " .  
 داستان این فلم سینمای روی مسموما مخدومه به ویژه قاچاق هروین مچرخد که در همه افراد در اطراف و مناطق دوردست و مرزی کشور زور و به داخل شهرهای کشور ما فرستاده میشود و بین جوانان به طور جدی رواج میابد .  
 سناریوی این فلم را عباس شهبان نوشته که به زودی کار فلمبرداری آن آغاز میشود .  
 عباس شهبان در مورد این که چی کسی راد نقش مرکزی انتخاب خواهد کرد میگوید :  
 به نظر من سلام سنگی از عهده این نقش خوب بدر آمده میتواند که در صورت توافق نامبرده را به نقش مرکزی دعوت خواهم کرد .



خبرهای بسیار تایتل

# هدف چی هدف دارد

عزیز الله هدف تصمص دارد در سال ۲۰۰۰ به ولایت بلخ سفر نماید . وی به ارتباط چی گونه کی سفرش افزود :  
 در ماه گذشته همراه با هنرمندان هندی که به افغانستان آمده بودند به خاطر دیدن کار فلمبرداری و شو تنگه فلم خدا گواه به ولایت مزار شریف رفته بودم .  
 آن جا علاوه بر آن یک حمله نمایشات هنری تئاتری نیز داشتیم که طرف توجه علاقمندان و هنر دوستان تئاتر قرار گرفت و

عده بی از جوانان با استعداد تقاضای ایجاد کورس هنر تئاتر را از ما کردند که برایشان ایجاد چنین کورس را پذیرفته بی نزدیک وعده کردیم . فعلاً مقدمات سفر آماده است تا بموعده خود وفا نمایم و کورسی به ارتباط آموزش هنر تئاتر را در مزار شریف ایجاد نمایم که آمود وایم مقام ولایتی و ولایت مزار شریف هم در زمینه ایجاد چنین کورسی ما را کمک رساند .

خپړنو څخه ستاسو په موردي کې صدق وکړی نوډاکټر به ډير ژر ستاسو دمړوند ناخواله تشخيص کړي.

**د تداوي لاري چاري :**

که ستاسو ناخواله د ناروغي له کبله وي لومړنی گام د تداوي په خاطر دهغو فعالينو نوڅندول دي کوم چي درد زيانوني - ځيني وخت امکان لري د همدغو فعالينو لپاره څندول به ډير لږ وخت کي موثر واقع شي. سربيره پردې نوري لاري چاري دي هم ددغه درد د له منځه وړلو په خاطر موجود دي، چي موږوس ورته اشاره کوو.

**د درمي پکارول**

د پوي بلاستيکي سپک وزه ډډې په واسطه چي د لاس د مړوند سره برابره وي او کولای شي مړوند وساتي دهغه درد هم له منځه شي که ډاکټر د انصميم ونيسي نولاس په عادي حالت اوياهم تر پخلسو درجو ژاړي ددو اوډريو اونيو په شاوخوا کي به همدغه ډډه کي ساتي.

ځيني ډاکټران ددې هميشني استفادي ته ترجيح ورکوي ځيني نور توصيه کوي خو يوازي د شپي له خوا ورڅخه استفاده وشي.

**- دکورټيزون (دسترونيد) تطبيقول :**

د کورټيزون په ډول د پوه ډول دارو طبق کول د مړوند به اوږدو کي ليدني وړ خو محدودې نتيجي له خانه سره لري.

**د استروئيډي دارو :**

دغه ډول داروگان چي سپرين اوډيوپروفن هم دهغو له ډلي څخه دي په ځيني کسانو کي کولای شي التهاب او برسيدنه دومره لږه کړي چي درد له منځه يوسي.

**جراحي :**

د جراحي عمل د مړوند د وړي د جلا کولو په اثر مړوند هډوکي او وړي نور په منځني عصب فشار نه راوړي پاتي په (۷۴) مخکې.

ډاکټر بنايي د څخه وخواړي چي خپله څنگه دمير په سر کيږدي به داسي حال کي چي مټ اولاس موسم او عمو دي نيولي وي، خپل مړوند د پوي دقيقې په شاوخوا کي کوزونيسي که دغه حالت ستاسو د مړوند د درد سبب شونو معنو ميري چي په دغه ناخواله اخته ياست.

**۲- د تانيل نښه :**

ډاکټر بنايي ډير ژر ستاسو دمړوند په منځني عصب ضربه ووي، که دغه وروضري ستاسو به گوتو کي سوزيدنه رامنځته کړه علت يي کيدای شي دمړوند ناخواله وي.

**۳- د الکتروډياگنوز ازمائښت :**

د ډياگنوز په ازمائښتونو کي د برښنا له جريان نه د ناروغي دوروستني تشخيص لپاره زياتي گتوري دي د عصبي لپړدوني د سرعت مطالعي، د الکتريکي تحريکونو د لپړدولو د پاره د عصب قابليت معلوموي.

ددغو ازمائښتونو سرته



پلاستيکي سپکه وږه دمړوند د ناخوالو لومړني درمان رسول شايي لږ نا آرامي ډډه برخه کړي څوک بوله د غسو

به ځينو وختونو کي به وژه کي د پوه کسيت شته وائي يو بدوډي يا پوه برسيدنه لکه روماتيزمي برسيدنه د مړوند د کانل په منځني عصب فشار راوړي دمړوند ناخواله که هم په نورو دليلونو لکه د ترونيډ لږکار کول، دشکر ناروغي ماتيدنه، مکروب يا ډاکټرومگالي په نامه پوه بله نادره ناروغي هم د بدوډي هيوپوفيز هم ځان ښکاره کړي، اما اصلي علت يي په ورځينو فعاليتونو کي مړوند کوزنيول دزيات وخت لپاره دي، هغه کارونه چي کيدای شي دغه ناروغي رامنځته کړي تکراري کارونه دي، ددغو کارونو له ډلي څخه، ليکل، تايپ کول، انځور کړي، فوټر-چلول د مالياري د وساينو څخه استفاده (پيل وهل) کالي مينځل، پيانو غږول، او بډل او گڼسټال (دي).

په مړوند بیدیدل داسي چي مړوند کوزياتي شي هم ددغي ناخوالي دمنځته راتگ باعث گرځي، ډيري ښځي د حاملگي په دوران اوياهم د حاملگي ضد نابلتوتو د استفادي په وخت په دغه ناخواله اخته کيږي.

**تشخيص :**

که دمړوند په ناخواله اخته ياست پوه يادوه نښي ياست ازمائښتونه بنايي به تشخيص کي د سره مرسته وکړي.

**۱- د تانيل نښه :**

تيريزي تر فشار لاندې راځي، منځني عصب حواس انتقالوي او دغتي گوتي ځيني حرکتونه کنترولوي په دغه عصب باندې فشار امکان لري د لاسو نسو دستني، ستني کيدلو، گرځني، سوزيدني يادرد سبب وگرځي په زړيو هوارو کي دمړوند ناخواله به غني گوتي د شهادت پر گوتي، منځني او د خلورمي گوتي به نښايي اثر واچوي.

سوزيدنه، درد يا گرځني کولای شي ځيني وخت پورته خواته هم ورسيږي.

دغه ناخواله اخته کسيان زياتره وائي چي ددوي ناخواله د شپي اوسپار له خوا زياته ده اوځيني وخت د عضلاتو د ضعف يا ستيدو او وچيدو هم اخته کيږي.

که تاسو دا ډول ناخوالسي لري بنايي ځيني کارونه لکه، د شپي له خوا د لاسونو غږول له کت څخه، د لاسونو موبيل او څندول اوياهم په لاسونو د تودو اوسرو او يو توپول په موقت ډول ورسره مرسته وکړي.

ددغه ناخوالي عمل څه نښي دي؟

دمړوند په ناخواله کي د لاس د منځني عصب هغه ټکي چي د ننوتو په وخت کي د هډوکي او دمړوند له مفصل څخه جوړ شوي



د مړوند ناخواله او درد  
د مړوند ناخواله او درد  
د مړوند ناخواله او درد

نو څخه اوسي چي دمړوند له رنځ څخه ناآرامه دي.

ښځي دوه تر پنځه څخه تر نازينه زيات په دغه ناخواله چي زياتره به نښي لاس (هغه لاس چي ډير ورباندې کار کيږي) او د خلويستو نه تر شپيتو کالو عمر کي منځ ته راځي، اخته دي. دغه ناروغي په استثنايي حالاتو کي کيدای شي د عصبي او عضلاتي هښنو ضايعاتو دمنځ ته راتگ باعث وگرځي اما که نښي نښاني يي ډيري سختي هم وي د بيخي ښه کيدو امکان يي ډير زيات دي!

ددغه ناخوالي عمل څه نښي دي؟  
دمړوند په ناخواله کي د لاس د منځني عصب هغه ټکي چي د ننوتو په وخت کي د هډوکي او دمړوند له مفصل څخه جوړ شوي

**ددغي ناخوالي بيل په Carpal Tunnel Syndrome (C.T.S)**

شهرت لري او بنايي پوه يا دواړه لاسونه له بي حسي او گرځني ايا سوزيدني سره يوځای وي، اما د وخت په تيريدو سره امکان لري درد هم رامنځ ته شي او اخته ناروغ ونشسي کولای شاده کارونه چي په گوتو اولاسو اجرا کيږي، سرته ورسوي، او په پای کي امکان لري د ډوکيا د لاسو سوزيدنه ناروغ د شپي له خوږه هم باخوي.

ناخوالو سبب شي ښځي دوه تر پنځه څخه تر نازينه زيات په دغه ناخواله چي زياتره به نښي لاس کي وي اود خلويستو کلو عمر وروسته منځ ته راځي.

تکراري کارونه لکه ليکل، تايپ کول، انځور کړي، فوټر چلول، د مالياري د وسايلو نه استفاده، د کالو مينځل د پيانو غږول، او بډل، گڼل او دستنو گڼل کيدای شي دمړوند د

# صالح

قوم نمود گوش از بند حسایش  
بر بستند دل در حجاب نخوت و کبر  
داشتند وحش از مشاهده آثار صدق  
حق فرو پوشیدند ، نبوت صالح  
را انکار کردند و دعوتش را استهزا  
نمودند و گفتند : این دعوت از حق  
دور و از راستی منحرف است آنگاه  
بسر زنش و ملامتش بر داخند ، و  
چنان دعوتی را از عقل صائب و روانی  
ناقب او بعید شمردند و گفتند :  
بیش از این ، آثار خیر و صلاح  
در سیمای بدیده بود ، و ما تاسر از  
ذخایر ملی خود می بنداشتیم و امیدوار  
بودیم که هنگام هجوم مشکلات و سر

طلم و ریاست و مقامی چشم نمیدارم  
و بر رسالت خود مزدی منظور ندارم .  
بلکه مزد خود را از خدای خود میگیرم  
که پروردگار جهانیانست .  
گروهی از خرد مندان و بی غرضان  
با او گرویدند و دعوتش را پذیرفتند  
ولی سران قوم ، کبر ورزیدند و  
بر انکار و عناد و طغیان خود بیفزودند و  
در بیت برستی با فشاری کردند و گفتند :  
ای صالح ! همانا که توازن فکر و  
انتظام عقل از کف داده ای و بیگمان  
یکی از ارواح شریزه بر تو چیره شده ،  
یا سحری در باره ات کارگر افتاده ،  
از این رو نسنجیده سخن میگوئی .

بخشد ؟ همانا که شما جز مردمی -  
مفتری نیستید .  
چاران و سر کشان چون دیدند که  
صالح در آئین خود راسخ و بیسوسک  
حق خود متمسک است ترسیدند که  
اتباع و اعوانش آتیوه شوند ؛ و برای  
ایشان بسیار دشوار بود که صالح  
بمقام ارشاد و پیشوایی و مرجعیت و  
راهنمایی قوم نایل شود ، و حق از  
خود وحشترده ساخت . پس به  
مستضعفین قوم که نور ایشان در  
شستستان دلپایشان تافت و خاطرشان  
را بعباب صالح متوجه ساخته بو  
گفتند : آیا شما صالح را فرستاده  
پروردگار میدانید ؟

ناقه صالح مدتی بجز مشغول بود  
و یگروز به آبخشور میرفت و رو ز  
دیگر را نداشت آن دیگر مگذاشت  
و رفتار عجیب آن شتر بسیاری ارقوم  
را بصالح متوجه ساخت زیرا از این  
راه صدق رسالتش را دریافته و  
بحقانیت دعوتش یقین کردند . این  
ماجرا سران قوم و گردنکشان ایشارا  
بو حشمت انداخت و بر ریاست و بولت  
خود وحشترده ساخت . پس به  
مستضعفین قوم که نور ایشان در  
شستستان دلپایشان تافت و خاطرشان  
را بعباب صالح متوجه ساخته بو  
گفتند : آیا شما صالح را فرستاده  
پروردگار میدانید ؟

مرحله خطرناک گامی بیش نمینهند ،  
از دست شدت بیم و هراس گسام  
و ابش میگشیدند ، تا سر انعام یغنی  
و دلال و ناز و دلبری زنان متو سسل  
شدند و بیدامست که زن ز با چون  
خواهشی کند مردان ، ای ب آو دن  
خواهشش سر و جان میبازند  
عاشقان دلده که بامید نگاه هم  
ناله و آهی داشتند منظره ای بهت  
انگیز و حیرت آور دیدند ! از کطف  
(مصدق بن مبرج) دیده که معشوقه  
(مصدق بن مبرج) دیده که معشوقه  
صاحب جاه و مال و لطف و جمال بود  
اکنون خویش را برابر او عرضه میکند .  
واژ طرفی (قدارین صالح) مشاهده  
کرد که (عنیزه دختر غنیم) که بیز  
زنی کافر و بداندیش بود او را بخانه  
خود میخواند و یکی از دختران ماه -  
طلعت خود را و ایگان نامزد او میسازد  
و تنها تقاضای آن عروسان زریسا  
اینست که این شتر را که خیا لشان  
را ناراحت میدارد و نوبت آب را از  
اشتران قوم باز میگیرد و چهار پایان  
قبیله دارم میدهد ، بی کنند .  
چوانان عشق از ایسن فر صت  
استفاده کردند و آتش غریزه جفت  
جویی در دلپایان شعله کشید و  
شود عشق نیرو هاشان را مضاعف  
ساخت . و جرات و جسارتشان را  
بیفزود ، تا در مقام تهیه وسایل کار  
بصالح عزیزی یا بنوعوان و انصافش  
برآمدند و هفت تن دیگر نیز از جوانان  
قبیله به ایشان بیوستند . و در وقت  
وساعت معین در کعبه ناچه صالح  
نشستند تا چون از آبخشور باز آمد  
(مصدق) از کینگاه تیری بنشان  
ساق پایش زها کرد که اسخووان  
زادرم شکست . شتر بر زمین افتاد  
پایش تیره بر سینه اش فرو رفت  
و آن را بکشت  
بدینگونه ناچه صالح وای کردند  
واژ فرمان پروردگار شان رخ بر تافتند  
و گفتند : ای صالح ، اگر راست میگوئی  
واژ بیغمیرانی عذاب موعود را بسوی  
ما بیاور !  
صالح گفت : من شما را از آزار  
ناچه بر حذر ساختم ولی شما دست  
نگاه بیالودید ، و بر جرات و جسارت  
خود افزودید . اکنون سه روز در خانه  
های تان بمانید تا پس از آن عذاب  
بر شما در آید و در جنگال عذاب گرفتار  
شوید . این وعده ای است که دروغ  
در آن متصور نیست .

## ز قرآن بسیار راه صواب

# ای قومی! چرا بدین حال هستید؟

قوم عاد بعلت گناهان خود هلاک  
شدند و خدا سرزمین ایشان و خانه  
هایشان را بقیوم نمود ایزانی داشت .  
قوم نمود جای ایشان را گرفتار و پیش  
از پیش آن سر زمین را آباد ساختند  
و آبها روان کردند و باغها و بوستانها  
ترتیب دادند قصر ها بر افراختند  
واژ کوه خانه ها تراشیدند تا از  
حوادث روزگار با آن بناه برسد .  
زنده گانی آن قوم بناز و نعمت و جا  
و ثروت میگفتند ولی در برابر  
آهه نعمت ، خدای راسخاس  
نیگذازدند و شرط و ححد و شکر الهی  
را رعایت نیکردند ، بلکه روز بروز  
بر طغیان و عصیان میفزودند و بر راه  
کبر و سر کشی و عناد و حق کشی  
میرفتند ، تنها را شر یک خدا  
میدانستند و بجای او میپرستیدند و از  
آیات الهی روی بر میافتند و گمان  
میکردند که با آن ظلم و فساد اخلاق  
جاودانه در آن ناز و نعمت خواهند  
ماند .

خدای تعالی صالح را که از جهت  
نسب برگزیده و از جهت علم و عقل  
برتر بود سوی ایشان مبعوث کرد  
تا قوم را به عبادت خدا و توحید او  
فرا خواند ، و ایشان خاطر نشان  
ساخت که خدای یکتاست که ایشان  
را از خاک آفریده و آن سر زمین را  
بنیرویشان آباد ساخته و آنرا  
بجای قوم عاد بر گزیده و نعمتهای  
ظاهری و باطنی بخشیده است  
سبب قوم را از پرستش تنها منع  
کرد . و خاطر نشان ساخت که آن  
تنها مالک و قادر بر هیچگونه نفع  
و ضرری نیستند و در برابر مشیت  
الهی کاری از آنها ساخته نیست  
صالح خوشاوندی خود را با قوم  
تذکر داد و گفت : شما همه از قوم  
من و از ابناء عشیره من ایماز اینجهت  
من خیر شما را میخواهم و نیست  
سویی در باره شما ندارم ، پس قوم  
را دعوت کرد که از خدای تعالی آموزش  
طلبید و از گناهان خود در پیشگاهش  
توبه کنید . زیرا خدایه تائبان و  
خواننده گانش نزدیکست و دعایشان  
را اجابت میکند و توبه ایشان را  
میپذیرد .

صالح با کمال مهربانی و لطف قوم  
را بر اینگونه دعوت میکرد ، و لسی

شب دیجور حوادث از نور عقلت  
روشنی طلبیم و با سر انگشت تجربه  
روایت از کار های فرو بسته خود  
گرم بگشاییم ولی افسوس که آرزو  
های مانقش بر آب شد ، و تو هدیرن  
گفتن را آغاز کردی و شویوه ای ناپسند  
پیش گرفتی . این چه آئین است که  
ما را آن میخوانی؟ آیامارا از پرستش  
خدا یان بد رانمان منع میکنی ، و  
صورتنکه ما با این عقیده بار آمده  
و با این کیش بزرگ شده ایم ما در  
کار دعوت تو دچار شک و تردیدیم  
و بسختن اطمینان نداریم و بصدق  
مدعا یات و افاق نیستیم و هرگز راه و  
رسم نیاکان خود را به سوی تیر ترک  
نخواهیم کرد .  
صالح قوم را تهدید کرد و رسالتش  
را در میان ایشان اعلام فرمود . و  
نعمتهای خدا را با ایشان یاد آوری  
نمود . و از خشم و انتقام الهی بیشان  
داد ، و برای دفع هرگونه شبهه ای که  
بخاطر شان آید گفت : من از دعوت  
خود نفعی نمیجویم ، و غنیمتی نسو

تو خود فردی از افراد ما بشر نیستی ،  
نه از جهت نسب بر ما برتری و نه  
حیث حسب از ما فزونی و نه از جا  
و جلال بر سایرین مزیتی داری در ما  
ما کسانی هستیم که از تو ، به پیشبری  
شایسته تر و بر رسالت سر ووار تر ند  
و تنها چیزی که ترا با این راه داشته  
چاه طلبی و مقام پرستی توانست !  
قوم با این منطق ضعیف و بیان  
سخت میخواستند صالح را از دین  
خود با ز دارند و از دعوت خسو پیش  
منصرف سازند ، و با او چنین وانمود  
کردند که اگر از او بیروی کنننن راه  
راست منحرف خواهند شد .  
صالح از بهتان شان رخ بنافست و  
بسختن بیسوده ایشان اعتناء نکرد  
گفت : ای قوم ! هرگاه من با آنکه  
جز جانب پروردگار خود حجتی آشکار  
دارم و از رحمت او برخوردارم راه و  
رسم شما را پیش گیرم و با آئین  
شما بگردم پروردگار خود را عصیان  
کنم . پس کلام کس مرا از عذاب  
او باز میدارد یا از عقابش امان می

ناتوانی صالح از او بر صدق دعویس  
معجز و نشانی طلبیدند .  
صالح شتری را بر انگیخت  
گفت : آیت و علامت صدق دعوی من  
این شتر است که یگروز آب میاشامد  
و روز دیگر آبخشور را بسرای شما  
میگذرد . پس او را در استفاده از  
آب و مرتع آزاد گذارید .  
صالح از طرفی دید که چاه طمان  
و متکبران قوم بر کفر خود اصسرا  
دارند و در پیروی باطل یا فشاری  
یکنند و از طرفی این نکته را هم در  
ظن داشت که منکر از ظهور حجت  
ختم خود بریشان میشود و از آشکار  
شدن برهان او بیسناک میگردد ، بلکه  
کینه نهایش از قیام شاهد و فوت  
برهان بجیش میآید ، پس ترسید  
که میباد منکران بکشتن آن شتر  
برخیزند . از اینرو ایشان را از قیام  
با آن کار بر حذر ساخت و گفت : بیاد  
دست با زردن آن ناچه بگشایید که  
اگر چنین کنید بزودی عذاب در شما  
نازل خواهد شد .

گفتند : آری ما بر رسالتش ایمان  
داریم . پس ایشان کفر خود را اعلام  
کردند و از سر معاوضه گفتند : ما  
بانچه شما یان ایمان آورده اید کافریم .  
یگروز ناچه صالح که بیکری سبتر  
و شکلی مخصوص داشت چهار پایان  
قوم را دم داده و شتران شان را رسانند  
بود . از اینجهت وجود آن شتر را  
که گامی هنگام احتیاج بس آب از  
استفاده باز شان میباشست تا پسند  
داشتند . و بر آن خشم گرفتند ، و از  
طرفی چون وجود آن شتر حجتی  
آشکار بر صحت دعوی صالح بود و  
توجه قوم را باو روز افزون میساخت .  
اندهسند که ما انا ازین راه ، مومنین  
بر اوضاع مسلط شوند و ازین رو  
با وجود سابقه تهدید و انتظار صالح  
بر بی کردن و کشتن شتر تصمیم  
گرفتند . ولی باز در اجسرای آن  
تصمیم دچار تردید شدند و بر جان  
خود ترسیدند و از فکر نزول نواب  
و وحشترده شدند و همچنان روزگاری  
بتردید بسر بردند و هر وقت بر اس

بقیه در صفحه ۱۳

سره لاس  
اوگريوان  
دی

# تشت اولیوالی

زموڼر  
فرهنگی  
محیطیو  
ډول



خومره گټه اخېستی شی  
زه هم - چې د هیواد د فرهنگي بالیسی  
د تدوین او تیارولو په دري کسيزه کمیسیون  
کې د فسر پتوب ویاړ لوم . نزدی د دغه  
فرهنگی بالیسی د تدوین او تیارولو چارلسی  
پنځمې شپې دي . په دغه معتبر سند  
کې چې له دوستیو مراخلو وروسته په خپل اعتبار  
ترلاسه کړي د افغانستان د فرهنگ او فرهنگي  
شتمنیو ټولې خواړی یزیدل کېږي او هم  
په ملي او اسلامي بنسټونو سره د فرهنگي

محمد اکبر کرکړ چې هند او سره افغانستان  
د لیکوالو په انجمن کې د مرستیال دنده  
پرمخ بیایي ، د هیواد د پښتو ادب تکړه  
اوپیاوری لیکوال دي ، چې پښتانه گوران  
لوستونکي دده له نیم اوده له اثارو سره  
اشنادي .  
اکبر کرکړ تراوسه خپلی خلپور اترونه  
خپاره کړي دي .  
- سینده څه سینده بهنډه د لاندو  
کيسو مجموعه .  
- شپې د لندو کيسو مجموعه .  
- خيواد پي يادونيسې د تحقيقي مقالو مجموعه  
- په خانانامه کې د پانيزد روښان عرفانسی  
اوفلسفې څيړه د نوي تحقيقي اثر ، موزين  
د فرهنگي نړيوالې لښيرې په اړوند اوده هیواد  
پښتو ادب بياترونه خاصه توگه پښتو  
نقد په باب دوي سره مرکي کړي دي چې



باید فرهنگي مسایلو  
سره جنگي، خشن او  
د غضب له مخې چلنده ونشي

مودي او پرمختګ او فرهنگي جذب او هضم  
لاري چاري نېدل کېږي .  
له دې چې تيرښود افغانستان د فرهنگي  
حالت او دراتلونکو فرهنگي لاس ته راوړنو  
په باب باید ووايو چې دغه چاره په نسبي  
توگه د هیواد دوران تولينز - سياسي حالت  
پورې اړه لري . سوال په دې کې دي چې  
ایا جنگ ترکوم وخته دوام کوي زما په نظر  
زموڼ د ټولنی اوسنی فرهنگي حالت د خوراکی  
موادو د نرخونو څخه په تردی ، پوزکار  
حالت لري . سره له دې چې زياتی هڅی

دادې څېړنې .  
- د هیواد د فرهنگي حالت د په نظر کې نیو-  
لو سره ایا کولای شي ، په هیواد کې  
د فرهنگي لښيرې لاس ته راوړنو اټکل وکړي  
هغه څه چې د فرهنگي لښيرې د اعلام سره  
اړه لري پيل، اوزين د هیواد فرهنگي حالت  
پل څه دي . دغه دوه مفروضه سره توپير  
لري په دې مانا چې فرهنگي لښيرې د پوښکو  
د نړيوال سازمان له خوا په نړيواله سطحه  
کې اعلام شوي . اوله دغه اعلام څخه نزدی  
درې کاله تيريزې چې خوښه نهي پيل کسري  
چې په دې باب پيلېږي او توضيحات ورکړي .  
لښيرې د نړيوال له پاره هم اعلان شوي و .  
د منگوليا له پاره هم اود افغانستان له پاره هم  
خود وروسته پاتي هیواد ونود فرهنگي تيولنو  
اوسانلو پورې اړه لري چې خوسره کولسی  
شي د دغه ډول ضابطونو څخه د کسان  
او خپلی ټولنی او هیواد د فرهنگ په گټه

روای دي زيات کوشنونه کېږي . خوبه  
مجموع کې (جنگي حالت) زموڼ په تن اروان  
کې د ويره زوړی رښی اغلولی دي چې  
موڼ ښی روحا عاجزه کړي یوازې اړه کړي یو  
پودېل سره د خبرو کولو حوصله نه لرو ، یو  
د پل د خبرې اوريد وژمه نه لرو ، یوله بله  
د پوښتنې زڼ نه لرو ، په یوه ډول غچ اخېستو  
پوخت یو . د اخیستو فرهنگي حالت نه  
دي .  
زموڼ اوسنی فرهنگي حالت له دې امله  
هم وچار او گوډوي چې په دې غوښتو  
کلونو کې چې د پوره جدي اړه وه خپل فرهنگ  
او تیر تاریخ ته مریاد مراجعه کړي وای .  
اوله همومزده کړه کړي وای له هغو  
سره په هولحاظ پردی شو . هراولسریه  
نسی توگه دغه ډول فرهنگي پردیوالی  
زغلی شي خو زموڼ له پاره دانانور نسخه وړ  
موڼ په خپل تاریخي او فرهنگي ارزښتونو کې  
په پرداسی څه لرو چې هغه په بیا بیا فکر  
کولو اړي . خو موڼ له سره وروته متوجه شوي  
پودا پیلو باید پري نه نیول شي . باید  
د فرهنگي مسایلو سره جنگي ، خشن او د  
غضب له مخې چلنده ونشي .  
له بلی خوا هرڅه اوهره پدې وپایند  
د فرهنگ په نیم ارزایی نه شي ، باید د سطحی  
گروښ لمخای دقت ، تاامل او پوره افندو فکر  
ونیسې . (باید د خوموړي اړولمل وگوهرا  
توپر وشی ، له پده مرغه د هر چا زړه چې څه  
وښوینل هماغه لیکي . چاپوړی او خپروړی یو  
باید مسولانه چلند وشی .  
د جنگ دوام ورکونکی قوتونه ترکوم  
حد پیل کوي . دوام کوي . اودولتی فرهنگي  
مؤسسات اود هغو مسولین څه ډول فکر  
کوي . ایاد فرهنگي مسایلو سره فرهنگي  
پرخوړد کوي اوک جنگی - له اوسنی چوموړي  
څخه دراتلونکی فرهنگي حالت اټکل مناسب  
نه ، بکلی یی مورو وڅوښی و . ځکه په  
کم ستیو چې موڼ ولاړ یو هغه خوځوړي او  
ر قیږي او فرهنگي بنسټ نه لري .  
- نن . د پرخلك په دې نظر دي چې زموڼ  
په هیواد کې د نقد او کره کتنې په مخ کوم  
پدې په موجود دده . هرڅه . څه لیکل

کنړي یاد مصلحت له مخې دي بایدل اخېستل  
وي . اویاهم د چاغزت پاهانت او خوارکول  
په مینغ کې دي . ستاسو نظرڅه دي ؟  
په پښتو ادب بياتو کې نقد د پښتو  
ادب بياتو ماضي ته په گټلو سره لرغونی تاریخ لري  
په ټولو فرهنگي مقناطمو او بياتو کې فرهنگي  
مخاضل منغ ته راغلی اود فرهنگ د پاره پسی  
کارکړي دي . شعر د پاره یی کارکړي دي  
نشر د پاره یی کارکړي دي . اوختی لیکنه  
یې کړي دي . مثلاً د روسا نیانوپه نهضت  
کې د شعر په برخه کې ، وروسته د خوشحال  
خان په ادبی نهضت کې چه د هغه کورنی  
په دوام ورکونکی وه اوله هغه نه وروسته هم  
نقد لیکل موجود په پښتو ادب کې موجوده وه  
چې د هغه نه انگار خوشکولای . ولی فکر  
کوم چې ستاسو سوال معاصر فرهنگ ته  
متوجه وي . په معاصر ادب کې هم بیا پوري  
نقادان لرو . مثلاً د هغی له جملی نه  
محمد الله یی شپون . د پښتو نقد او چې  
په د پوره زبرد شتی اوه پرمخارت او جرات سره  
یې نقدونه کول . په شعر باندې په داستانه  
نو باندې . اوه نورو مسایلو باندې له هغه  
پرتو نور محققین ، شاعران اولیکوالان هم  
لکه تری ، لکه پاری جغان اوزیر . ولسی  
دا ساله په اوشنیو شراپلو او تپو خوشکولونکی  
پل ډول ده . په دې مانا چې اوس په  
رښتیا هم چه په پښتو ادب بياتو کې نقد هغو  
مرو چې توقع کېږي . او هومره چې  
د پښتو ادب بياتو . مختلف زانونه اوبرخسی  
تکامل کوي . نقد هومره جودت پرمختلک  
نه وه کړي . اود اعینې خاص او مختلف  
عوامل لري چې که یی وڅوښو پرمختات  
دي . په مجموع کې فرهنگي وضع ، او فرهنگي  
حالت همداسی ده چې پرمختداد فرهنگیان  
د دې پرمخای چه په معان باندې کارکړي .  
هغوی د خپل صلاحیت او د خپل حد نه  
زیاته ادعا کوي . اود اد نقد اود نقد حوصله  
له مینغه وړي .  
پل دا چې . د پښتو ادب د شعر په  
پرتله داستان نسبتاً معوان راږدي . گرچه  
نقد کول په دواړو کې . په شعر کې اوسه  
داستان کې مشکل کار دي . څوکا له مخ کس



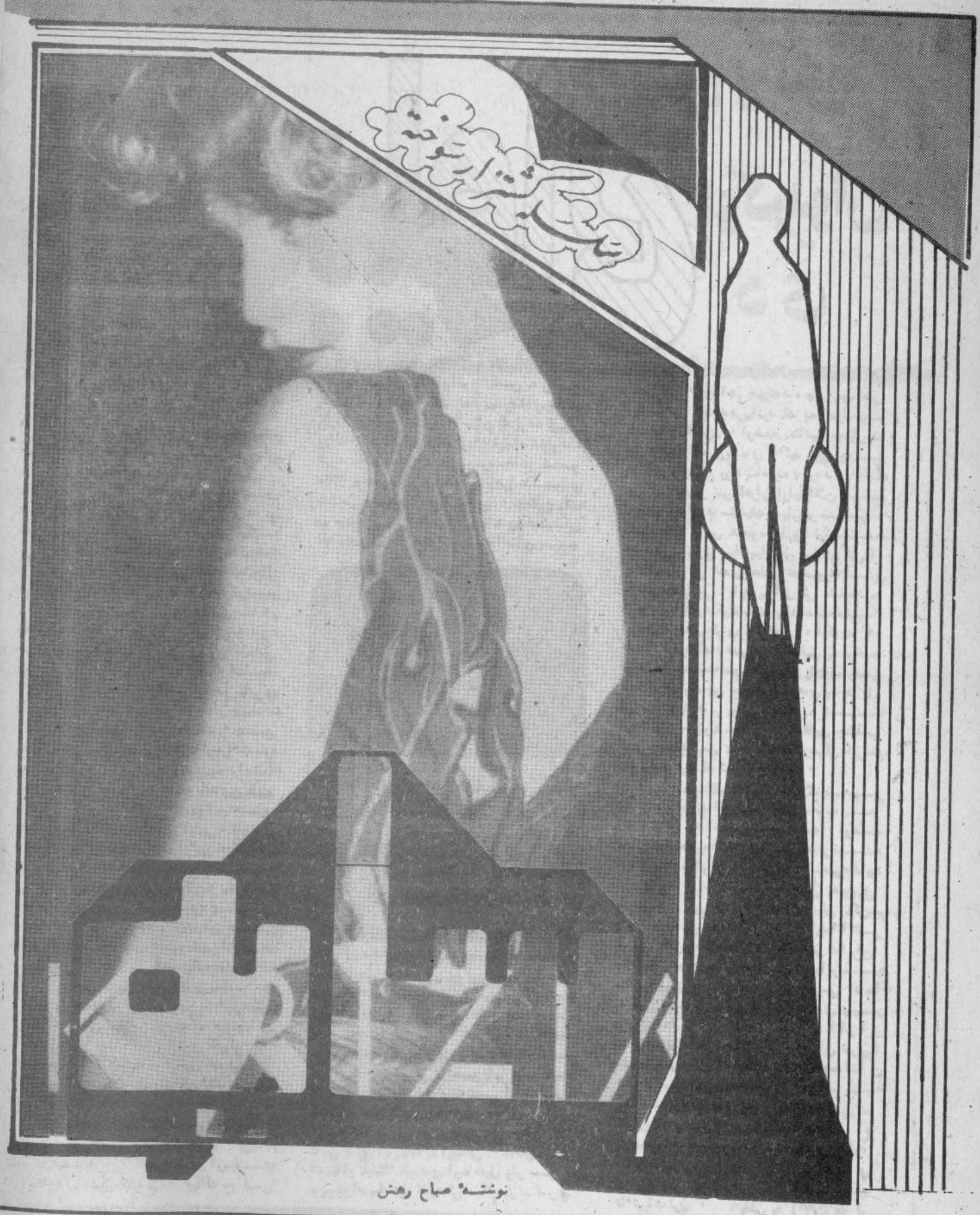
محمد اکبر کرکړ چې د افغانستان د لیکوالو  
په انجمن کې د مرستیال دنده پرمخ  
بیایي د هیواد د پښتو ادب تکړه  
اوپیاوری لیکوال دی

برخه کې د معنیو ټولنیستیک ډول اشارو  
باندې چې د داستان نیم وړیاندې اېښود  
شوي وه . د پوښتنو په خیاره شول خود نقدونه  
ټول د پدعمر المصلی سره مخامخ شول . پښتو  
د دې پرمخای چې شاعر ، لیکوال دغه نقد په  
سره سینه باندې واوړي او معان ته متوجه  
شي اوه خپل اثر کې د تفسیر راوړلو په لټه  
کې شي . ورته هېڅ پام نه نیسی اود اعکس-  
لمبلونه موڼ په د پرمختلونکي لیدلې دي .  
ترکومهای پورې چې پوهنیز ورسوزن او  
ناسی درې ادبیات په اوله کې . د فارسی  
ادبیاتو نه هغه تړه دي اوه خپل وار سره  
د پښتو ادبیات په کلیت کې د فارسی - دري

ادبیاتونه ، اوداهم جوړته ده چې زموڼ  
اوتاسو نښی نقد د معنیو نقد په اصولو  
باندې اټکا لري . اوهغه ستاتیک معیارونه  
چې د غرب نقد وړیاندې تاکید کوي زموڼ  
په نقد وژنې هم ورته پاملرنه د پوره ده . څنگه  
چې گوند زموڼ نښی شاعران اولیکوالان هېڅ  
اویاهم د پلټل د ستاتیک معیارونو سره  
اشنادي . تاسی هغو معیارونه ترکوم  
حده پورې زموڼ پرا د بياتو کې پرمخای گټی ؟  
- داسوال لږ څه پوختللی ته ضرورت لري  
په دې مانا چې باید په اول کې مشخصه  
کړو چې ایا فرهنگونه باید پولهله بڼه مثبت  
ارزښتونه جذب کړي ، یا خلی ، اوکه نه ؟  
طبعاً د فرهنگ د مخپړنی او تحقیق په برخه  
کې داپوښتنه ثبت دي . په دې مانا چې  
هغه فرهنگونه چې درشد اود وړې په حال  
کې دي باید د نړيوالې فرهنگ نه بڼه  
اود پښتو ارزښتونو نه مسائل . اوحقایق جذب  
کړي . مگر داسی نه چې خپل فرهنگي ارزښتونه  
نقل پردی فرهنگ ته قربان کړي .

موزی هېڅکله د نړيوال فرهنگ د پھیر  
نه کوښه پاته کیدلای نشو . نن د غرب په  
ادبیاتو کې یوه اسطوره موجوده ده . اوهغه  
د سرعت اسطوره ده . د غرب د نقد برخه  
اود شعر د ښکلو په برخه کې دغه اسطوره د پوره  
جوړته ده . (موزی شرفیان یوه ډول نه پوهول  
سره له دې چې خپل فرهنگ لرو ولی ناگه  
پایله هغوی نه متاثره شو . اود اتا نهر  
پدې پورې ناگه پوره ده په دې شکل موزی د ایران  
د ادبیاتو نه . پښتو د فارسی ادبیاتو نه  
متاثره کېږو . سره له دې چې فارسی ادبیات  
په خپل وخت کې د غرب ادبیاتو باندې د پسر  
موتو . د مثال په توگه (د گوتی ) اثار او  
په خاصه توگه دده بختاروکی (د یوان شرقی)  
دغه مشخص تاثير له معان سره لري همداسی  
دغه تاثير د غرب په فلسفې اثارو کې هم په  
وضاحت سره لیدلای شو . په مقابل ډول د  
ایران ادبیاتو د فارسی ادبیات په مجموع  
کې د غرب د ادبیاتو نه متاثره کېږي . او  
د طبیعی ده چې ادبی او فرهنگي پدې  
نن روځ په سرعت سره په یوه باندې خپل  
تاثيرات لري . پاتی په (۷۴) مخ کې

او يك سروداست ، سرودی که ای کاش نمیشدیم حسرت نشنفتن آغازش را خودم ، او با ز هم يك چرا ، است ، چرای جواب نیا فتمسرا غشس در در يك روز با را نی سال ۱۳۶۹ در زندان نزنها گرفتیم او را دعوت به معا جبتی کردم و با همان خا موشی بیا نذر کرد ، لحظه بی نگنشته بود که افسری وارد اتاق شد و گفت: (شو هر ناد په را پیدا کردی ام میخواهد با ناد په ببیند، دخترش را هم آورده است)) در يك لحظه کوتاه دو بسازه به چشمهای گرد و غزالی اش نگر یستم ، انتظار داشتم که در چشمهای ملولش برق شادی بدر خشد ، با خودم گفتم چه سعادت بیشتر از این میتواند به زندانی روی آورد که همسر و دخترش را بعد از یکسال ، در زندان دریابد و اما او را همچنان با همان ((چرا)) خا موش یا فتم، همان گونه که دعوت مرا رد کرده بود با کنشات بریده بریده و بی تعارف از زندان نیا خواهش کرد ، که همسر و فرزندش را اجازه ملاقات با او ندهند. من نیز مانند زندانیان تعجب کردم و افسری که فکر کرده بود تا آوردن همسر و دختر ناد په او را دلشاد میسازد، بیا خوشونت نادیه را تنبیه کرد و از دروازه سرش را بسه دهلیز کشیده به بیرون فریاد کشید: ((سووز)) اجازه بتین که بیاید)) نادیه همچنان در وسط اتاق ایستاده بود که مرد پنجاه ساله بی با یک خانم شانزده ساله که همسایه خود مزمزمی اش کرده بود و با طفلک دو نیم ساله ناد په داخل شده اند. مرد خاموش بود و در سایه یک شرم خنک میخورد، نادیه نیز خا موش بود و با نگاههای پر از ((چرا)) به مرد دشنام میداد ، خانم شانزده ساله هم خا موش بود و درو حشمت



نوشته: صباح رهش

يك ترس به دیگران مینگر - یستم ، زندان نیز خاموش بود چشمها در او در انگشتان به هم گره خورده ناد په که مبین هیج و احساسات جزو نی اش بود چرای دیگری را میجست . من هم خا موش بودم و اما بنوشه کود که ناد په خا موش نبود او عاقلانه بود نش را در به هم ریزی آن سکوت همه چرا ها تا بت کرد غمغم و بنگ بنگ میکرد. صدای دو ستم که استاد فلسفه است و در آن شب و روز برای الپها مات لایمی در کتا بیکه در باب زیبا می شناسی مینوشت با من سرگردان زندان بود صدای های کود که را هنوا پیسی کرد و به نادیه گفت: ((آخر تو چه قسم مادر استی؟)) دخترت را خو ....)) و از دهان ناد په پس از آن کوتاه شنیدیم که: ((من دخترمه میخواهم نه با پیشه مه تباه شدم . مره تباه گفتم، د که میخواهم روی اینپاره ببینم)) خا موش شد نادیه زمین را مخاطب نگاه هایش ساخته بود ، انگار از نگاه های همسرش و حشمتی داشت که توانایی دیدن به روش را نداشت . نو روز مرد پنجاه ساله و ناد په يك زن با نرزه ساله بود. و اما هر دو مناسبت بستر شریکی نیز داشتند . افسر کود که را به آغوش گرفت و به جبر به آغوش ناد په داد ، ناد په چونومی که بخار گرفته باشد آب شد چشمهایش را پرده شفا فی از اشک بر کرد منتهایش با گر په اش عجین گشت ، انگشتان سرد و گره خورده اش لرزیدن گرفت ، چنسه بوسه بر آب و قاب را فشار گونه های بنوشه کرد و در لحظه بی از این لنت نگاهش به تارهای ریشی نو روز افتاد یکبار دیگر تنفر با فحش، دشنام و ترس خمیر شدند

و از نگاه های ناد په به چشمهای به و حشمت افتاده نو روز خوردند مرد خود را کنار کشید و خواست باسرفه دروغین به خودش امکان يك دعوا را بدهد اما نشد. ناد په به افسر گفت که ((به ای ریش و کلاه زری مرد کس بازی نخورین ای مره تباه کده و حال هم آرام نیسانیمه از شما میخواهم که طفل مره بتین و طلاق مره از ی جلالد بگیرین ...)) افسر رو به نوروز کرد و باز او پرسید که حاضر به طلاق است؟ نو روز با قاطعیت و شله گی زد کرد . ملاقات ختم شد و نوروز آخرین گپها را در دهلیز طوری به نادیه گفت که ما نشنیدیم و نادیه دو باره به داخل صحن زندان رفت و من با عطش زده گی و نیا ز به شنیدن گپهای ناد په راه دروازه خرو جی را در پیش گرفتم چهار روز بعد در حالیکه فکر میکردم دلایل تازه بی برای شنیدن سر گذشت ناد په دارم روانه زندان شدم به مشکل حاضر شده که به دفتر زندان بیایم . گفتم ، ناد په جان باز آمدم که سر گذشتت را بشنوم ، گفتن سر گذشتت بسیار مشکل نیست . گفت : گفتن سر گذشتت ... مگر شنیدنش بسیار بسیار مشکل است از کجا شروع کنم؟ خودم را در مشکل بسی جوانی یافتم و با اندکی تا- مل گفتم از آنوقتها که عرو- سی کردی ، و او چنین گل- قصه را شگفتانده . در آن سالها من هنوز طفل بودم . برادرم خوزرتز از من بسود و پدر و مادرم دروغ می- زندگی داشتند را سستی نداشتن بچه جوان هم در خانه های تر و تشنه آن نهیاست و هم در خانه فقیران تر-

نمندان در نداشتن پسر رنج بی میراث خوار داشتن را متحمل میشوند و فقرا رنج بی میراث آوردن را . بدزم آشنیز بود آشنیز یکه هر روز با دستها یشرد یگهای بزرگ غذا های رنگ رنگ تلو بالا میشد و در خانه اش نان و چای غذای فاملیش بود. من هنوز زهفت سال داشتم که به عقد نکاح نو روز درآمدیم او قبل از ازدواج با من زنی نداشت که مرده بود . چه فکر میکنید آیا این آغاز مردن دختری چون من نبوده ؟ نو روز در اولین روزهای هم خانه شدن با ما بر مادرم تسلط حاکیانه می قایم کرد. تا یکسال اول بعد از ازدواج با من همبستر نشد و اما یکشب از آن شبهای سیاهمیکه در دقایق ، دقیقه آن تاحال مرا می سوزاند به بستر آمد ، هیچ احساسی نداشتم جز درد. او از کیف نمره میکشید و من از سوختن و درد و تباهی چیخ میزدم و تا امروز حسرت میخورم که چرا نتوانسته بودم در آن حالت به چشمهای مادرم نگاه کنم و کدام فریادی را از نگاه هایش بخوانم . از آن شب به بعد همیشه تصورات و همه خیالاتم حتی رویا هایم زنا نه بود نه آنگاه دیگر هرگز به گدی بازی نیا ندیشیدم او لین ز مینه ها برای ما یوس شد. ام از زنده گی پیدا شد ند خودم را در کتا ب ضخیم بر باد رفته ها فصل جدیدی یافتم . نو روز از شمار مردان قهر و فحش و دشنام بوکمتر لبخند بر لب میباشست و همیشه خود را غالب شده احساس میکرد . در حقیقت او يك غا لب هم بود در اولین سالهای ازدواج او به خود حق داد که مادرم را مورد لت و کوب قرار دهد . برادر کوچکم زاناسرا گفته مجازات کند . لت و کوب من عادتش شده . بقیه در صفحه (۷۵)



چند روز پیش که به بچه همسایه ما می‌ماند می‌دیدم در خانه هدر می‌کشد در بازار همه جا .  
 بچه همسایه ما آرامش را گرفته بود . به هر چه می‌ماند می‌دیدم و چیزی در ذهنم می‌ساختم او را در ذهنم می‌دیدم و لالکد محکمی هر چه را رها می‌کردم و به دیوار تکیه می‌دادم و به بچه همسایه ما می‌ماند می‌دیدم اگر در مکتب می‌بودم و درس می‌دادم هکتاب را می‌بستم به چهره ها می‌شکافیدم خیس می‌شدم و به این بچه می‌ماند می‌دیدم اگر در بازار می‌بودم در حالیکه ازین دکان به آن دکان می‌رفتم به بچه همسایه فکر می‌کردم چند هفته پیش که بچه همسایه ما در نزد خورشیدی کشته شده بود و می‌گویند که یک روز جمعی را پشت در همسایه ما آورده گفته بودند :  
 - بچه ات ...

وزن همسایه ما هادی در به زمین دشنام داده بود به زبان دشنام داده بود و نعره زده بود و بوی خاکسترش را پشت کتف کتده بود و بعد بچه اش را بغل گرفته بود و سرش را به آن مالیده بود و ناله می‌کرد :  
 - شهید من !

بعد ... ساکت شده بود . زیباترین تصویرش را میان اتاق انداخته بود و جمعی را روی آن قرارداد بود و بعد رفته بود در صندوقخانه . صندوق کهنه بی را باز کرد و به شال عروسی را کشیده بود . شال بوی ماده شد و کوبه می‌داد . شال عروسی خودش بود . شال را روی جسد خون آلود انداخته بود . گمانش را خراب کرده بود و بعد جسد پسرش را هر چه با شکوه تر به نظر خودش هدر قهرستان دفن کرده بود و قبر زیبایی برای ایشان ساخته بود .

از آن روز به بعد لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشید و هر جمعه غسل آب و خربطه می‌آوردن می‌گرفت و میرفت کتک و قهرستان می‌رفت و می‌گفت : آب و آرزو را روی قبر من پاشید خاک خشک و تشنه قهرستان را سیراب می‌کند . هر پند گان راهه می‌مانی آرزو فرمای خواند .

آن روز تابستان بود و جمعه بود . آفتاب به سینه آسمان چسبیده بود . آدم صابو اش را نمی‌توانست ببیند . گریه تشنه ام کرده بود . وجودم تنها یک گلاس آب سرد می‌خواست . کوچک هابر خلاف انتظار خالی ماند و هگمکن بود .  
 یکن دکان اینجا و آنجا باز بود . صاحبان دکانها لاغر و تکیده بودند . به صورت شکستی به زنان شهادت داشتند . به نظرم می‌آمد که همه موجودات از کرم فرار کرده اند . همه ارضها بسته بودند . همه درها بسته بودند . من دلم چرا برای یک لحظه این احساس بهم دست داد که همه موجود

ات از ترس منحنی شده اند . پشت در بازه می‌بخت دیواری نگاه می‌کردم . با احتیاط قدم گذاشتم غادم شده بود . سالهای سال می‌شد با احتیاط راه می‌رفتم . سالهای سال می‌شد به نظرم می‌آمد که زهره قدم قبر است و در آن قبر کشته می‌باشد . می‌خواستم زودتر به خانه بروم باز به یک گلاس آب سرد اند می‌شدم انگار آب سرد مرا صدابزند . با احتیاط شروع به دویدن کردم . یکبار زن همسایه را دیدم که لباس سیاه پوشیده بود . غسل آب و خربطه آرزو در دستش بود . پاهایم سست شدند . گلاس آب سرد را قرا می‌موش کردم . گرمای سوزان نبرد تابستان را قرا می‌موش کردم . به نظرم آمد که رنگ سرخ شده است .

وزن همسایه ما هادی در به زمین دشنام داده بود به زبان دشنام داده بود و نعره زده بود و بوی خاکسترش را پشت کتف کتده بود و بعد بچه اش را بغل گرفته بود و سرش را به آن مالیده بود و ناله می‌کرد :  
 - شهید من !

بعد ... ساکت شده بود . زیباترین تصویرش را میان اتاق انداخته بود و جمعی را روی آن قرارداد بود و بعد رفته بود در صندوقخانه . صندوق کهنه بی را باز کرد و به شال عروسی را کشیده بود . شال بوی ماده شد و کوبه می‌داد . شال عروسی خودش بود . شال را روی جسد خون آلود انداخته بود . گمانش را خراب کرده بود و بعد جسد پسرش را هر چه با شکوه تر به نظر خودش هدر قهرستان دفن کرده بود و قبر زیبایی برای ایشان ساخته بود .

از آن روز به بعد لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشید و هر جمعه غسل آب و خربطه می‌آوردن می‌گرفت و میرفت کتک و قهرستان می‌رفت و می‌گفت : آب و آرزو را روی قبر من پاشید خاک خشک و تشنه قهرستان را سیراب می‌کند . هر پند گان راهه می‌مانی آرزو فرمای خواند .

آن روز تابستان بود و جمعه بود . آفتاب به سینه آسمان چسبیده بود . آدم صابو اش را نمی‌توانست ببیند . گریه تشنه ام کرده بود . وجودم تنها یک گلاس آب سرد می‌خواست . کوچک هابر خلاف انتظار خالی ماند و هگمکن بود .  
 یکن دکان اینجا و آنجا باز بود . صاحبان دکانها لاغر و تکیده بودند . به صورت شکستی به زنان شهادت داشتند . به نظرم می‌آمد که همه موجودات از کرم فرار کرده اند . همه ارضها بسته بودند . همه درها بسته بودند . من دلم چرا برای یک لحظه این احساس بهم دست داد که همه موجود

پسرش را برد و ش کشته ام و شت درش برسد . ام گفته ام :  
 - بچه ات ...  
 پس پس رفت . آرزو همسایه ترسیدم . به لباس سیاه و چادر سفید چشم دوختم به سیاه مکتب مان افتادم . وقتی مکتب می‌رفتم من هم لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشیدم . به یاد همسایگان افتادم . آنان هم لباسهای سیاه و چادرهای سفید می‌پوشیدند . یک بار آرزو همسایه حق هق شروع به گریستن کرد و گشت :  
 - با بچه ام پنجاه نفر بودند . ... هر پنجاه خان ...  
 جمله قهراناتهام گذاشت . چادر سفیدش را روی چشمهایش گرفت . خانه هایش تکان می‌خورند . می‌گریست .  
 همانطور که با احساس تقصیر عظیمی سرش می‌دیدم زهر لب گفتم :

و پنج میلیون کشته و سی و پنج میلیون زخمی داد .  
 سی میلیون روس و پنج اعشاره چهار میلیون چینی و چهار اعشاره دو میلیون پولیندی سی اعشاره هشت میلیون آلمانی و همزده اعشاره هشت میلیون سربازانش سنخ هه میلیون سرباز آلمانی هشت اعشاره چهار میلیون سرباز چینی یک اعشاره پنج میلیون سرباز جاپانی هه صد هزار سرباز امریکایی هه صد و هشتاد و شش هزار سرباز انگلیسی هه در کوره های آذ سوزی هشتاد و هشتاد و هشتاد هزار یهودی نابود می‌شدند . تخته پر شد . معلم تاریخ ما با آواز زهرش پرسید :  
 - نوشتید . ؟  
 همانطور که اعداد را در کتابچه ام می‌نوشتیم و آنها را زهر لبم زمزمه می‌کردم . یک پارسم به دوران افتاد . حالت تهوع برایم دست داد . قلم را گذاشتم و اعداد

زهرشم حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراخ خاکشان خون آلود بود . یک بلیه به نظرم آمد که صدف ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سر شد . شهر ما هم از آدمهای بی سر شد . همه جهان از آدم های بی سر شد .  
 معلم تاریخ با آواز زهر و خشنی صدا کرد :  
 - توالی نداری ؟  
 به خود فریاد زدم :  
 - این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته کجا شدند ؟ خدای من چرا ؟  
 معلم تاریخ ما بانگ زد :  
 - آرام و ساکت از موضوع خارج نشوید !  
 مزاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست

کول کوچکش به جستجوی چیزی پرداخت که نجات .  
 معلم تاریخ ما از (( از موضوع خارج شدن )) و از (( مزاحمت خلق کردن )) به سحر می‌ترسید . به نظرم می‌آمد که معلم تاریخ ما قادر است برای هر موضوعی در ذهنش چارچوبی بسازد و همواره تا سرحد این چارچوب نامرئی پیش برود و باز کرد و باز آن خارج نشود .  
 نهدانم چرا به نظرم آمد که معلم تاریخ ما در کشتن آن همه آدم در جنگ جهانی اول دست داشته هدر کشتن آن همه آدم در جنگ جهانی دوم دست داشته هدر و زنا بود کردن آن همه یهودی با هیتلر همدست بوده است .  
 به چشمان سر به کشیده اش چشم دوختم . به تن چاقش به پاهای کوتاهش کوتاهش به دستکول کوچکش به ناخنهای

زهرشم حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراخ خاکشان خون آلود بود . یک بلیه به نظرم آمد که صدف ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سر شد . شهر ما هم از آدمهای بی سر شد . همه جهان از آدم های بی سر شد .  
 معلم تاریخ با آواز زهر و خشنی صدا کرد :  
 - توالی نداری ؟  
 به خود فریاد زدم :  
 - این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته کجا شدند ؟ خدای من چرا ؟  
 معلم تاریخ ما بانگ زد :  
 - آرام و ساکت از موضوع خارج نشوید !  
 مزاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست

# طلیهای آب خربطه و مای آرزو

## رگبوتران سپید

کشته ها زهر زمین اند . . . . به خاطر کشته ها معلم تاریخ تشاهیر را به رسم زد و فرهاد کشید :  
 - از موضوع خارج شدن . . . . مزاحمت مزاحمت . . . .  
 ولند ترهانگ کشید :  
 - بهرین پرو !  
 در حالیکه یکس کتابها هم را می‌گرفتم پشت سرم را تکیه می‌کردم . همسایه های سیاه و چادرهای سفید در سه قطاری پشت دیگر نشسته بودند . آرام آرام پلک می‌زدند و با چشمان شیشه وارشان تخته را می‌دیدند و آرام آرام آدمهای کشته شده را با این تفارسی به سحر می‌کردند . تشاهیر می‌کردند . به نظرم آمد که همسایگان ما این تفارسی به سحر می‌کردند .  
 با معلم تاریخ ما همدست هستند . از همسایگان بدم آمد . از معلم تاریخ نیز بدم آمد . یکس کتابها هم را زهر بغلم محکم گرفتم . برخاستم برای بار اول با احتیاط روی زمین قدم گذاختم . به نظرم آمد که زهر قدم قبر است و در آن قبر کشته بی قرار دارم .  
 آواز زن همسایه به خودم آورد :  
 با بچه ام پنجاه نفر بودند . . . .  
 به نظرم آمد که مرا سرزنش می‌کند . باز احساس تقصیر عظیمی در برابرش کردم . به نظرم آمد که من جسد پسرش را پشت درش آورده ام . به نظرم آمد که من متوجه سب سرزنش .  
 شرمزده پرسیدم :  
 - کجا می‌روید ؟ در این گرمی . . . . آدم می‌سوزد .  
 بانگ هوشم مسلط آب و خربطه آرزو اشاره کرد و تکیه فرهاد زد :  
 - قهرستان !  
 نهدانم چرا از این باخسش شرمیدم .  
 از کارم ترسید . ساعت را دیدم و دوازده و نیم . بعد از ظهر بود تشنه بودم . پشتم را دیدم . زن همسایه ما را دیدم . سرش به شانه هایم فرورفته بود . پیشش خمیده بود . با چادر سفید و لباس سیاه هشتاد همسایگان آن سالهای گذشته ام شهادت پیدا کردند . به نظرم آمد که غسل آب و خربطه آرزو را به سختی حمل می‌نماید .  
 یک پارتنم گرفتم که زن همسایه ما را دنبال کنم . تشنه گم را فراموش کردم . دیگر نوشیدن یک گلاس آب سرد بهر ابراه سخی خانه نمی‌کشاند .  
 آرام آرام راه آمده را باز گرفتم و دنبال زن همسایه ما به راه افتادم .  
 از گرمای سوزان تابستان به حال بودم . متوجه شدم که زنان همسایه زن همسایه ما لطفاً صفحه برگردانند

زهرشم حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراخ خاکشان خون آلود بود . یک بلیه به نظرم آمد که صدف ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سر شد . شهر ما هم از آدمهای بی سر شد . همه جهان از آدم های بی سر شد .  
 معلم تاریخ با آواز زهر و خشنی صدا کرد :  
 - توالی نداری ؟  
 به خود فریاد زدم :  
 - این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته کجا شدند ؟ خدای من چرا ؟  
 معلم تاریخ ما بانگ زد :  
 - آرام و ساکت از موضوع خارج نشوید !  
 مزاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست

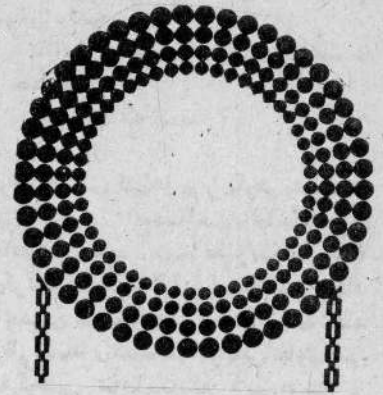
زهرشم حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراخ خاکشان خون آلود بود . یک بلیه به نظرم آمد که صدف ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سر شد . شهر ما هم از آدمهای بی سر شد . همه جهان از آدم های بی سر شد .  
 معلم تاریخ با آواز زهر و خشنی صدا کرد :  
 - توالی نداری ؟  
 به خود فریاد زدم :  
 - این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته کجا شدند ؟ خدای من چرا ؟  
 معلم تاریخ ما بانگ زد :  
 - آرام و ساکت از موضوع خارج نشوید !  
 مزاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست

زهرشم حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراخ خاکشان خون آلود بود . یک بلیه به نظرم آمد که صدف ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سر شد . شهر ما هم از آدمهای بی سر شد . همه جهان از آدم های بی سر شد .  
 معلم تاریخ با آواز زهر و خشنی صدا کرد :  
 - توالی نداری ؟  
 به خود فریاد زدم :  
 - این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته کجا شدند ؟ خدای من چرا ؟  
 معلم تاریخ ما بانگ زد :  
 - آرام و ساکت از موضوع خارج نشوید !  
 مزاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست

زهرشم حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراخ خاکشان خون آلود بود . یک بلیه به نظرم آمد که صدف ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سر شد . شهر ما هم از آدمهای بی سر شد . همه جهان از آدم های بی سر شد .  
 معلم تاریخ با آواز زهر و خشنی صدا کرد :  
 - توالی نداری ؟  
 به خود فریاد زدم :  
 - این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته کجا شدند ؟ خدای من چرا ؟  
 معلم تاریخ ما بانگ زد :  
 - آرام و ساکت از موضوع خارج نشوید !  
 مزاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست

زهرشم حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراخ خاکشان خون آلود بود . یک بلیه به نظرم آمد که صدف ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سر شد . شهر ما هم از آدمهای بی سر شد . همه جهان از آدم های بی سر شد .  
 معلم تاریخ با آواز زهر و خشنی صدا کرد :  
 - توالی نداری ؟  
 به خود فریاد زدم :  
 - این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته کجا شدند ؟ خدای من چرا ؟  
 معلم تاریخ ما بانگ زد :  
 - آرام و ساکت از موضوع خارج نشوید !  
 مزاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست

زهرشم حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراخ خاکشان خون آلود بود . یک بلیه به نظرم آمد که صدف ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سر شد . شهر ما هم از آدمهای بی سر شد . همه جهان از آدم های بی سر شد .  
 معلم تاریخ با آواز زهر و خشنی صدا کرد :  
 - توالی نداری ؟  
 به خود فریاد زدم :  
 - این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته کجا شدند ؟ خدای من چرا ؟  
 معلم تاریخ ما بانگ زد :  
 - آرام و ساکت از موضوع خارج نشوید !  
 مزاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست



گرمای سوزان نوریوز تابستان را فراموش کرد  
اند . سرهایشان را پایین انداخته اند  
وسوی قبرستان میروند .  
هرچه بیشتر مرتقم تعداد زنانی که  
لباسهای سیاه و چادرهای سفید داشتند  
با سطلهای آب و خریده های ارزین بیشتر

و خریده های ارزین در تابستان ساخته بود . از  
لرزیدن بازمانده بودند . سکوت کرده بودند  
وسرهای سبز شان را وسرهای سرخشانرا  
با حرمت و اندوه بپکرانه بی خم کرده بودند  
زنان بالباس های سیاه و چادرهای سفید  
خودشانرا روی قبرهای که به صورت  
رقت انگیزی تزیین شده بودند انداختند  
و بعدا وسخفایانه گریستند . زن همسایه  
ما هم خودش را روی قبریکه به صورت رقت  
انگیزی تزیین شده بود انداخته . بعدا  
وسخفایانه گریست .  
زنان بالباسهای سیاه و چادرهای  
سفید کنار قبرها نشسته و سطلهای آب را خا-  
لی کردند . خاک خشک و تشنه قبرستان  
را سیراب کردند . خریده های ارزین را هر  
سویا ش دادند . پرنده گان را به همان سی  
ارزین فراخواندند . همه جارا ارزین گرفت  
اما پرنده نبود . هیچ پرنده نبود .  
همه ما ایستادیم و دستان خود را سایه  
بان چشمان خود ساختیم و هر طرفی را بسا  
دقت دیدیم .

انعکاس کرد :

— با چه ام پنجاه و هفت نفر بودند .  
۰۰۰ هفت پنجاه و هفت نفر . ۰۰۰ این عدد  
باز مرا به یاد معجزه تاریخ ما و آمدن او  
روی تخته انداخت . باز به نظرم آمد که  
جسد پسرش را پشت درش من برده ام :  
پچوات ۰۰۰  
شربیدم . دوی باز شد وزن همسایه  
ما را هم بلمید و من در آن کوچه داغ تنهای  
تنها شدم . همانطور که با احتیاط روی زمین  
قدم میگذاشتم به یاد کرگسهای درختان  
که نسال افتادم . با وحشت به یاد آمد  
که کرگسهای بسمار میبودند .  
پشتم را دیدم دروازه خانه همسایه ما با بوجا -  
لی بازمانده بود . از لای درنزه بازجویی  
همسایه ما نمودار بود . حویلی همسایه  
ما خشک بی آب بود . گلکهای باغچه  
همسایه ما سوخته بود .  
درنزه باز حویلی خشک بی آب و گلکهای  
سوخته باغچه همسایه ما دم را فرود یکبار  
با خود گفتم :

# طلیهای آب

## خریخته های ارزین و کبوتران سپید

نوشته سید زریح

و بیشتر مهفد . عرق از سروریم سرازیر شد  
بود . چادر نداشتم . با گوشه دانستم  
عرقهام را خشک کردم . از راههای پریم و خم  
گذشتم . از سرکهای پریم و خم گذشتم .  
من همچنان با احتیاط روی زمین قدم  
میگذاشتم . به قبرستان رسیدیم . از وحشت  
لرزیدیم . قبرستان از شمال و جنوب و از شرق و غرب  
بمطور وحشت ناکی توسعه یافته بود . تا چشم  
کار میکردم قبر بود و قبر بود . ۰۰۰ قبرها به صور  
رت رقت انگیزی تزیین شده بودند . بسالی  
سر قبر در رفتی ایستاده بود .  
هو اصاب بود . در رفتن هانی لرزیدند .  
انگار همه در رفتن ها نفسهایشانرا در سینه  
هایشان حبس کرده بودند . انکار همسایه  
در رفتن ها دیدن زنانی بالباس های سیاه  
و چادرهای سفید که سنگینی سطلهای آب

از قبرستان برآمدیم . زنان بالباسهای  
سیاه و چادرهای سفید با سطل های خا  
لی آب و خریده های خالی ارزین میبودند .  
از کوچه های پریم و خم و از سرکهای بزرگ و  
کوچک گذشتم .  
زنان سرهایشان را پایین انداخته  
تیزتر میگریستند و سخفایانه میگریستند .  
درهای بسته یک یک باز میشدند . زنی را بسا  
لباس سیاه و چادر سفید می بلمیدند . تعداد  
زنان کم و کثر میشد .  
به کوچه خودمان رسیدیم . سنگها هم  
چندان داغ بودند . ساعت را دیدم . چهار  
نیم عصر بود . اما گرمای سوزان در کوچه  
ما همچنان خانم کرده بود . از شتم آواز قدم  
های زن همسایه را میشنیدیم . آواز قدمها  
مش به نظرم اند و هکمن می آید . آوازش در دهنم

اگر یک روز زن همسایه ما وزنان دیگر  
لباسهای سیاه و چادرهای سفید شانرا  
بکشند و لباسهای زرد به تن کنند . لباسهای  
نازنجی به تن کنند . اگر یک روز همسایه  
ما وزنان دیگر با سطلهای آب شان تلکهای  
پانجه های خانه هایشانرا آبیاری کنند  
اگر یک روز زن همسایه ما وزنان دیگر با خریده  
های ارزین شان کبوتران سفید را به همانی  
صدازنند . ۰۰۰ هر چه زودتر آنها خواهند شد  
عمرها چه زودتر خواهند شد . جهان  
چه زودتر خواهد شد . اگر یک روز اگر  
یک روز ۰۰۰ دل سنگ شد . ام بعد سالها  
از شوق لرزید باز با خود گفتم :  
— اگر یک روز ۰۰۰ اگر یک روز ۰۰۰  
و همانند دختر سه ساله ای شروع به قهقهه  
خندیدن کردم .

— خشم دیگران را با — وزن زخم میکند و خود را باخنجر •  
 — دختران جوان انگوراند و دوشیزه گان پسر مویز •  
 — کسی که در ایام جوانی پوست خود را — کلفت میکند در پیری از نیش خار صدمه ای نمی بیند •  
 — آنچه در جوانی کج و معوج شده در — پیری نمیتوان راستش کرد •  
 — به هر چه که قد می است باید احتیاط کرد آشته شود •  
 — یک هنرمند در همه جا زنده گانی میکند — وقتیکه غرس در چند قدمی تست پماتار پایش نگاه کن •  
 — یک کتاب بزرگه یک شهر بزرگه است •  
 — سگ به سگ حمله نمیکند •  
 — من بتو غواصی آموخته ام و تو میخواهی مرا فرق کنی •  
 — تلخترین لقمه زندگی برای مرده زندگان — نی کردن بایک زن پداست •  
 — شهرت عطر اعمال قهرمانانه است •  
 — آتش را نمیتوان با آتش خاموش کرد •  
 — نخستین مرحله حماقت آن است که — انسان خود را دانایی نگارد •  
 — همه کس قوم و خویش انسان خوبتر است •  
 — هر کجا دوستان هستند در آنجا ثروت هم هست •  
 — عادات و سننات را بدان ولی از آنها تقلید مکن •  
 — تاریخ فلسفه هست از سرشق تحصیل کرده ها •  
 — فضیلت یعنی هم آهنگی •  
 — اگر امید نس بود دل می شکست •  
 — گرمی به انسان خیلی چیزها میوزد •  
 — شوهرم دو ستم ندا رزهرالت وکم نمیکند •  
 — اگر پوست شهر درد سترست پوست رو باه را بر تن کن •  
 — دوست را با مداب اخلاقی و نقاط — ضعفش دوست بدار •  
 — در بین حیوانات رام شده و اهلی از همه خطرناکتر مرد چالوس است •  
 — برای کسی که خوببخت است حتی خروس تخم میکند •  
 — هر کس ریش دارده شانه هم پیداخواهد کرد •  
 — در کشور نابینایان آنکه یک چشم دارد — خیلی چیزها می بیند •  
 — شمع هیچکس تا پامداد نمیسوزد •  
 — پیران پیران میتوان باستانبول رسید •  
 — هر کس به گره خوراک ندهد به موشها — غذا میدهد •

— بمن رفیق بده که بامن گریه میکند رفیقش — که بامن بخندد باسانی خود پیدایش میکند •  
 — وقتی که میسرم مد نهادم میسرد •  
 — برای تولد فقط یک طریق هست و برای مردن هزار طریق •  
 — سگی که یک بار رود خانه دانوب شنا — کرده باز هم در آن شنا خواهد کرد •  
 — ولو دشمنت مانند مورچه باشد از او — همچنان بر حذر باش که از شهر دوری میکنی •  
 — هیچ دشمنی نیرومند تر از طلا نیست •  
 — اگر درد سر نپخواهی روایت را بسا — دیگران مختصر تر کن •  
 — امید زن بدی است •  
 — از اسب مانند یک دوست نگهداری کن •

فقیر کسی است که داشته است و از دست داده است •  
 — دعوا و پشیمانی خواهر و برادرند •  
 — موقعی که باران میخواهد ببارد با چند قطره شروع میشود •  
 — کسی که قصد دارد ازدواج کند راه — پشیمانی را طی میکند •  
 — انسان خدای انسان است •  
 — مرد سالخورده همرد سالخورده را — خشنود میکند •  
 — اگر نمیتوانی گاو هارا برانی الاظهار — بران •  
 — فقیر بودن روی زمین بهتر از غنی بودن روی دریاست •  
 — کومه فقر هرگز پیر نمیشود •  
 — انسانها نه ناگهان ثروتمند میشوند و نه ناگهان خوب •  
 — وقتی که طنابی نهاد کشیده شود — قطع میگردد •  
 — زهر یگان سنگ عقیقی خفته است •  
 — یا حرفی بزن که از خاموشی بهتر است و یا خاموش باش •  
 — رنج دانایی موارد •  
 — زمان در مورد همه چیز قضاوت میکند •  
 — بمن " امروز " رابده و " فردا " را بگیر •  
 — حقیقت ته چاه است •  
 — حکمت نصیب کسانی میگردد که فقیرند •  
 — اگر از کرک در زیستان نگاهداری کنی در تابستان مخوردت •  
 — زن یا حکومت میکند و یا خدمت •  
 — اگر دو نفر بتو گفتند که نابینا هستی یک چشمت ببند •  
 — خروس نمیتواند از دوستیها رهاه نفسح ببرد •

# مردم میگویند

از کتاب ضرب المثلهای جهان



و مانند یک دشمن سوارش شو •  
 — برای اینکه مغز را بخوری اول پوست را بشکن •  
 — اگر عدا لت نه میرد بی عدا لتی هرگز نخواهد مرد •  
 — هر وقت دروغ میگوئی طوری دروغ بگو — که خودت باور کنی سخت راست است •  
 — ازدواج در جوانی خیلی زود است و — ازدواج در پیری خیلی دیر •  
 — بد بختی دم درازی دارد •  
 — اگر داخل اسباب سوی آلوده با آرد — بپزنی خواهی آمد •  
 — پول موقع رفتن داری صد پاست موقع آمدن داری دو پا •  
 — مانند گاو نر برده بار مانند شهر دلبر — مانند زنبور زحمتکش و مانند پرنده خوشحال و با نشاط باش •  
 — کسیکه هرگز چیزی نداشته فقیر نیست •

همو معبد زونه کتل کم چي زمانه پسر ي تيره شوي وه . پنځوي د شولو په پټو کسي کارکاواود شينو غزلي بي ويلي . پرده پور داسي تاتير کړي وچي خوبيدل بي ټول عمر هلته تير کړي . يوه ورځ گوويند کانچن پورم ته ولاړ او دخپلو ملگرو لپاره بي سوغاتونه واخستل . ده دغرم پوردي په يوه رستوران کي وخوړ . او پانځمېن قضايتونه راوگرځيد . په کورکي بیده شو او بيا وروسته له هغه چي له خوبه راځايد . داسي بي احساس کا وه چي بايد په يوه شي پس وگرځي . لکه څنگه چي ده هيله درلوده هلته درکوندا اوږدا ، لکښن او سراسوني اوسو اجمعي . دکو په حالت کي موجود وي . په هغو په ليدلو سره گوويند پخپل بيا تاتير لاندې راځي ، داسي چي په ناڅاپي سره بي په نکونکي ټوپ کړي .

کله چي دخپلي خوني په لوړه سي وو ، په داسي حال کي چي زما هم دومره زياته نه وه ، پوخوک دده له څنگه تير شو . ناڅاپه ور په ياد شونه چي داهمغه بي نومه موجود وي . د صندل لرگي پوي نضا . پخپلي وه . اباد ايزاي خيال وواوکه په تياره کسي ناڅاپي له کوسي نجلي سره برابرو چي دي بي له خوبه راويښ کړي . تر څو له دغسي بي نومه نجلي سره وگوري ، د هغه هماغه سره فکر کاو چي بناي دباغ ښکلي نضا په ده ته دغه اراش وځښل وي .

گوويند په باغ کي گرځيد او د زړه له کوسي بي هيله درلوده چي هغه وويني . . . . . سره وگوري . . . . . ناڅاپه ده ته پخپل راني له چي دنوناي بي بيونيدلي وي اوشاته بي وکتل په داسي حال کي چي زړه پس د ليو نويه شان ټوټي وهلي . پوه جگه نري نجلي بي وليد چي سپينه ساري بي په همان کي وه او دده خواته راتله . د هغسي نژدي والي دي دومره بېخود وکړي وچي ددي توان بي نه درلود ترڅو ووايي چي د هغسي مخ څنگه وو . خوده د هغسي د سترگو برشنا ، تودو پښتان اوله خندا ټکي گلاي شوندي وليدي .

لکه څنگه چي گوويند په خوب کي ليدلي وه پخپل بيبي په خوراميني سره وخارسه . اوس نويشه تياره شوي وه او يوازي د هغسي سپينه ساري ليدل کيده .

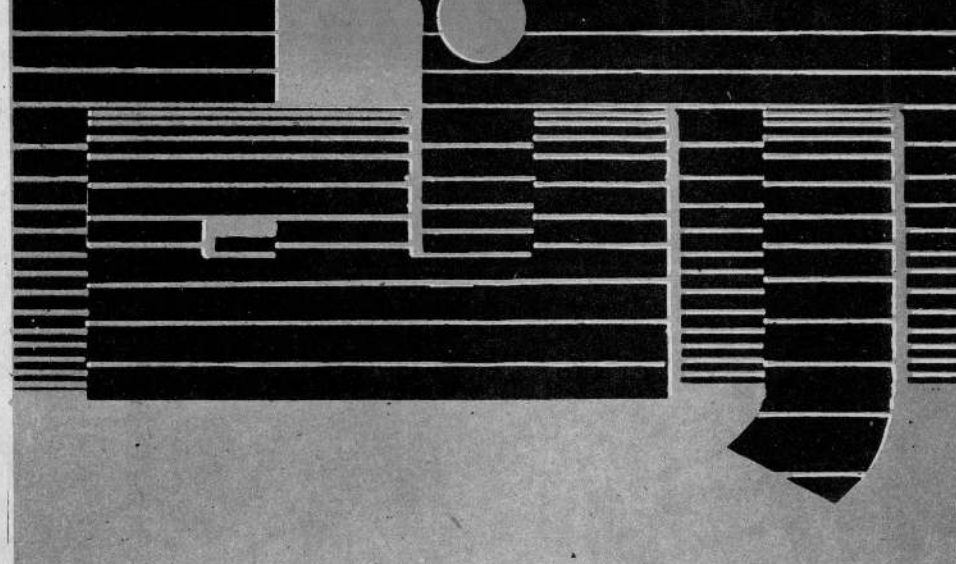
کله چي گوويند هغه عملي ته ورسيد ، کم چي د اولار وه وه په خدايي سلام ور واچاره . د نجلي فني سترگي داسي ښکاريدې لکه چي په ده پسې گرمي د صندل لرگي زړه ور ونيکي پوي ټوله نضا . نيولسي وه اولکه چي په خوب کي وي او ووي چي نيم بي رادادي . که څه هم دي نه سو . هغه خونجلی پوهيد چي دي پسي . (( والي )) دي ايزاي په دي پسي واري . هغسي د واره دکلاو ترڅنگ کښيا ستل . بناي د دي زړه ونو په پو بل سره اړ پکي درلود چي دومره سره نژدي وو . کله چي گوويند د نجلي لکه تودو شونډو وضعه په تيروار مچکه واخيسته ، پاتې په ( ۸۲ ) مخ کي

زور معبد ته د تللو احساس ور سره پيدا شو . په رښتيا هم دي د معبد تصويرونو تر تاتير لاندې راوستلي وو ، معبد له مدارس څخه پښه خلو پښت ميله لري وو ، خود را پښن پوښتي ولي ده ته کا چي پورم وپه ياد کړي . په هر حال دغو ټولو خبروته دي حيران پاتې و او په يوازي شې باندي چي پوهيد هغه دا وچي دکا چي پورم خواته رهي شي ؛ خو سره له دي هم داسي پوښت بي نه درلوده چي له هماغه سره استدلال وکړي او پان داسي پوي هيلي په هکله لارډ دليل وويي .

پوه ورځ مخکي گوويند دا خبره پتيلسي وه چي خپله کلي رخصتي په په کا چي پورم کي تيروي ترڅو دخپل پخوانيو معبدونو محرماري دوسي او مطالعه بي کړي . وروسته له دي چي گوويند پوخو ساته . د شيو او پښو په معبد ونوکي تير کړل . بيا بيارته دگر معبد ولپاره ولاړ . د شيو او پښو

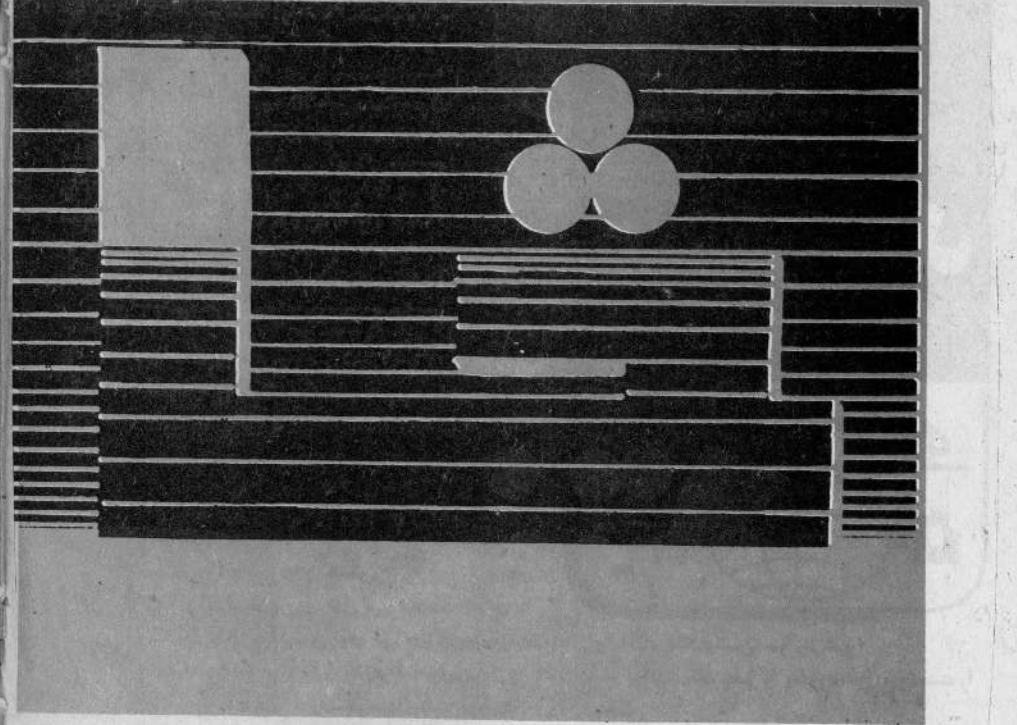


### داوشاجان ليکنه دذبيح الله اسماعيلي ژباړه



معبد زنه بالا اباد شاه جوړ کړي وو . گوويند پرلپسې د پخوانيو معبدونو په بيلو بيلو ځايونو نوکي درېده اوله ښکلا څخه بي خوند اخيست . دده لپاره د هرڅاي ليدل په حقيقت کسي د هند وانود زماني د جلال از مطمت څرگند وي وو کم چي دده پلرونو په هغه پسي واري لره . گوويند په پوي ښکلي ماني کي چي له کا چي پورم څخه دري کيلومتره لري وه عملي ونيو . داسي پوښت په يوه راجا پوي اړه درلوده چي بيا وروسته د پوي سوداگر له خوار ونيول شوي او په ميلستون باندي اړول شوي وه . د گوويند د عملي خوند او شونډو پسي دده زړه وري وو . ده داسي فکر کا وو چي په خپل کورکي ناست وي لکه څنگه چي دي په لاره روان وي په خوراميني سره پس

(( څوک پوهنځي ، ته په موز په خپل واده سره حيران کړي )) د گوويند وروسي پورته کش شوي . تا په ويل چي پوښته کوي (( واده له چا سره )) لکه چي گوويند ناڅاپه له خوبه راويښ شوي وي په رښتيا هم ده غيږه هماغي چه خوب کي ورتله ، هېڅ کله په پلي کوسي نجلسي فکر نه وکړي . ده افتخار کا وو چي د هغسي نجلي په هکله کومه چي په خوب کي بي ليدلي ده جدي فکر کوي او اوس داسي ښکاري چي دده ژوند د هغسي په لاس کي دي . وروسته له دي چي راپښ ولاړ ، گوويند ونشواي کړي خپل همان ته قناعت وکړي چي په ناڅاپي ټول ولي دکا چي پورم



د تفریح لپاره ولاړسي . هلته په دي پيام په بله شي . بناي هلته په کومه نجلسي وويني او وپور په ورسره وکړي )) د دي پښهاد طرح کول گوويند ته د حيرانتيا سبب ووهکه دي په دي پوهيد ه چي که راپښ پوښسي مه پيدا کړي هغه دمبا . دا وروسي لپاره د خبره کوي . په هر صورت دده د ژوند لپاره بېله وه . ما پتام په خپلو حيرانو ملگروته ورتي ، لويي به بي ورسره کولي اوله ژوند څخه په بي خوند اخيست . دده په خوښيد چي دا وني وروستي ورځله خپلو همو همکارانو سره تيره کړي کم چي واده بي کړي دي . د هغسي له پلور سره رضنځي اړه منوي د چنبا بي خورا کوي . د خور لولپاره په خپل ايرتمان کي ميله کړي . راپښ خپلو خبروته ادامه وکړ

بي ليکلي . په هر حال اوس هغه زياتره حتی په دفتر کي دکار په وخت کي د هغسي نجلي په هکله فکر کا وو . کار ، کار دي که هره غموره سخت هم وي بيا پد تر سره شي . دغرمسي ټولوي په وخت کي به په موقتي ټول دي گوويند کار کسي کيده . دده ملگري او همکار چي راپښ راي نوميد ه دغرمسي پوردي به بي ورسره پوښاي خورله . له خوب ساتو راپه د پخوا کله چي گوويند دخپل خيال له نجلي سره پسيا شوي وو ، نه بي غوښتل چي له راپښ سره دخپل امر په هکله خبري وکړي . يوه ورځ کله چي ده غوښتل دخپل امر په هکله نوي خبرونه ترلاسه کړي ، راپښ ناڅاپه ورته پښهاد وکړ (( څنگه ، نه فواړي چي پوخه خوښي ترلاسه کړي . پخس چي کوي . خا .

تبه تياره شپه وه اوسيز سي نه ښکار سده گوويند په خوب کي ټوپ وواوه او راجه شواو د اڅکه چي پوهنکلي نجلي په ده پسې راتله )

د خواښي عملي وچي ده خوب ليد ه ، خود هغسي څارنه ، د هغسي ناز او خور ، د هغه زړه په لور وکړ او ستلي وو . لکه چي پخوا بي مه په خوب ليدلي وه خود ا په خوب کي ليدلي بي نومه نجلي چيرته تښتيدلي وه چي ده په ژوند کي هم پورا هغه ونه ليد ه . هغه ولي په خوب کي ورتله او دغه دپاره گوويند د نجلي په هکله نکسر کا وه بلکه چي له يوه کاله راپه د پخوا پس دي څاره ا په خوب کي مخي ته ورتله او هرڅومره به چي وخت تيره ده دده مينه په هم زياتيدله . له خپل همان سره پس وويل چي بناي داد دي لپاره چي دي پور

کلن وو . . . . . او که چيري خلو پښت کلن واي نو بيا پخپل ټول وو .

خوله دوي نه چي د پريش کلن وه خوش حال ښکاريد ه . ژوند خپل خوند له لاسه نه ووت کړي . دده مينه هماغسي وه لکه چي د شلوکا لورو . دي په دي پوهيد ه چي نجلي په خامخا په خپلو سترگو ونيسي . هغه په خپل همان باندي پوره باور درلود ا په دي لته کي وچي داسي زمينه برابره شي ترڅو هغه وويني . هېڅ څوک نشي کولاي بل چاته وويي چي دي پسي انسون څنگه دي په دام کي اچولي دي خو پز ازي دا ويلي شي چي پرده کوي شوي او نجلي دده د ژوند په خوب او پښتوب کله دده سره پوښاي وه چي دي نشي کولاي د اراز خپلو ملگرو سره شريک کړي . په دي ټول هغسي گوويند په خپلو خوښيو پرلپسې ترخپل نظر لاندې وساته . ده په پرلپسې د هغسي دفترونو سترگو ننداره کوله او د هغسي ښکلي اواز په دي دي ته راپاله چي خامخا په يوه ورځ ورسره وگوري . هغه هلته دکوتي په کوچ کي وه . کله به په لار کي ولاړ ه وه او کله به بي په مدارس کي دخپل ايرتمان له کړ کي څخه د باندې هغسي ته کتل . کله چي د وروستي بل لپاره دي په خوب کي سره وليدل نجلي په خندا ورتي ونيسي وه چي )

(( د ژوند په ستره لويه کي له تانه مخکي م )) نجلي دده د دي خبري چي ولي په زه له تانه نه مخکي کيږم په خدا سوه هرکلي وکړ او بيا بي تر شونه ولاندې وويل (( ترڅو چي سره ونه ونيو ته په هېڅ کله په دي خبره ونه پوهنځي )) گوويند وويل : مچ په څه وقت سره ووتو ؟

نجلي د دي پوښتي جواب ونيکړ اوله سترگو ورکه شوه ؟ خوند پر گوويند کا چي پورم ته را ووست . ده د پوي لوي کښتي چلولو په کښي کي دد پورم رښتيا لپاره په کار پيل وکړ . د کار پيل ول مخکي تي او دي پوي پښت ته منتظر وو . کله کله به پسې د هغسي له خوا شوق کاواولندي کسي .

# من به دنبال

# آهنگ

# ایستاد

غزنی غزنوی ۱۵ ساله

بود که اولین

ایستادش

خواند

آمد تا اینکه او را تفکیک کنند  
بعد از نشر آهنگه شعری  
بر پا کرد و غزنی غزنوی را به  
مردم شناختاند.

غزنی غزنوی تا سن ۱۲ -  
تعمیل نموده اما کدام کورس  
سلکی موسیقی را تعقیب  
نکرده است. وی ادعا دارد  
که در عرصه موسیقی هیچ  
استادی ندارد. اکثر کمپوز  
های غزنی از استاد سلیم  
سرمد و شمس الدین مسرور

خیال و شمس الدین مسرور  
استاد محمد عمر و غزنی  
و نغمه سرا میباشد. غزنی  
شوقته خرابیات بوده و استعداد  
دش از آن درهای خروشان  
موسیقی آبی نشود.

سبک آواز خوانی استاد  
مرحوم شهدا را در پیش گرفته  
و آنرا ادا می دهد.  
غزنی غزنوی در حدود  
۲۲۵ آهنگه در آرشیف رادیو  
و در حدود ۳۰ آهنگه در

آرشیف تلویزیون دارد که  
هر یک از این آهنگها در زمان  
ضربش بر سر زبان ها  
بوده اند. در سال ۱۳۵۲  
غزنی غزنوی آهنگی سرود که  
کمپوز آن از -  
به عمل



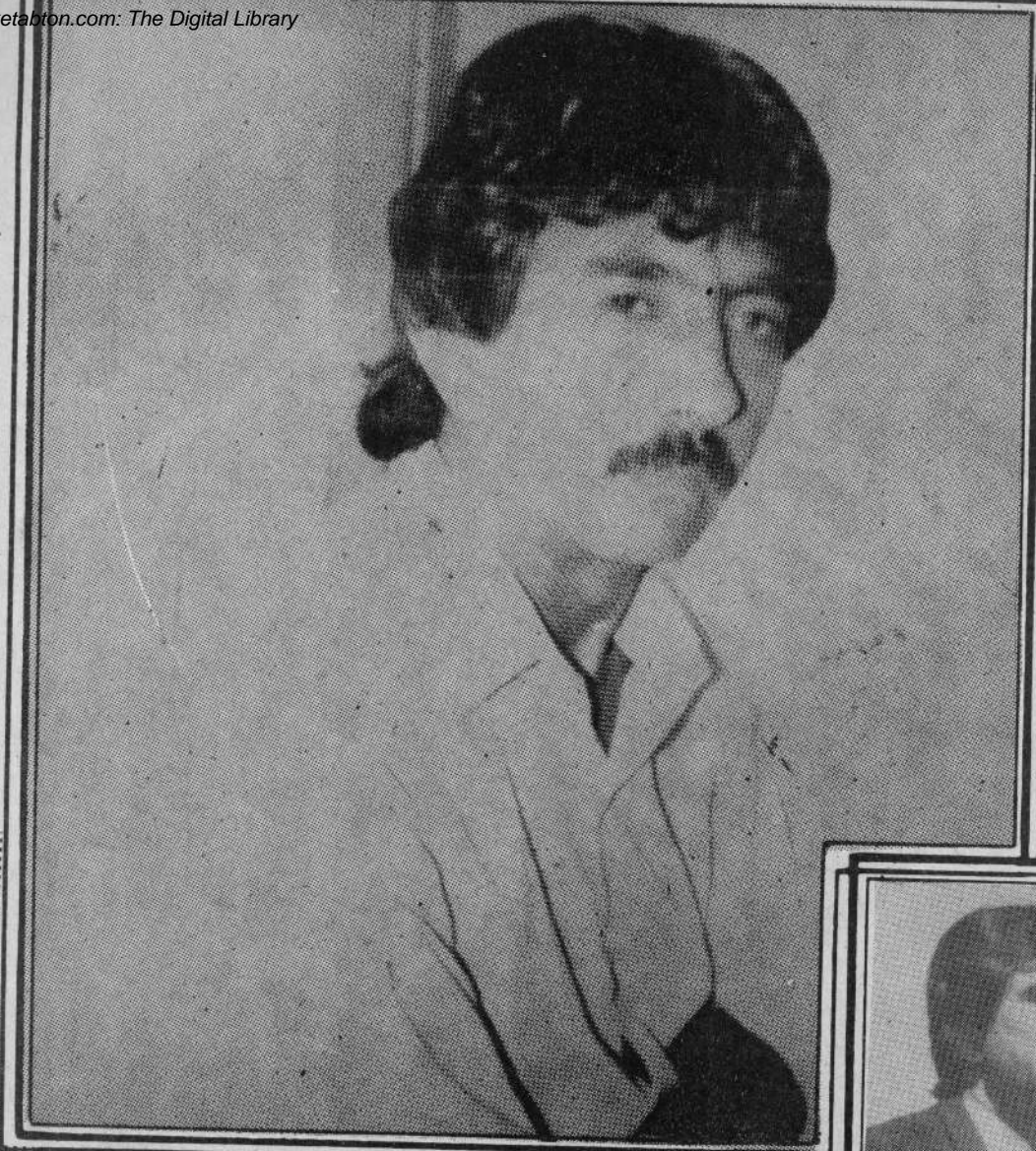
نغمه سرا بود.  
من به دنبال دلم با چشم  
خونبار آمدم.  
این آهنگه موجب از جوانان  
را به دنبال خود کشید و اکنون  
نغمه گمراهی ۱۸ سال قبل خود  
را دارد. بعدها آهنگه  
جاودانه محلی توسط او اجرا شد  
زار باشد دست کم گرفته نغمه  
که آنهم دست کم گرفته نغمه  
غزنی غزنوی دو دوره سر -  
بازی را سپری نمود و در دوره  
دوم که در انسامیل مرکزی -  
اردو و خدمت میکرد افغانستان سفر  
تأم و کسرت های اجرا نمود  
کرد و کسرت های اولهن بار  
او سالها قبل برای او لهن بار  
کسرت مستطقی در کسب  
رہاست از ق در جشن  
استقلال کشور مدت ده شب  
از ساعت شام تا یک شب  
اجرا نموده بود و علاقمندان  
پوشاری را به دو رخود کرد  
آورده بار دیگر در ماسبارک  
رضان کسرت های هتل و پلازا  
هتل اجرا نمود و کسرت های  
هم در مزار شریف و هرات دا -  
شت که عطش دوستداران او -  
زش را در آن نقاط کشور تهر  
نمود نشاند.

غزنی غزنوی باری آهنگه  
نمود انگیزی برای وطن  
در سال ۱۳۶۱

او هنوز ۱۵ سال پیش  
نداشت که در کسرت های  
لیسه حبیبیه شرکت میکرد  
و اولین آهنگه کاپی هندی  
گنگا جی را خواند و در  
بین مکتب و همسالانش محبوب  
بیش کاپی کرد در ایسن  
هنگام توسط استاد محمد  
عمر به زاد بو آمد و با خیال  
مصرفی شد و وقتی "ساقیا -  
پده جامی" را از او شنیدند  
بدون تاه خبر آنرا چیست  
ثبت آماده کردند.

این آهنگه از طریق برنامه  
دنیای خیال نشر گردید  
به تعقیب آن آهنگی از هما -  
هنگه نشر گردید و از شنونده  
گان تقاضا

به عمل



عزیز عزیزم که از اولین -  
 آهنگ "ما قیامده چایی"  
 زان سراب دوشمن "جام"  
 است ویرانی را تا انجام سر  
 کرده به حال ۱۳۳۶ در -  
 شهرت در یک خانواده -  
 روشنگر بشود کرد بدو همداء  
 به کابل آمد و در لیست  
 حومه به دوس بکتاب داده  
 داد

سهیلا حسرت نظمی



سرور  
 که جایزه اول ادبی  
 هنری وزارت اطلاعات و کلتور  
 راتبعش ساخت. او در سال  
 های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ نیز جوایز  
 ادبی هنری دست آورده -  
 است پنج قطعه نقد برنامه ریز  
 در دفاع جمهوری افغانستان  
 در دوره سرانیزش به وی اعطاء  
 نموده اند. معلوم است که این  
 وطن را نیز با صداقت و با همدان  
 انجام داده است. همچنان  
 در پیلهام های اختفاری از اتحاد  
 اتحاد به جوانان هنرمندان و  
 بدست آورد است. هم خاطر  
 قدرانی از خدمات وی که مدال  
 و بنیاد است به خاطر نظر  
 در سال ۱۳۶۹ از  
 جانب

اتحاد به  
 انجمن های هنر -  
 ندان به وی تفویض کردید.  
 عزیز عزیزم در اوان جوانی  
 عاشق سرور شد. اکنون با خانم  
 رسال او رسیده و دختر و  
 پنج فرزند خوش بود دختر و  
 سه پسر زنده کی خوش دارد.  
 از دوستان نزدیکش نیز سرور  
 است که به صداقت او ایمان  
 دارد و برخورد نیکو و صمیمیت  
 او را می پسندد.  
 عزیز عزیزم دوست دارد -  
 همیشه در محافل خوشی علاقه  
 ندان آوازش شرکت نماید البته  
 هیچ سرحد مادی را در پس  
 علاقه به حیث مد پر موسی  
 موسیقی تلویزیون  
 اپنا یوغیفه

# به یاد بود استاد سخن خلیل الله خلیلی

نوشته داود سیاهوش

استاد خلیلی این سخنسرای وارسته که الفبای عشق را در مدرسه جذبات خداوند گام ریلخ به گفته خودش فرا گرفته و الفبای رنج زنده گی را در پیشه های تبخیر، فقر، تنگدستی، آواره گی، تقییب و تمذیب آموزش از این مدارس چنان درسی گرفت که به صفت چراغدا رفروخی، نظامی، سنایی و سایر بزرگان ادبی بالها مملکتی و انعمالات عرفانی اش گیرا ترین وید براترین ناله‌ها را در درامسین به خدا، شناخت حقیقت و اعتراض علیه اریکه فرعون ی ظلم بلند کرد.

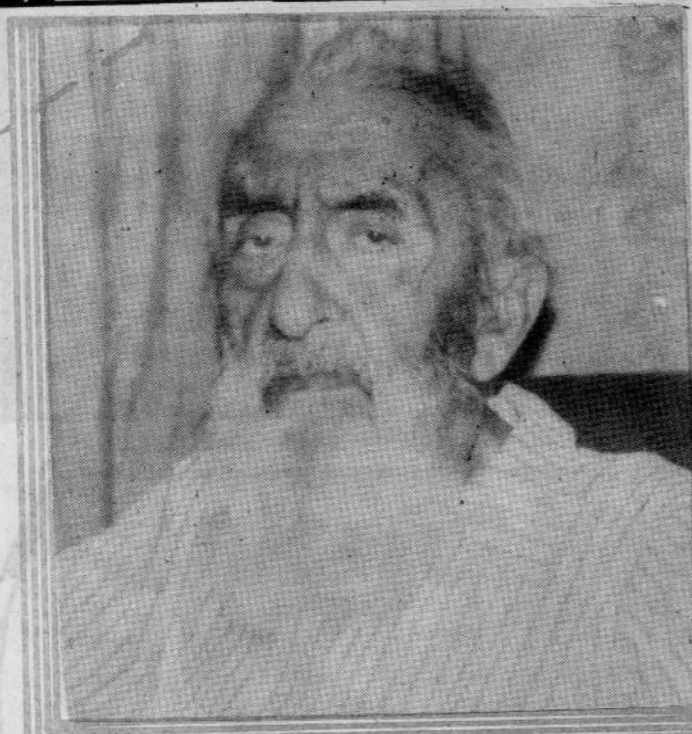
قریحه سرشار، طبع روان و کلام آتشین خلیلی را رنگ بوی و حلاوتیست که مانندش به سالها نخواهد روئید. او امتزاج امورایی اندیشه، احساس، تخیل و آهنگ را در اوج خلایق هنری در طرف کلام ریخته و سوزنده ترین ناله‌ها را در آثارش جسان بخشیده است.

به قصد آشنا نی با گوشه‌های زنده گی این استاد بی بدیل به برادوش الحاج نجیب‌الله خان مراجعه کردم. نجیب‌الله خان که گردلا لت روزگار در سیمای نورانی اش به وضاحت خوانده میشود گفت:

((سر شوریده با ناخن مخارید)) و با این اشاره به عنوان تلقین درسی اهل نظر خواست از صحبت بهمان کنار رودولی بعد از اصرار زیاد حاضر شد داستان دردناکین زنده گی استادش شرح کند در حالیکه از چشمانش مروارید اشک میبارید به سخنانش چنین آغاز نمود:

((برادر بزرگم استاد خلیلی که یکسال از من بزرگتر میباشد. در سال ۱۳۳۵ ق در باغ جهان آرا دیده به جهان گشود. در آن زمان با غمهای جهان آرا و شهر آرا از شمار بهترین باغهای کابل به حساب میآمد. من سه برادر و یک خواهر یعنی خلیل‌الله، نجیب‌الله، عثمان جان و خواهر ما در خانواده تولد شدیم که پدر ما محمد حسین خان مستوفی المالك از رجال برجسته دولت امیرحبيب الله و مادر ما دختر عبدالقادرخان یکی از خوانین نمودر شما بود.

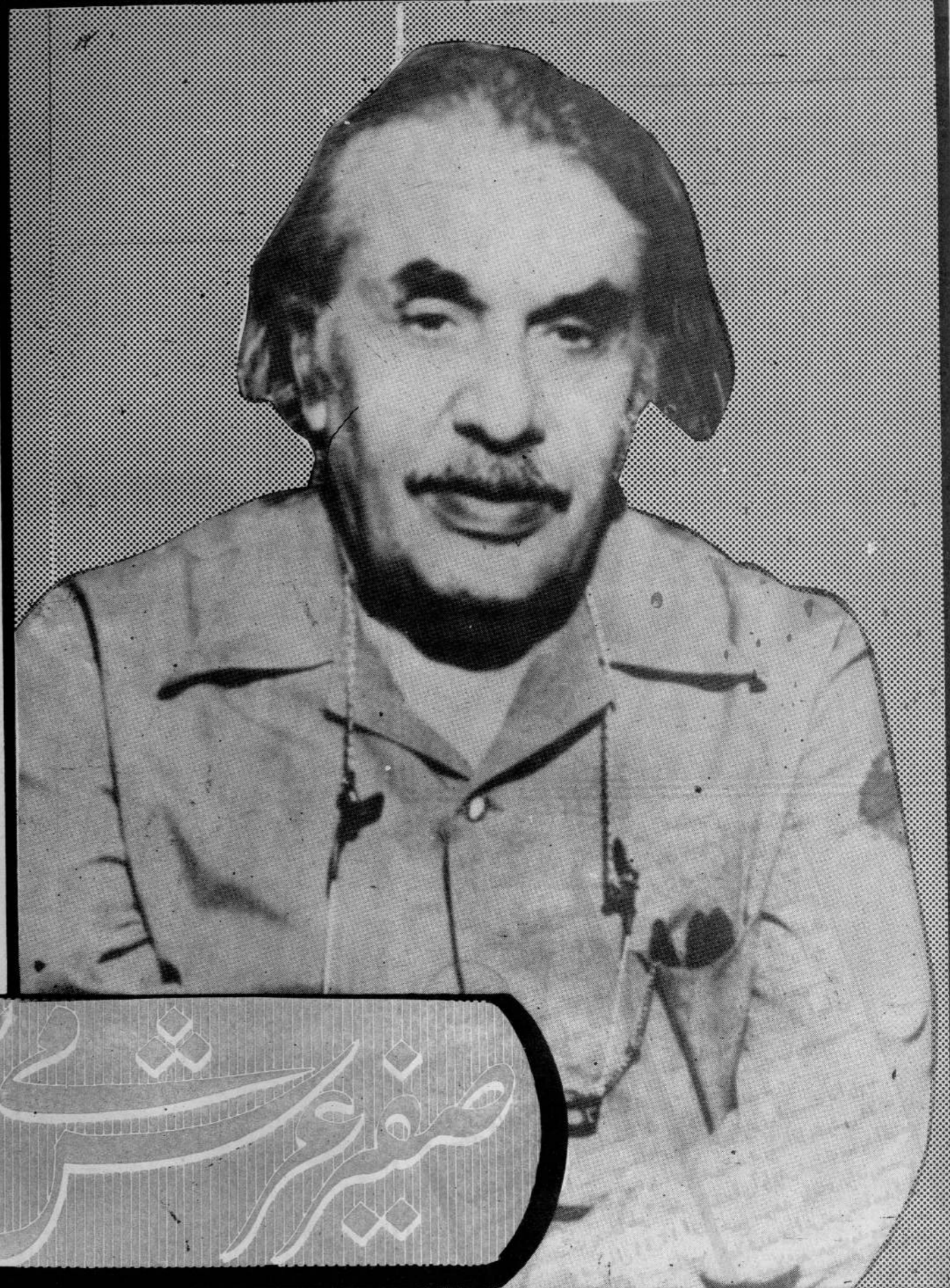
لطفاً صفحه برگردانید



الحاج نجیب‌الله خان برادر استاد خلیلی

هر قدر آب زنده گی نشنا بسند و بر آسباب زمان بریزد و گردونه سپهر بر فرق زمینیا و همواره و بیدرتک بجزر خد از بوستان سرای شعر معاصرفارسی دری قامت سرو آزاده و سخنور فرزانه استاد خلیل الله خلیلی شکو منده تر و برو مند تر جلوه می افروزد.

ما که در مقاومت قریب با او قرار داریم هنوز، کرانه های ناگرا نمند این قله سربه فلک کشیده شعر و آشتیان اندیشه این عنقای فلک بیساق عقاب بلند بسرواز هندوکوه را آنچنان که لازم است ندیده و نشناخته ایم.



# صفت خیر است بزرگوار است دلگشا است



دنا مل چو خارا نچینسد  
اثری پای من در آن بینسد  
نجیب الله خان ادا مہمد ہد :  
(در آن سالہاسر لکسالنگ تمدید میشد . امان اللہ خان  
میخواست از جرین کار این سر ک دین کند . احد علی-  
خان حاکم اعلیٰ شما لی بسمحمد امان خان حاکم کورستان  
تلفون کرد کہ مارا بہ جیل . السراج بفرستد . تا بسے  
امان اللہ خان عریضہ نما یم کہ نظر بند رہایی یابیم ....  
عریضہ ما قبول شدواما نالہ خان امر کرد کہ در بسا بہ  
قیقہا ر سرا یخوا جہ چند جریم زمین ضبطی ماسترد  
شود تا با لای آن کار و زندہ گی کنیم . دربابہ قیقہا شا مل  
مکتب میریجہ کوت شد یم و استاد یکسال بعد ازدوس  
خواند ن درہما ن مکتب بہ صفت معلم مقرر شدو سی-  
رویہ معا ش برا یش تعیین گردید . )  
گو یم استاد میدا نست کہ روزی سر گذشت اشی را  
نجیب اللہ خان بہ کسی حکا یت میکنند کہ بہ تا ید گفتہ  
اوازم حله زندہ گیش دادوشمر چنین تصو یر میکنند :  
بعد از آن شد وظیفہ ام تعین  
شاد بود م در آن مقام عظیم

استاد خلیلی بانایب سالار عبدالرحمن خان مامايش هنگام اقامت در ہرات

## پرسند کہ امروز کہ استا سخی کت گویم ہمہ بنگ کہ استا خلیلی کت حیب نالی

بعد از آن شب دستت را تخلص اش را خلیلی گفتا شد  
و بہ شعر سرودن آغاز نمود .  
خود استاد دریک مصا . حبہ اش درباره اینکه چگونه  
بہ شعر رو آورد . میگو ید : (( ... باادبیات آشنا بود م ،  
کتب فارسی خوانم بود م ، مخصوصا متنسوی رہنہد م  
دوست داشت و بہ متوسلیہ کردہ بود کہ متنوی مولانا -  
جلال الدین را بخوانم .... انک انک باہنگہا روز نہا  
آشنا شد م بعد از آن تعقیب کردم شعرا ، پیش کسی  
زانو نگذاشته ام و تلذذ نکرده ام خود بہ خود الباسی کہ از قلم  
آمدہ ، واقعاتی کہ درافقا نستان موجود بودہ ، گاهی  
انفعالات عرفانی خود م دروصف مناظر طبیعت ، در  
رسیدن بہ حقیقت ، دریا فتن را ہی برای نجات انسان ،  
در باب صلح ، در باب امن ، در باب رسیدن بہ خلا بعضی  
اشعار گفته ام ... ))

نجیب الله خان مراحل بعدی زندہ گی استادرا اینطور شرح  
مید ہد :  
( بعد از اخراج استاد از مکتب میریجہ کوت بہ اشر  
مساعتد یکی از دوستان ہدم اجازہ رفتن بہ کابل را  
حاصل نمود یم و در گو چہ خیابا زندہ گی میکرد یم ، در  
در صفحہ ۵۰ دنبال کنید )



استاد خلیلی هنگامیکہ سفر کہہ افغانستان در بخداد ہود

# ظلمہ شومہ شدہ در شعر از فردا فراتر

## بافریت در راه زندہ گی گام ماندو در غربت جان سپیر

زندہ ہمیش دا در صلق آباد بہ دختر ش ماری شرح دادہ  
میگوید :  
آن یتمی و آن حصیت ہما  
درد ہا رنج ہا فلاکت ہا  
بیگناہی و گونه گونه سزا  
حبس ونفی وشکنجہ ویضا  
بایرہنہ شدن سوی مکتب  
یک ورق درس و صد ہزار تمب  
اندرا نجا کہ روستای منست  
روستا ی مزو نیای منست  
نیست جایی کہ شاکت تر نبود  
ازمن وحال من خبر نبود

من چہا رسالہ بود م کہ مادر م مردو بعد از آن ہدم م  
مارا از حرم سرا ی بہ یسک سرا یجہ در ہیرو ناتقا لدادہ  
عبدالرحیم خان معلم حسا ب و امیر محمدا ن سید خلیلی  
معلم فارسی رامو طفک کرد کہ بہ تقسیم و تربیہ ما پیردازد .  
باری امیر میخواسا بہ جلال آباد برود بہ ہدم اطلاع  
رسیدہ بود کہ جلال قتل امیر در شکار گاہ کلا گو ش طرح  
شدہ او این اطلاع را بہ امیر دادولی امیر بہ اطلاع مذکور  
کثیر بہادادہ بہ سفر رفت و ہدم را نیز باخود بہ جلال آباد  
برد امیر در شکار گاہ کلا گو ش بہ شہادت رسید .  
ہدم زندا نی شمام ہم در جلال آباد بودیم در آنجا سی-  
سرتو شت ماند یم شخصی بنا م ملاسلطان علی کوالدہ  
اش عثمان جان برادر خورد م ز اشیردادہ بود . نزد ما آمدہ  
عثمان جان را پشت کرد وما ہمرا یش از خا نہ برآمدیم . بہ  
چند شخصہ رفتیم مارا جانی ندادند بہ خا نہ شخصی بنام  
محبوب خان کہ اصلا ہما ن خا نہ را ہدم بہ او بخشیدہ  
بود رفتیم او ہم ما را پذیرفت . بالاخرہ شخصی بنا م  
جہا ن گیرخان کہ مرد مردانہ صفت بود حاضر شد مدتی ما  
را درخا نہ اش جا د ہد و در ہما نجا دوستا ن ہدم چون  
جلال الدین خان باغیا نباشی ہمک غلام نبی اہتا لیفسی .  
محمد کریم خان خوتروان و محمد سید ی خان قزلباشی  
آمدہ از ما احوال پر سسی میگردند ... در کابل ما ماہام  
عبدالغفور س خان و عبدالروف خان . بہ امان اللہ خان عرض  
کردند کہ امیر اجازہ د ہد تا ما از جلال آباد بہ کابل انتقال  
یابیم امیر اجازہ داد و قتی بہ کابل آمد یم خا نہ ما محاصرہ  
بود و ناچار بہ خا نہ محمد حسن خان کاکیم رفتیم ... چند روز  
بعد مستو فی ہما حب مارا بہ زندا ن نزد خود خوا ستہ  
گفت : (( فرزندی عزیز مہ خوب دیدم کہ شہید می شم ))  
بعد از شہادت ہدم ہمہ مال و جا یداد ما ضبط شدو من بہ  
گوش خود می شنیدم کہ جہا جچی صدا میکرد : (( اوردم  
امروز مال محمد حسین خان مستو فی لیلا م میشود مال  
مستو فی لیلا م میشود ))  
کاکا یم باخبر شہادت ہدم سکتہ قلب نبود . بعد از  
آنما بہ خا نہ مادراندر م کہ ہمشیرہ بیتاب ہما حب بود  
رفتیم . در این وقت حکومت گفت اگر کسی پیدا شود ،  
مازانا دہد و در قلمہ دو راز مردم نکہدا ری کند ما را بہ  
او مید ہد . از اقارب ما ہیچکس خا ضر نشد تضمین بہ ہد .  
بالآخرہ ناظر عین اللہ ی خان مرحوم صفا نت دادہ ما را بہ  
صفاق آباد شمالی برد . ابتدائز قلمہ ما ما یم وزیر ہما حب  
عبدالرحیم خان زندہ گسی میگردیم حکومت ششما مخرج  
مارادادہ بود وو قتی خرچ ما خلا م شد مادر کلانم با ما  
اوقات تنگی را آغاز نمودہ مجبور شد یم در پنا حویلی  
بہ قلمہ پایین برویم . در آن روزگہ چیزی برای خوردن  
نداشتیم بر گیت عبدالسلام خان بہ ناظر ش نوسنتہ کرد  
کہ یک خرما ر غلہ از گدا م بیاید ہد ناظر از گدا م غلہ ہما  
ندادہ گفت : (( بسرو ید در آسیاب ہر قدر مزد روزا نہ  
آمد بگیری )) اکثر ا مسن و خواہر م در آسیاب م بیودیم  
اگر مزد میامد میگر فتم و اگر نہ مہ خیر ... با ہمیمن  
اوقات تلخ و زندہ گی دشوا رہ بہ مکتب دہلی میر فتم  
معلمین ما ملا عبد السلام خان مشاق و یک قاری ہما حب  
بود . ملا عبدالسلام خان خلیلی با ما شفقت میکرد ((  
استاد خلیلی سالیہا بہ صد مشقات و نجہای آن دورہ

شاد بود م کہ در جواتی مسن  
وقف علمست زندہ گائی من  
لیک از مکتب بیرون کرد ند  
درسیہ چال غم زبون کرد ند  
نجیب اللہ خان بقیہ سخنا نورا چنین ادا مہمد ہد :  
( دربابہ قیقہا ر سرا یخوا جہ یک شب استاد وقتی  
از خواب بیدار شد گفت من اشتب خوا بدیدہ ام کہ حضرت  
جا می در حالیکہ بہ دستشس جنگ است برایم این شعر را  
میخواند :  
خلیلی ! چنگ بردار و این ترا نہ بخوان  
» دہر ویسرا ن و نام نیک آباد «





# عاشق امانم بزم کیم

ایضاح التحصیل دانشکده زبان وادبیات  
رشته الهی است از چهار سال به اینسو  
شعر میسر آید تقریباً در تمام تصویرها پرداخت  
هایش (مشق) به رنگ رد پایی به جا  
گذاشته است وقتی در این مورد از او پرسیدم  
گفت: این را بیانته ام کمن عاشق استم  
و همان تصویر را به شعر میسردن و امیدارد اما  
به گفته همان شاعر بزرگ نمیدانم بر چه  
چیزی با چسب کس؟

پرسیدم: مگر چنین چیزی هم ممکن است  
گفت: هم اکنون که سخن شده است  
ساجده بیلا در برابر پرورش بگویی گفت  
اساما: نمیخواهم هیچ چیزی را در شعر یا شعر  
ثابت کنم، هدفم صرف بیان است بیان آنچه  
که ذهن و روان مرا بر میساند، آنچه همین دلیل  
است که حرفها به همدیگر بچسبانم و یک سبک  
نیستند پیوسته موضوع میسردن و بیان طبیعت  
حالات و زندگی بیدار است پرسیدم: در شعر  
از یک شعر تا از روی تیغ (شیطان) (شوخ)  
(حوا) چه چیزی (ادم) گفته است و کس  
در آن نشانده بر از مشق است تمام میسردن  
پرسید: چرا این شعر را بگوشیدها بخار  
زیاد دارد

در آن میسرد (مشق) یاد شعر (آیند)  
و نیاز است بدان داشته ام وقتی در وضع  
چنین آمده است  
دام نمیخواهد همه و بار  
استعداد خوشبختی تمام  
از برای شکافی همی در شعر  
گفت: تا این وقت شعر میسردن میسرد  
گفت: و تا وقتی شعرهای میسردن ام بخوان  
هند که میسردن شوند  
تا آخرین پرورش: همین حالا چسب میسردن  
پاسخ: من چیزی نمیخواهم، دل من میسرد  
(وید ویا تنگ در انتظار پرورش بگویی به پاسد  
ادامه داد)

## دل من میخوابد

دل من میخوابد  
که به روی همه حاشیه ها  
بوی دل میسرد  
به دور شکافاتی  
به آن آینه ها  
به گداز ستارگان  
به بزم کسب  
تا نای ترا میسرد  
با خطوط شکسته آید در رفته  
باری صد میسرد و کسب  
بار زین و زار در تمام  
در رفته مردم این شعر  
تعمیر از شعر  
ساجده بیلا در



Brecyna

10/10/56

# نوروز آواروگان

گوئید به نوروز که اسال نیاید      در کشور خونین کفتان به نگشاید  
 بلبل بچمن نغمه شادی نسراید      ماتمزده گانزالب پختند شاید

خون می دمد از خاک شهیدان وطن دای

ای دای وطن دای

گلگون کفاز چه بهار چه زمستان      خونین جگر آن را چه بیابان چه گلستان  
 در کشور آتش ز دو در خانه دیزان      کس نیست ز ندبور بر خار استیما

کس نیست که دوز دین ده کفن دای

ای دای وطن دای

از سینه بزرگ تو خون می دمد امروز      از خاک توستی و جنون می دمد امروز  
 آن لاله چه دیده که نگون می دمد امروز      وان سبزه چه از زر دوزبون می دمد امروز

سرخست بخون پا و سر سرد و سمن دای

ای دای وطن دای

ای برهنه پا سرد و سر سرد از تویی تو      سردار و سزا و از نهج سرنار تویی تو  
 دشمن شکن و فاتح و سرباز تویی تو      فرمانده این خاک را آغاز تویی تو

غیر از تو کسی نیست درین ز کهن دای

ای دای وطن دای استاد سخن خلیل الله خلیلی

# زوهو واپيم فهم وواپه!



موسیقی د خپل دود موسیقی په پایاڅه  
د زوی بویوشی اوه بوی فرینس زونسر  
دده دین کړه امی کوسری . هک موسیس  
په خپله ټولنه کې لها نرې وینک اولهانگر ی  
په دې وایي . کوم یکن چی د موسی پیسه  
په دې وایي . پختلر دې دادي چی موسی  
په دې وایي . د یوه تنور څوړ  
په دې وایي . د یوه تنور څوړ  
په دې وایي . د یوه تنور څوړ

په دې وایي . د یوه تنور څوړ  
په دې وایي . د یوه تنور څوړ  
په دې وایي . د یوه تنور څوړ  
په دې وایي . د یوه تنور څوړ  
په دې وایي . د یوه تنور څوړ  
په دې وایي . د یوه تنور څوړ



# حرف و وقت ماما شوخک دست از شوخ مری ولاد

قرار بود ماما شوخک سوالات رسیده به ادا ره رادین ماه پاسخ بد هند اما از اینکه شایعه ازدواج دوش در مطبوعات خوانده شد اما هم اطلاع گرفتیم که مو صوف واقعا به درد کمر مبتلا شده اند زیرا خانه شان در باران های اخیر تنگ شده است و ناگزیر در نهایت ماما شوخک یکی از کارندان مجله این سوالات را پاسخ داد .

چرا مرد های زن دار نمیتوانند دوسه باره ازدواج نمایند اما مجردها یکبار هم قادر نیستند ؟  
 \* بخاطر آنکه راه ازدواج را بلند اند .  
 اما راست است که عوث زلمی بار دیگر حج مرود ؟  
 \* قصد دارد اما شاید به ترکستان برسد .  
 اگر شما فرهاد دریا مینویسد شعر های کی را میخواندید ؟  
 \* شعر کسانی را که در مجموعه خود اجازه خواندن انرا میداد .

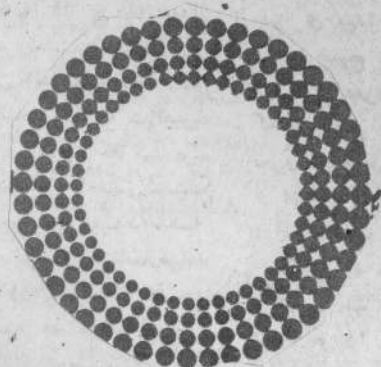
\* تفریها ده سال است کسی به این سوال جواب نمیدهند .  
 چرا خواننده کان سپارون راهبتر جوانان تشکیل میدهند ؟  
 \* مگر ماما شوخک هم از جمله جوانان است چرا بازار طنز نویسا درین روزها گرم است ؟  
 \* خدا خانه شماروالی را آباد داشته باشد .  
 چرا سپارون به وقت و زمانش از چاپ منبرایسد ؟  
 \* مسوولینش نیز همین سوال را مینمایند .  
 رئیس همیسی چی معنی داره ؟  
 \* یعنی رهس ادا ره بی که چندین

چرا درین اواخر زیادتر باطفال به سینما میروند ؟  
 \* بخاطر یک فلم های تلو یو یوزن را انقدر در ناوقت شب نمایش میدهند که همیسه اطفال به خواب میباشند .  
 اگر دختران پوهنتون ارایش نکنند چی واقع خواهد شد ؟  
 \* بچه های پوهنتون به خوبی در سها- یشان را ادا می خواهند دا .  
 قصاب اغنا مهالده زورناست کسی را مهالده ؟  
 \* خودش قصاب را .

## نتنها پر سیدیت

## با پاسخ گرفتیم

## چرا در ستان برق و در تابستان آب کمینا میشود



وزارت را رهبری کند .  
 چرا تنظیمات شاروالی کثافات رادر دریای کابل میاندازند ؟  
 \* پس در کوچه ها و جاده بیندازد .  
 چی وقت ماما شوخک از شوخی هاست خواهد کشود ؟  
 \* هر وقت از کردردی نجات پیدا کند .  
 چرا در مکروپان هاجه ها همیسه با غولک میگردند و در پی شکار گجفک - شوخه دهلیمز ها و مکاتب را می شکنند ؟  
 \* بخاطر یک والدین شان توانایی خرید گوشت گوسفندرا ندارد .  
 همسایه های مامعمولا کثافاتشان را از منازل بالا به پایین میریزند ما چی کنیم ؟  
 \* شما انرا با احترام زیاد دوباره به بالا بپرسد .

اگر عکس های بعضی هنرمندان به تکرار در بعضی مجلات چاپ نشود مجله از پای میماند یا هنرمند ؟  
 \* خواننده به چاره .  
 ایامه راستی هنرمندانی که هر شب در تلو یوز بون آهنگ های شان نشر میشود جادو میکنند ؟  
 \* اگر هنرمند جادو نکند مسوولین نشر که جادو میکنند .  
 میگویند ملی پس قبرستانی از موشها دارد ه ایما شما گورکن این قبرستان را موشناسد ؟  
 \* کسانیکه می شناسند چی از دست - شان میاید که ما بشناسیم .  
 چرا در زمستان برق و در تابستان آب کمینا میشود ؟  
 \* بخاطر یک زمین کروی است .  
 علت ان چیست که میگویند میز مدور داریم ولی در میز مستطیل مینشند ؟  
 \* از دیاد چوکی !  
 وقتی که آدم به تلو یوز بون مینماید چرا خوابش میرود ؟  
 \* هیچ در برابر تلو یوز بون بهدار ماند ه - نتوانستم که این سوال خوب را جواب بدم وقتی که مامورین به خاطر کار در دفتر میایند ه چرا جله دارند ه زود به خانه برونند ؟

# خواندیم که:

شهرکش در خلواره ملاک به دنیا  
 تر بخش نخست سرگذشت تهور  
 جهانگشا خواندید که وی در شهر  
 گش در خانواره ملاک به دنیا  
 آمد. اما بنا بر استعداد که در  
 دالعه علوم و فنون جنگی که  
 داشت بیست و درباریکی از شاهان  
 راه باز کرد و از آنجا به منصب  
 سر لشکری و سپس به پایه پیک  
 جهانگشا نایل آمد و نیز خواند  
 بد که تیمور دوره کودکی و جوانی  
 را چگونه سپری نمود وی برداشت  
 هایش را از مسایل مذهبی حکایت  
 میکرد تا اینجا که به او توصیه شده  
 بود تا علمای دین را محترم بشمارد  
 اینک دنباله آن.

من به تو توصیه میکنم  
 که هرگز دین محمد (ص)  
 را ترک مکن و پیوسته علمای  
 دین را محترم بشمار و معام  
 شرت با آنها دشمنان دینی  
 را از یاد مبر و اگر میتوانی  
 مسجد و مدرسه بساز و اما  
 لیت را وقف مسجد و مدرسه  
 بکن.

یکی از قایق که بعد از  
 نمان نمانزده سالگی  
 برای من اتفاق افتاد رفتن  
 به سمرقند و ملاقات (امیر-  
 کللال) بود (امیر کللال) بر-  
 خلاف آنچه از نامش فهمیده  
 می شود جز امرای نبوده بلکه  
 در زمره عرفا به شمار می آمد  
 و او را ((پیر)) می دانستند  
 و پیوسته عده ای از مر-  
 یدان در محضرش بودند  
 و از وی استغاده می کردند.  
 قبل از اینکه به سمرقند

بروم. ((عبدالله قطب)) نام  
 ای نوشت و به من داد و گفت  
 وقتی وارد سمرقند شدی  
 این نامه را به نظر ((امیر-  
 کللال)) برسان و او تو را به  
 خوبی خواهد پذیرفت من  
 به سمرقند رفتم و بعد از این  
 که گرما به کسرم راه را  
 از خود دور نمودم وارد محضر  
 ((امیر کللال)) شدم و نامه  
 ((عبدالله قطب)) را به او دادم  
 ((امیر کللال)) در آن تاریخ  
 که او لیلین پار او را دیدم پیر-  
 مردی بود قهری بسیار  
 ساله دارای ریش بلندی  
 سفید اما چشم های درخشنده  
 و با محبت و بعد از این که  
 نامه ((عبدالله قطب)) را خواند  
 نظر دقیق به من که در  
 ذیل مجلس نزدیک در اطاق  
 نشستیم ۲-۳۰ انداخت و  
 گفت ای جوان بر خیز و کنار  
 من بنشین تا من تو را بهتر  
 ببینم من از ذیل مجلس بر-  
 خاستم و خود را کمر ((پیر))  
 رسانیدم و ((امیر کللال))  
 گفت ای ((تیمور)) من اسم  
 پدرت را شنیده ام اما او را  
 ندیده ام و ((عبدالله قطب))  
 می گوید که تو تمام قرآن  
 را از حفظ داری و شعر اکثر  
 شعرا را نامدار عرب و عجم  
 را میدانی گفتم بلی ای پیر  
 طریقت خداوند حافظه  
 این قوت را به من داده هر شعر  
 را که یک بار بخوانم از  
 حفظ می کنم ((امیر کللال))  
 نفت آیا از اشعار ((اعشى))  
 چیزی میدانی؟  
 تو ضیح: اعشى یکی از  
 شعراى معروف عرب است  
 که به خصوص منوچهر شاعر  
 معروف فارسی زبان قسمتی  
 از اشعار او را به نظم فارسی  
 درآورده است.

گفتم که من از اشعار  
 ((اعشى)) چیزی نمیدانم زیرا  
 اشعارش را نه خوانده ام (پیر)  
 پرسید برای چه خوانده  
 ای؟ گفتم برای اینکه اشعار  
 ((اعشى)) غزل است و تشبیب

من از غزل و تشبیب نفرت  
 دارم.  
 توضیح کسانه تشبیب از  
 ریشه عربی شبید-شاید یعنی  
 جوانی است و با شعاری  
 اطلاق می شود که در آن شعرا  
 زیبا می و جوانی را وصف  
 میکنند.  
 امیر کللال گفت تو که  
 جوانی فاضل هستی نباید  
 از غزل و تشبیب نفرت داشته  
 باشی چون غزل و تشبیب  
 وسیله ایست که شعرا بدان  
 وسیله اسرار عرفان را بیان  
 می نمایند و چشم و ابرو  
 خال و می و معشوق اصطلاح  
 حائاتی است برای بیان اسرار  
 عرفانی به طوری که فقط  
 کسانی که اهل راز هستند

مرا صحت کردی از هر پیک  
 از این کلبه ها ذره ای بخور  
 و بقیه آنکاه دار و مس  
 پیش بیسی می کنم که هفت  
 اقلیم جهان مطیع فرمان تو  
 خواهد شد. وقتی ((امیر-  
 کللال)) این پیش بینی را کرد  
 هفتصد و پنجاه و دو سال  
 از هجرت نبوی می گذشت  
 و من تصور نمی کردم پیش  
 گوئی او به حقیقت بیبوند  
 ولی بعد از مراجعت به ((کسی))  
 پدرم گفتم که ((امیر کللال))  
 مردی است بزرگ و دارای  
 کرامات و نبویه دستور او  
 عمل کن و از هر کلبه ذره  
 ای بخور و بقیه آنکاه دار  
 من چنین کردم و امروز می  
 فهمم که آن عارف سال خور-

# تیمور

فهمند و نامحرم بدانها  
 نبرد. بعد ((امیر کللال)) یکی  
 از غزل های ((اعشى)) را خواند  
 و بعد از خواندن غزل گفت  
 تو که شعر عربی و فارسی  
 را بعد از یکبار شنیدن حفظ  
 میکنی این غزل را که من خوا-  
 نم تکرار کن و من بلافاصله  
 آن ده بیت را تکرار کردم.  
 پس از آن ((امیر کللال))  
 خادم خود را طلبید و کلبه  
 خواست. خادم رفت و بعد  
 از چند دقیقه با یک ظرف پر  
 از کلبه مرا جعت کرد.  
 ((امیر کللال)) هفت کلبه را  
 از ظرف برداشت به من  
 داد و گفت وقتی به ((کشی))  
 رده چیزهایی را پیش بینی  
 می کرده و می فهمیده که من  
 در آن موقع قادر به استنباط  
 آن نبودم آنچه ((امیر کللال))  
 گفت به حقیقت بیست و هفت  
 اقلیم جهان مطیع من شد. پدرم  
 از یک استاد شمشیر بازی  
 به اسم ((سیر طرحان)) دعوت  
 کرد که بیاید و فن شمشیر-  
 بازی عالی را به من بیاموزد.  
 من تا آن موقع شمشیرمیزدم  
 ولی نه آن طوریکه با پدر-  
 شایده ((سمر طرخان)) در  
 اولین روز مبارزه با من  
 تعلیم کرد یک طناب دراز  
 با خود آورد و دست راست  
 مرا به وسیله طناب به بدن

بست و گفت ((تیمور)) اینک  
 تو مانند کسی هستی که پیش  
 از یک دست تپا زد و آن دست  
 چپ می باشد. بعد برای رسم  
 توضیح داد که در میدان جنگ  
 یا در موقع مبارزه دو نفری  
 حریف می کشند که دست  
 راست خصم را که مسلح  
 به شمشیر است از کمر بکنند  
 یک ضربت نیزه یا سیر  
 برای از کار انداختن دست  
 راست کافی است و مردی  
 که با دست راست شمشیر  
 میزند بعد از این که دست  
 راستش مجروح شد فرقی  
 با مرد ندارد.  
 وقتی به امارت رسیدم  
 ((سمر طرخان)) پیر شده  
 دندانهایش فرو ریخته بود

من از دشمنان دورم جوانی  
 خود انتقام نگرتم زیرا پس  
 از این که به امارت رسیدم  
 فرمانروای شرق و غرب  
 جهان شدم دشمنان دورم  
 جوانی که در آن عهد در نظرم  
 بزرگ بودند طور حقیق  
 شدند که شرم میگردم آن  
 موجودات ناتوان و ذبون  
 را مورد خشم قرار بدهم.  
 انسان تا وقتی کوچک و نا-  
 توان است دشمنان را بزرگ  
 می بیند ولی بعد از این که  
 بزرگ و توانا شود دشمنان  
 قدیم طور در نظرش حقیر  
 جلوه من نماید که ننگ ندارد  
 از آنها انتقام بگیرد.  
 با اینکه جوان بودم و با  
 فضای قدرت جوانی اسب

جلال الدین روی سراینده  
 اشعار مثنوی عقیده به  
 آزادی مذهب داشته و تمام  
 مذاهب را محترم بشمرده و  
 می گفته که هیچ مذهب بر  
 منزه دیگری مزیت ندارد در  
 صورتیکه من عقیده داشته  
 و دارم که مذهب اسلام بر  
 تر از مذاهب دیگر است  
 است و این را منبای تعصب  
 مذهبی نمی گویم بلکه  
 از روی دلیل اظهار میکنم.  
 دلیل من قوا نین مذهب  
 اسلام است و اگر قوا نین  
 مذهب اسلام را با قوا نین  
 مذاهب موسوی و عیسوی  
 مقایسه کنید معلوم خواهد  
 شد که مذهب اسلام بر تراز  
 مذاهب دیگر است در قوا-

این دنیا با شند و هم در فکر  
 دنیا دیگر. ولی از خواندن  
 کتاب ((گلشن راز)) تا لیف  
 محمود شبستری لذت بردم و  
 یا اینکه سر آینده اشعار  
 ((گلشن راز)) شرحی هفت  
 اما می بود. اشعار شجاع  
 به خدا و مبداء و ماد خیلی  
 در من اثر کرد.  
 من به قدری از خواندن  
 ((گلشن راز)) لذت بردم که  
 بعد از این که از ربا بیجان  
 را به خون و آتش کشیدم  
 از قتل عام سکنه ((شبستری))  
 خود داری کردم زیرا سر-  
 بند ((گلشن راز)) شبستری  
 بود. روزی که من به  
 ((شبستری)) رسیدم مردم از  
 نیم جان گر ریخته بودند  
 من چارچی فرستادم که چار  
 بزنند که سکنه ((شبستری))  
 مرا جعت نمایند و با آن هیا  
 قول داده می شود که چار  
 مال و ناموسشان در امان  
 خواهد بود.  
 مردم که امید نداشتند امیر  
 شرق و غرب جهان و عده  
 دروغ نیند حد مرا جعت کر-  
 دند و وارد خانه های خود  
 شدند من دستور دادم که  
 سکنه شبستری را سر شماری  
 نمایند و معلوم کنند که چند  
 تن از مردان و زنان عسر  
 شان با زها نزد سال بیشتر  
 است و بعد از خاتمه سرشمار  
 ری معلوم شد که در شبستری  
 ((۲۸۹۱)) مرد و زن زنده می  
 می نمایند که پیش از پانزده  
 سال دارند و من دستور  
 دادم که به هر یک از آنها پنج  
 مقال طلا بدهند و هیچکس  
 هزارد و پنجاه و پنج مقال  
 طلا بین سکنه ((شبستری))  
 تقسیم نشد.  
 مردم احساس رانندگی  
 من چرا آن زد را بین سکنه  
 ((شبستری)) تقسیم نمودم و  
 من هم نیت خود را با آنها تقسیم  
 زیرا عوام الناس استمداد  
 ندارند که به نیت دانشمندان  
 صیه می کند که هم در فکر

# تعمیرات گمشده

دیگر نمیتوانست گوشت  
 و بان خشک و خیار بخورد  
 و دانه های انا را بوجود  
 و من خدمت گذشته او را  
 فراموش نکردم و مستوری  
 کافی برای پیش مقرر نمودم  
 که مدام العمر به راحتی زنده  
 می نماید. از آن گذشته  
 من بعد از این که به امارت  
 رسیدم هیچ یک از استادان  
 و دوستان قدیم را فراموش  
 نکردم و به همه یا مستوری  
 دادم و با این که در قرآن  
 نوشته است ((السن بالسن  
 والا ذن بالاذن)) یعنی بجای  
 دندان دندان بکشید و به  
 جای گوش گوش ببرید

تا ختن و نیزه پرا نیدن و تیر  
 انداختن و شمشیر زدن و  
 کشتی گرفتن را دو سنت  
 میداشتم از تحصیل علم  
 غافل نبودم. در آن موقع  
 دو کتاب را که هر دو به زبان  
 فارسی نوشته شده است  
 خواندم یکی ((مثنوی)) تا لیف  
 جلال الدین روی و دیگری  
 ((گلشن راز)) تا لیف شیخ  
 محمود شبستری.  
 هر دو کتاب شهر است و  
 من از خواندن کتاب مثنوی  
 خوشم نیامد و بر عکس از  
 خواندن کتاب ((گلشن راز))  
 لذت بردم علت نفرت من  
 از کتاب مثنوی این بود که

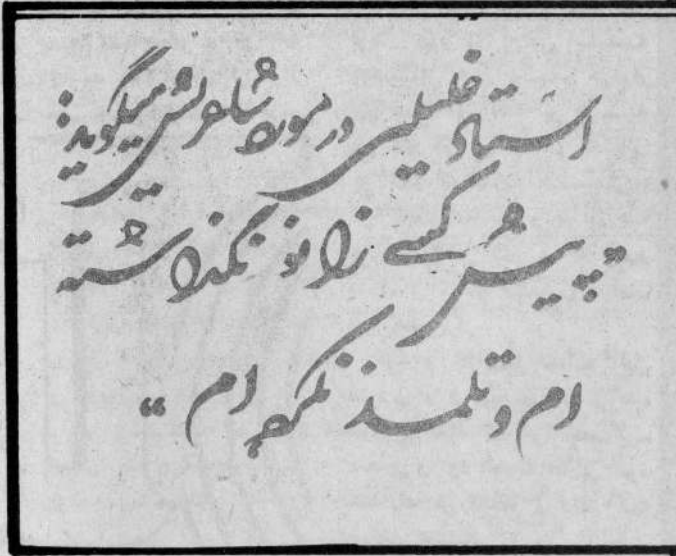
نبن مذهب موسی فقط به دنیا توجه  
 شده و از آخرت ذکری به  
 میان نیا نمده است و توگویی  
 که زنده می بعد از مرگ  
 هیچ وجود ندارد. در قوا-  
 نین مذهب عیسی فقط به آخرت  
 توجه شده و تعالیم عیسی مربوط  
 به آخرت است و گوچکترین  
 توجه نسبت با هور دنیوی  
 ننموده است و مثل این است  
 برای عیسی این دنیا وجود  
 نداشته است. ولی در قوا-  
 نین تعالیم پیغمبر اسلام هم  
 به دنیا توجه دقیق شده هم  
 به آخرت و به مسلمین تو-  
 صیه می کند که هم در فکر

این وقت استاد به مکتب اصول دفتری شامل شد و یکسال بعد از آن فارغ و به سمت مأمور دروزارت ما لیه مقرر شد ((

استاد انورین باب گفته است :  
نقش زشتی که من شدم مجبور  
شدم در وزارت می ما مور  
روزها رفته حاضر می دادم  
تا سر شام نوآوری دادم  
کیست ما مور اختیار فروش  
بازاد بسیار زانهاد به دوش

نجیب الله خان در باره احوال استاد در دوره حبیب -  
الله کلکانی چنین میگوید :

((... امیر حبیب الله کلکانی در شب دوم به قدرت  
رسید تشرف من، استاد عثمان جان را در قصر گلخان خوا -



ست به مجرد دیدن ما ازجا بش بلندشد . هشتی اوسکه -  
ها بی را که تازه به نام خودش ضرب زده شده بود بسا  
دستان خود به جیب های ما گذاشته مارا رخصت نمود .  
چندروز بعد دوباره استاد را خواسته به صفت سرمشقی  
حضور مقرر نمود . به تعقیب آن استاد و وزیر صاحب  
عبدا لر حیم خان را به خاطر بیعت گرفتن به هرات ، مینه  
و بالاخره با فرستاد که در ختم این سفر استاد به صفت  
مسئول مزار مقرر شد . پس از زوال حکومت حبیب الله -  
کلکانی استاد با هژده نفر به شوروی براه برد . بعدا  
نادرخان به او اجازه آمدن به وطن داد به هرات رفت و  
یکتیم سال در آنجا نزد نایبسالار عبدالرحیم خان  
(وزیر صاحب مامایم ) بود . در زمان صدرت ها شمع خان  
او را از هرات به کابل خواستند بکرو ز به خانه  
استاد رفتیم . استاد برای ششم گفت که از چندروز به ایسن  
طرف خانه ما تحت تعقیب میباشد در همین اثنا دروازه  
تنگ شد من رفتم دروازه را باز کردم دیدم که یک صاحب  
منصب بولیس بود . بولیس ها مرا با خود به توقیف و  
استاد را به زندان نازک بردند از قرار معلوم در همان روز  
وزیر صاحب عبدا لر حیم خان مامایم هم زندانی شده بود .

دسیسه ای که برای ما ساخته شده بود ازین قرار بود که پای  
وزیر صاحب را در شوروش قوم صافی کشانیده بودند ،  
من و استاد یکسای لو چند ماه در زندان ماندیم ((

استاد در دیوار زندان نازک با ذغال قصیده (آه نیمه  
شب) رانوشته بود که در قسمت از آن آمده است :  
شد پنجم ماه خسته به زندان فتاده ام  
قفل است روز ششم سرم این شوم در همی  
برادر استاد ادا می دهد :

(( پس از رهایی از زندان به قند هار تبعید شدیم نه مادر  
قند هار بودیم وقتی که شاه محمودخان صدرا عظم به قند  
هار آمده استلا قصیده ای به این محتوا برایش تقدیم نمود :

خدای داند و من دانسم و جهان داند  
دزین قضیه ندارم دگر دلیل و شهود

شاه محمودخان تحت تاثیر همین قصیده و با آگاهی از  
بیگناهی مادر این مسئله را رفع کرد به کابل آمدیم ،  
استاد به صفت معاون ریاست پوهنتون مقرر شد . بعدا  
مجلسی مجلس وزراء رئیس مستقل مطبوعات ،  
مشاور مطبوعاتی شاه و وکیل مردم جبل السراج درو لسی  
جرگه شد . هنگامیکه استاد و وکیل مردم جبل السراج در  
ولسی جرگه بود یک روز میان او و سید قاسم رشتیا مشاجره  
روی یک مساله بلند شد و استاد با عصیانیت به سردار -  
ولی در نیلگون گفت که شما قاسم رشتیا را تحریک میکنید  
که مقابل من در شورابرخیزد بعد از آن محلهما شرمیونفوال  
به خانه استاد آمده گفت : (( شما خیلی خسته شده اید به  
هر کشوری که لازم می بینید می توانید به صفت سفیر  
بروید ))

مرا حل بعدی ما موریت های دیپلوما نیک خود را استاد  
در یک مصاحبه اش اینطو شرح میدهد :

((... به جده سفیر شدم باز در بغداد سفیر شدم ، علاوه  
بر بغداد سفارت دمشق شیخ نشین های خلیج واردن  
نیز به عهده من بود... بعد از نور ۱۳۵۷ که با سپور تهر  
گرفتند و مرا از سفارت بر طرف کردند من بولندا شتم  
بن علما ی بغداد کمک کردند ، به کمک حلقات علمی بغداد رفتم  
به المان و از آنجا به امر یکسار رفتم خودرا معالجه کردم .  
بادریغ و درد که استاد بزرگوار دور از وطن و در دیار  
غربت باقی سالها ی عمر شردا بسر برد . ولی حتی در شرایط  
دشوار غربت و آواره گی هم یک لحظه از یاد وطن غافل  
نیود و در آخرین دم زنده گسی اش میگفت :

ای وطندا ری چیارک بی اگر اینجا رسی  
جز خدا و جز وطن حر نمی یار و بر زبان

استاد در غربت آثار گرانبهای چو ندرسا به های  
خبر ، ما تم سرا ، شب های آواره گی ، عیار خراسان و  
آثار بیشمار منظوم و منثور دیگر آفرید . استاد قبیل از  
دوران غربت بیش از بیست و یک اثر شعری ، تحقیقی ،  
علمی ، تاریخی آفرید و بیش از پنج اثر غیر مطبوع آماده  
چاپ داشت که امید واریم مقامات مسوول به چاپ و  
تجدید چاپ این آثار اقدام کنند . استاد دارنده نشان  
آکادمیک فرانسه ، عضو انجمن نویسنده گان بین -  
المللی آسیا - آفریقا و عضو افتخاری آکادمی تاریخ افغا -  
نستان بود .





شخصیت استاد خلیلی دارای ابعاد گسترده میبا -  
 شد . در شخصیت او خلیلی شاعر ، خلیلی صوفی ،  
 خلیلی عاشق ، خلیلی مجدد ، بسند ، خلیلی ،  
 ژورنالست ، خلیلی محقق ، خلیلی عیار و خلیلی دانشمند  
 همزمان تبلور یافته است .  
 از دیدگاه قصایه اش او رامیتوان فرخی دوران مانامید  
 و در ارادت صوفیانه اش به مولانای بلخ و مثنوی های  
 شورانگیزش چون (کودکی برخاست از ام البلاد ) و  
 داستانی بایزید تائیسرا ت روحانیت حضرت مولانادر  
 شخصیت او دیده میشود .

همین استاد بزرگوار است که به یاد وطن در آنا شمسو -  
 زنده ترین ناله ها را سر داده میگوید :  
 ناله خار کن افگند بیساده وطنم  
 و طنا و و طنا و او طنا و او طنا  
 استاد روحیه عمیق ملی و ضدیت و صف ناپذیر با  
 استیلاگری بیگانه داشت چنانچه در شعر ((آخرین -  
 سوار)) تباهی لشکر انگلیس را اینطور تصور میکند .  
 جنگ جویمان دلیر افغان شیرمردی و شهادت کردند  
 بر سر چشم کبود آن فرنگ چه بگویم چه قیامت کردند  
 در ناله های استاد سوز و گداز پیر هرات و خواج  
 ابن سعید ابوالخیر را می بینیم که میگوید :

الهی اشک جیشی سوز آهی  
 فروزان خاطر ی و روشن نگاهی

زهر سو بسته شد در های امید  
 کلیدی رخنه یی را می بناهی

استاد مردی بود نهضت پذیر و مجدد بسند که باری  
 بر تائید همین گفته ، از او میخوانیم :  
 پژمرد گلی باغ تمنای تو ای زن  
 افسرد سخن بر لب گو یای تو ای زن  
 کم شد شرد از برق شعله ی تو ای زن  
 بستند به بازوی تو ای تو ای زن  
 زنجیر جفا و ستم و جهل و مکر

خلیلی زانیتوان با این نوشته های قصار معر فسی  
 کرد مجامع فرهنگی و تحقیقی ما باید به خاطر شناخت این  
 فرزانه مرد قلمرو شعر ، ادبیات ، تاریخ و تحقیق زمینه  
 های پژوهش و کاوش را در آنا او مهیا سازند . جادارد

شماره (۱) نایب سالار عبدالرحیم خان شماره (۱) استاد خلیلی  
 شماره (۷۵) برادران استاد (نجیب الله خان و عثمان ج  
 که به خلیلی بگوئیم :  
 صبر بسیار بیاید پدری پیر فلک را  
 تا دگر ما در گیتی چو تو فرزند براید  
 امروز در قلمرو ادبیات و فرهنگ شرق به ویژه قلمرو  
 ادبیات فارسی دری خلیلی آن نامی نامیست که ملت ما و  
 در تمامیت زبان فارسی دری به آن میبالد و مباحث میکند .  
 خلیلی ! بدیلت ندیده زهان  
 خلیلی ! امثال نجیده زمین  
 درو دی زهند و کش شیرزاد  
 تراباد تا پشت عرش برین

## دملروندو

### ناخواله ...

۲۳۰ مع پانی

به دی رنخ دیر اخته کسان د  
 جراحی له همدی عمل وروسته  
 می له دی جی دلاس قدرت او  
 یا کار کول می تغییر موندلی دی

له درد خجه خلاصییری :مانیای  
 لرخه دوام وگری ترخو دلاس  
 کرخت والی بیخی له منخه لای  
 شی .  
 که خو کاله دلاس به کرخت  
 والی اخته یاست نیایی دلاس  
 کار کول بیرته به لومرنی حالت  
 غیر ممکن وی . دیر کسان جی  
 ددواوو لاسوله درد خجه رنخ  
 وری بنه به وی جی یولاسس  
 عملیات کری که بنه نتیجه یی  
 تر لاسه کره - بل لاس دی هم  
 دجراح لاس تهور کری

## منجیمور ...

بقیهاز صفحه ۴۱

می بیر نه .  
 خود سکنه ((شبستر)) هم  
 ندا نستند که برای چه از  
 احسان من بر خور د ارشدند  
 و او لین با رهن علت آن احسان  
 را در این جا ذکر می نما یم  
 خواندن کتاب ((گلشن راز))  
 خلیلی ذهن مرا روشن کرد و

بعضی از مسایل غامض  
 حکمت را برایم حل نمود.  
 وقتی به هیجده سالگی رسیدم  
 پدرم تمام کارهای خود  
 را به من واگذار کرد و گو شد  
 نشینی اختیار نمود و بقیه  
 عمر را به عبادت گذراند .  
 ولی من برای این که بتوانم  
 بر ثروت پدر بیفزایم احتیاج  
 به کاری داشتم لذا تصمیم  
 گرفتم که وارد خدمت یکی  
 از امرای ما و راء النهر  
 شوم .

# راهپیمایی مرتب‌بار

قرار می‌گیرد. اگر چه ارقام را به شده در باره انتشار در مرزهای آیدس کاملاً نسبت نبوده با آن هم تحقیقات اساسی در کشورها می‌مختلف انجام می‌افته است که همه این تحقیقات آینده خیلی‌ها وحشتناک را مورد تأیید قرار می‌دهند. دکتر (لایتریبو) بلژیکی دربارۀ (این حقیقت دارد که اخیراً رسیدن راهپیمایی خیلی قابل تشویش است، حتی بعضاً امید به بهتر شدن اوضاع را از دست می‌دهم. هر روز به صورت خیلی وحشتناک تعداد مبتلایان در آفریقا افزایش می‌یابد. این باره ارقام ارائه شده سازمان صحت جهانی بیشتر از نصف مبتلایان در آفریقا در درجه‌های بالاتری تشکیل می‌دهند. (در حدود هشت میلیون نفر).

تا این اواخر کشور (زیمبابوئی) از جمله کشورهای آفریقای جنوبی بشمار می‌رفت که مرزهای آیدس در آنجا نیافته بود. اما به بختا نه در نتیجه تحقیقات طبی و لابراتواری که در سال ۱۹۸۴ انجام یافت، روشن گردید که انتشار این مرض مهلک به صورت خیلی وحشتناک آن در این کشور راه یافته است. (تعداد مبتلایان بیشتر از ۱۰ فیصد اهالی شهر نشینان را تشکیل می‌دهد.)

### تهدید بزرگ برای اطفال:

بنابر اظهارات دکتر (جینا) ممکن است در حدود نیم میلیون طفل نو زاده آفریقا هم‌راه با ویروس آیدس تولد یافته‌اند. با کمال تأسفک اکثریت آنها بعد از جنمروز و یا ماه‌چشم از جهان بستانند. تا اواخر سال ۱۹۹۲ بیشتر از نیم میلیون طفل دیگر مبتلا به آیدس تولد خواهند شد. به کمک واکسین کردن آنها در این اواخر تعداد زیاد اطفال از مرگ احتمالی نجات یافته‌اند. علاوه بر آن مشوره‌های تدویر کنفرانس‌های مادران حامله‌های بزرگ می‌نموده‌است.

بیشتر از ۲۰ فیصد (۶۲)

قرار می‌گیرد. اگر چه ارقام را به شده در باره انتشار در مرزهای آیدس کاملاً نسبت نبوده با آن هم تحقیقات اساسی در کشورها می‌مختلف انجام می‌افته است که همه این تحقیقات آینده خیلی‌ها وحشتناک را مورد تأیید قرار می‌دهند. دکتر (لایتریبو) بلژیکی دربارۀ (این حقیقت دارد که اخیراً رسیدن راهپیمایی خیلی قابل تشویش است، حتی بعضاً امید به بهتر شدن اوضاع را از دست می‌دهم. هر روز به صورت خیلی وحشتناک تعداد مبتلایان در آفریقا افزایش می‌یابد. این باره ارقام ارائه شده سازمان صحت جهانی بیشتر از نصف مبتلایان در آفریقا در درجه‌های بالاتری تشکیل می‌دهند. (در حدود هشت میلیون نفر).

در آغاز سالها وحشتناک زمانیکه برای اولین بار در باره (آیدس) دانستند، بنده شده‌اند که گویا این مرض صرفاً در میان اروپا مشخص اجناسی است. با در نظر داشت حملات زنده‌گی آنان ریشه خواهد بود.

فعلاً (سرحدات) مرزهای آیدس در میان‌زمین‌ها مملکت‌ها (مالاوی) در سال ۱۹۸۴ صرفاً ۲۵ فیصد تعداد بیشتر از ۲۵ فیصد را تشکیل می‌دهد. باید یادآور گردید که متخصصین در کشور (رواندا) امید دارند که تعداد انتقال دهنده‌گان ویروس آیدس در کشور در حال حاضر از ۲۰

به‌کمیان اغلب در شرایط کنونی دردناکترین و غم‌انگیزترین حالت‌ها بر مردی دارد که جگر گوشه‌های کوچک و بزرگ خود را به خاک می‌سپارد. در کشورها، یک‌هزار و سیصد و پنجاه نفر فوت شده است. (اوگاندا) زنان و مردان به خاطر وحشت از مبتلایان به آن حتی از تشکیل زنده‌گی مشتربار وجود دارد که ازدواج باعث انتقال مرض به جانشینان گردیده‌است. (به دلیل اینکه اکثریت مبتلایان به مرض در گذشته‌های چند نژادی مبتلا گردیده‌اند و مرزهای آیدس در یک سال انسان ناگوارتری در برابر مردمان این‌قاره قرار دارد. به دلیل اینکه انتقال دهنده‌گان ویروس آیدس در بین بزرگسالان به پنج میلیون و در بین اطفال صد هزار تن می‌رسد. انتشار و انتقال مرض در آینده نزدیک به صورت وحشتناک خواهد یافت. به خاطر وحشت از آینده، رهبران کشورهای آفریقای جنوبی از خود می‌پرسند: هرگز ناپهنگام و غیر طبیعی اکثریت اهالی جوان‌نوی جوان کشور را چه تأثیرات منفی را در اوضاع اقتصادی، سیاست و زنده‌گی آینده کشور خواهد گذاشت؟

دگرگونی‌های جدی در زنده‌گی مردمان آفریقا در حال وقوع می‌باشد. در تمام قاره آفریقا برای اولین بار به صورت آزادانه دروازه‌ها با مسایل جنسی جری‌جری‌های صورت می‌گیرد. همچنان‌که صورت جفت‌رسم و غمناک داشتن چند زن تحت سوال قرار گرفته است. همچنان روحیه‌اشتی‌ناپذیری در برابر زنده‌گی بی‌بندوبار ایجاد گردیده و حملات بدکاره‌ها مورد هجوم مقامات است.

در بخشی از مناطق آفریقا در هر فامیل حتماً یک تن را مرض (آیدس) به دیار استی فرستاده است. ویروس (آیدس) به راهپیمایی‌ها شوم خوش درسیاره‌ها ادامه می‌دهد. هیچ‌قدر توان به حال نتوانسته است آن را متوقف سازد و نه دولت‌ها. در این احوال نیز راهپیمایی‌ها از این مرض مرگبار متضرر گردیده‌است. با وجود تلاش‌های همیشه‌گی حکومت‌های آفریقای جنوبی از انتشار مرض آیدس، این مرض واگیر همچنان به راهپیمایی شوم و مرگبار خود ادامه می‌دهد. شیوع ویروس آیدس در بعضی شهرهای آفریقا به نقطه اوج خود رسیده‌است. در شهر لوساکا (زامبیا) بیش از ۲۰- فیصد اهالی بزرگسال مبتلا به آیدس می‌باشند. در شهر هایکه فعلاً از ۱۰- فیصد اهالی منطقه انتقال دهند مابین ویروس استند. مبتلایان این ویروس به صورت مستمر سام آورده از دیار است. قبلاً تصور می‌رفت که آیدس از آیدس محسوب می‌شود. اما تحقیقات گزی و شرقی آفریقا ست که به مناطق دیگر انتقال می‌یابد. اما در اواخر سالهای ۸۰ ثابت گردید که آیدس در سر آفریقا انتشار یافته و صحت این گمر مرض در حال حاضر از شهرها به دهات گامی که بیشتر نوس این کشورها به سر می‌برند، انتقال گردیده‌است. عامل اساسی انتشار این مرض در آفریقا عملاً تا سن جنسی بوده. علاوه بر آن آیدس می‌تواند از تن سلی که یک مفت زیاد به آن توجه نمی‌گردید باعث عامل مسامحه‌آمیزانه انتقال این ویروس می‌گردند.

آیدس - بیم و خطرناک است

مردم آفریقا (زیمبابوئی)

## آیدس

### وحشتناکترین مرض قرن بیستم

### رسم و عادت

### دانش جدید

### تحت سوال قرار گرفته‌است

در برخی مناطق آفریقا  
بیشتر از ۲۰ فیصد  
بزرگسالان مبتلا به  
آیدس هستند

# بارنخست سیاهپوستان

## به ارزش نفت پی بردند

### نخستین چاه نفت

### به وسیله

### چی کسی حفر شد؟



اگر چه نفت را (طلای سیاه) نامیده اند و آنرا در قطار فلزات قرار میدهند ولی باید گفت تاکنون فلزی در جهان یافت نشده که به اندازه نفت به بشر خدمت نماید. و به مقاصد مختلف از آن استفاده به عمل آید.

نفت تشکیلی است از بقایای موجودات خورد و بزرگ که هزاران میلیون سال قبل وجود داشته اند این مایع مفید در طبقات مختلف و در اعماق مختلف زمین قرار دارد فاصله طبقات نفتی با سطح زمین در نقاط مختلفه فرق میکند.

تاریخ دقیقاً به خاطر ندارد که چه کسی برای اولین بار نفت را کشف کرد. باید گفت که نفت از میلیون ها سال قبل در زمین بوده و در برابر دیدگان آدمی قرار داشته است. ذخایر نفت در بعضی نقاط

جهان به قدریست که این مایع پر ارزش به صورت چشمه از دل زمین می جوشد و جوهایی از آن به جریان می افتند.

بشر بارها نفت را بصورت جوهای خورد و بزرگ دیده بود ولی واقعا نمی دانست که این ((آب غلیظ و سیاه رنگ)) چه است و چه بسا اتفاق افتاده که آدمیان با نوشیدن از چشمه های نفت جان خود را از دست داده اند و تجربه کردند که ((نفت ببرد نوشیدن نمی خورد!!))

یک روز بشر متوجه نکته عجیب شد آدمی دریافت در نقطه ای که چشمه های ((آب سیاه رنگ)) موجود است بیشتر از نقاط دیگر آتش سوزی صورت می گیرد. یک قبیله سیاه پوست مقیم جنگل های افریقای شما لی برای اولین بار متوجه شدند اگر این آب سیاه رنگ روی آتش

انداخته شود نه تنها آن را خاموشی نمی سازد بلکه آنرا شعله ورتر میسازد. این قبیله که در تاریخ بنام ((تاسایی)) یاد شده است پس از این ((کشف بزرگ)) نفت را در ردیف پرستیدنی های چون آفتاب و آتش قرار دادند. افراد این قبیله اولین کسانی بودند که برای روشن نگه داشتن همیشه آتشکده معابد مقدس خود از نفت استفاده می کردند.

یک جهانگرد انگلیسی در سیاحت نامه خود این طور مینویسد: سیاه بوستان، من و همسفرانم رابه یکی از معابد خود بردند و در آنجا با مایع عجیب سیاه رنگی آشنا شدیم که فقط جادوگر قبیله اجازه استفاده آنرا نداشت. جادوگر هر چیز رابه این مایع سیاه می آلود و آنرا به آتش نزدیک می کرد آن شس

بطرز عجیبی می سوخت و شعله ور می گردید. البته این مایع در مقابل عجایب دیگری که من دیده ام هیچ است. تنها عیبی که از این مایع به نظر می رسید این بود که ((بوی بدی)) می داد و سر آدمی را بپندود می آورد.

قرن ها بعد، آنهایی که موفق به خواندن سیاحت نامه این جفا نگرد انگلیسی شدند دانستند که منظور او از ((مایع سیاه رنگ بدبو)) چیزی جز نفت نبوده است.

اولین کسانی که متوجه شدند از نفت می توان برای درمان استفاده کرد، احتمالاً قبایل سرخ بوستان امریکا بوده است. سرخ بوستان برای مداوی زخم و مداوی بیماری های گوناگون از مایع سیاه رنگ و بید بو دوا های معجزه آسا ساخته اند قبیله معروف ((آباجسی)) از



جمله قبیله‌هایی است که جادو-گران ماهر آن می توانستند از نفت دوا های درمان کننده بسیار قوی بسازند . می گویند جادوگران قبیله ((آپاچی)) نفت رامفت دو هفته در زیر اشعه آفتاب قرار داده سپس آنرا با برگ خشک و چند گیاه جنگلی مخلوط کرده و بز آن ماده خمیر شکل می ساختند. این ماده خمیری شکل موارد استفاده زیادی داشت اگر آنرا روی بریدگی و زخم کسی می گذاشتند. زخم فوراً خوب شده و حتی از خون ریزی جلوگیری میشد افراد قبیله وحشی آپاچی برای رنگ کردن چهره های خود نیز از نفت ماده رنگی می ساختند و با مخلوط کردن گیاهان رنگی با آن صورت خود را رنگ آمیزی می کردند و به اشکال عجیب و غریب درمی آوردند .

نکته جالب توجه اینکه قبیله آپاچی به موارد استعمال صحنی نفت واقف شده بودند و لسی نمیدانستند که نفت ترکیبی است سوختنی و سوزاننده ! حتی به طوریکه در تاریخ غرب وحشی آمریکایی گفته شده سفید بوستان هنگام مبارزه با قبایل مختلف سرخ بوستان وحشی به کمک آتش زدن نفت آنها را شکست داده اند .

بدین ترتیب بشر در اولین

روز های ((درک ارزش نفت)) توانست به سه طریق یعنی صحنی - سوختنی و جنگی از نفت استفاده ببرد .

وقتی که بشری به ارزش نفت برد و اهمیت آن را دریافت بر ارزش نفت افزوده شد و دهقانانیکه تا چندی قبل زمین های خود را به خاطر چاه های نفت رها کرده بودند و روبه دشت های دیگر گذاشته بودند به جستجوی نفت پرداختند . نفت مایعی که بی ارزش و بی استفاده جلوه می نمود طلای سیاه نامیده شد . بدین ترتیب ناگاه نفت قرب و منزلت فراوان یافت و ارزش پیدا کرد . تا سال ۱۸۵۹ هنوز بشر نمی دانست که چگونه و به چه طریق به نفت دست یابد .

((ادوین . ال . دریک)) برای اولین بار در سال ۱۸۵۹ اولین چاه تجارتنی نفت را حفر کرد . قبل از این مردم هم کسانی بودند که برای حصول نفت چاه کنده بودند ولی او اولین کسی بود که برای استفاده تجارتنی یک چاه نفتی حفر کرد . با وجودی که از سال ۱۸۵۹ تاکنون بیش از یک قرن می گذرد هنوز هم ازین چاه که اولین چاه نفت دنیا است بهره برداری صحنی شود . در سال ۱۸۵۹ میزان و معادن نفت آمریکا مانند کاسه لریزی بود که با یک تکان سر

می رفت . در حال حاضر نفت ۷۵ فیصد از انرژی مورد نیاز آمریکا را تامین می کند .

پیش از آنکه ((ادوین . ال . دریک)) برای دست یافتن به نفت اقدام کند ، نفت در آمریکا کاملاً ناشناخته بود . نفت در سطوح زمین در مناطق چون ((اوایل کریک بنسلوانیا)) دیده می شد و مانند جوی آب جریان داشت . در آن زمان کسانی که می خواستند از نفت بهره برداری کنند به این چشمه ها می رفتند و سطل و دولچه های شان را از مایع جاری پر می ساختند البته اکثریت سفید بوستان به علت سابقه که با سرخ بوستان داشتند می دانستند که این دسته مردم نفت را برای مسایل صحنی و طبی بکار می برند نفت را فقط بخاطر ساختن دوا و دارو با خود حمل می کنند .

بعدا چند تن از دانشمندان معتبر آمریکایی نظریه خود را

بیشتر به جستجوی نفت بپردازند . دانشمندان مذکور در متن اعلامیه خود پیش بینی کرده بودند که بزودی می توان با محصولات قابل عرضه به بازار تصفیه نود فیصد نفت خام تهیه نمود بعد از نشر این اعلامیه عده ای از سرمایه داران حاضر شدند تا مقدار ناچیز از سرمایه خود را در جریان استخراج نفت بکار ببرند .

این گروه بزودی اولین ((شرکت نفت)) دنیا را تشکیل داد و بنام «سنگا» خوانده شد . کمی نفتی ((سنگا)) بطور قاطع تصمیم گرفت که به جستجوی نفت بپردازد . زمین هایی را که در آن معادن نفت موجود است خریداری کرد .

این تصمیم شرکت سنگا برای شرکت های دیگر و تجار عده احسانانه بود و می گفتند که تجار و سهامداران این شرکت

## جادوگران هر چیز را به مایع سیاه می آلودند و آتش میزدند تا اعجاب برانگیز

به تلاش مذبحخانه دست زده اند برخلاف شایعات بی اساس که در باره سنگا بر سر زبان ها بود این شرکت بسرودی بجهت دور صفحه (۷۲)

درباره نفت و اهمیت آن طی اعلامیه رسمی منتشر ساختند. این اعلامیه باعث شد که وضع نفت دگرگون شود و انسانها



# رقچهای بیابانهای سبز

طبقات پاکف اتاق پهن میکنند تا تخیر تقریبی ۱۵-۵ درصد اب موجود در نسوج برگ صورت گیرد، تا عمل بعدی جای سازی که ما لشی ولو له کردن برگهای چای را آسان بسازد.

هر قدر گرمای این جاها زیاد باشد، قدرت جذب آن نیز زیاد ترخواهد بود. برگ چای را با یادهای به نام دیاستاز میباشند که این ماده در اثر پاره شدن آنساج برگ آزاد گردیده با تانن موجود در برگ تماس کرده، با عین اکسیداز شدن آن میگردد که نتیجه این اکسید شدن پاشی احتراق، خفیف است که رنگ چای را سیاه میکند و نیز برگها را حالت فزونی خود را از دست میدهد. بهمان برگها را در ماشین ما لشی ولو له میسازند. برگها را از غریبال گذرانده و برگهای لوله شده را از دست بر گهای که هنوز لوله نشده اند، جدا میسازند و این جدا دوباره در ماشین ما لشی فرستاده و عمل ما لشی را تکرار میکنند. سپس چای تخیر مینمایند و به این منظور برگ چای لوله شده را به اتاق تخیر میبرند (هوای اتاق تخیر سرد بوده معمولاً ۲۴-۱۷) درجه سانتی گراد میباشند و این مقدار رطوبت آن فوق العاده زیاد میباشند (سپس چای حاصله را بعد از تخیر بقیه در صفحه ۶۲ -

بسیار از نادرا تنخواهد بود که تا حال کسی چای نوشیده باشد. بیشتر از هزار ها نفر در پنج قاره به کشت و تهیه و تجارت چای مشغولند.

چای، یک نوشیدنی خوب بوده که هر وقت نوشیده می شود، ددوقت تفریح های کوتاه هنگام دیدار دوست و یاقوام، چای را با لای میز میگذارند.

چای، در آغاز، به عنوان دارو مصرف میشد، ولی از سده ششم میلادی به بعد در چین به عنوان آشامیدنی مفروح برای دفع تشنه گی و خسته گی مورد استفاده قرار گرفته است. شناسایی چای در اروپا تقریباً در اوایل قرن ۱۷ میلادی آغاز شده و به تدریج در دیگر کشورها مصرف آن رواج یافت.

در اصل، چای سیاه و سبز برگهای یک بوته بوده که نظر به طرز ساختن شان از هم دیگر متمايز میباشند. برای کباب که بفهمیم چای سیاه خوب است یا چای سبز، طریق ساختن چای را مختصراً بدانیم. طریق ساختن چای سیاه: پس از آنکه برگهای بوته چای گردآوری شده، بعد از توزین و تعیین ارزش برگها از حیث مرغوب بودن یا نبودن، نازک و لطیف بسودن برگها را به یک جا های ویژه برده و روی



ترخ کی وایی چای ددغو (وزر لرونکو سایبریایی میلنسو)) شمیر ممکن زیاتیدو به حال کی شی. لک لک مصلو لا د اکتوبر او نوامبر به میاشتوکی دهی خانه را الوزی مگردقیقه نیت به سختی سره به گو که کیدای شی. هندیان به به دی هیشکله باورونه گری چنی سایبریایی لک لک به وروستی سنبری د دوی دهیواد به سنکو وایی، که چیری وضع داسی وی نوخوک ددی ضمانت کولای شی چای دغه حالت به دنورو الوتونکو به باب همسم وی. سیمه ییز مطبوعات په دی باب لیکي چای دسایبریایی لک لکو وروستی سنبری بایند واوریدل شی.

نیولی دی. چای به هغه کسی دالوتونکو داستوگنی حالت او دهغوی دهماجرت تکلازه هم به نظر کی ده.

دهند اوشوروی اتحاد ترمنخ دسایبریایی لک لکو دساتنی به خاطر خبری روانی دی. به (۱۹۸۴) کال کی دهند او شوروی اتحاد ترمنخ به دی باب یوترون هم لاسلیک شو. دهند حکومت د افغانستان او پاکستان له حکومتونو خخه چای ددغو الوتونکو دلاری به سر- پراته دی غوخته گری چای به دی باب لازم تدابیر ونیسی. کار پوهانو دامیواری به

الوتونکی خای برخای باتی کیری او که جهدی خان لپاره بل به زبه پوری او مناسب خای پیدا کری.

دطبیعی تاریخ دانچمن یوبوه چاکتر و.س.وی چای نظر لری چای ددغو الوتونکو دخی بد لون دپارک دشنلیو او نباتاتو به تغییر او هفی وچکالی پوری اوه لری چای به دی وروستی و وختو کی به دغه سیمه کی را منخ ته شوی وه.

دی ددغه کارگناه ترولود مخه دملی پارک به مشرتابه باندی وراجوی چای هغوی دخیل وخت کی دکار پوهانو مشوری اونظری به پام کی نه دی نیولی. دی به دپارک کوی چای پارک د ژوند دسمو شرایطو نه درلودونکی دی اوهم ثابت ایکولوژیک سیستم نه لری خکه نو بر هغه باندی هر دوول بدلونونه، اوله باندی خخه ((مداخله)) زیانمنه گنل کیری. داووبو دیندنونو او دبر بنسنا د موسی جوړیدل هم د حالاتو دویچار تیا سبب کیری خخه چای دنومورو موسسو دجوړولو به ترخ کی داووبو سطحه تغییر کوی. د معلوماتو له مخی دلک لک لپاره هغه سیمه به زبه پوری ده چای هلته داووبو سطحه له (۲- او ۳۰) سانتی مترو خخه زیاته نه وی. دده به نظر دصنعتی جوړیشتو زیاتوالسی تره خخه لامخه ددغو الوتونکو د

چی هیوم، فورسالت نو میدل له خوا ولیدل شول به (۱۹۳۷) کال کی هندی الوتونکی پوه سالم علی دغه لک لک دیابا- کپور به جهیل کی وهویدل. د خینو شواهدو له مخی الوتونکو به دغه کالونو کی نور وخواوونه مهاجرت کری دی. خیرنی بنشی چای سل کاله مخکی د دریسو سووبه شاوخوا دغو الوتونکو هندوستان ته کوی کری دی. سایبریایی لک لک دلو مری خل لپاره به (۱۹۶۷-۱۹۶۸)

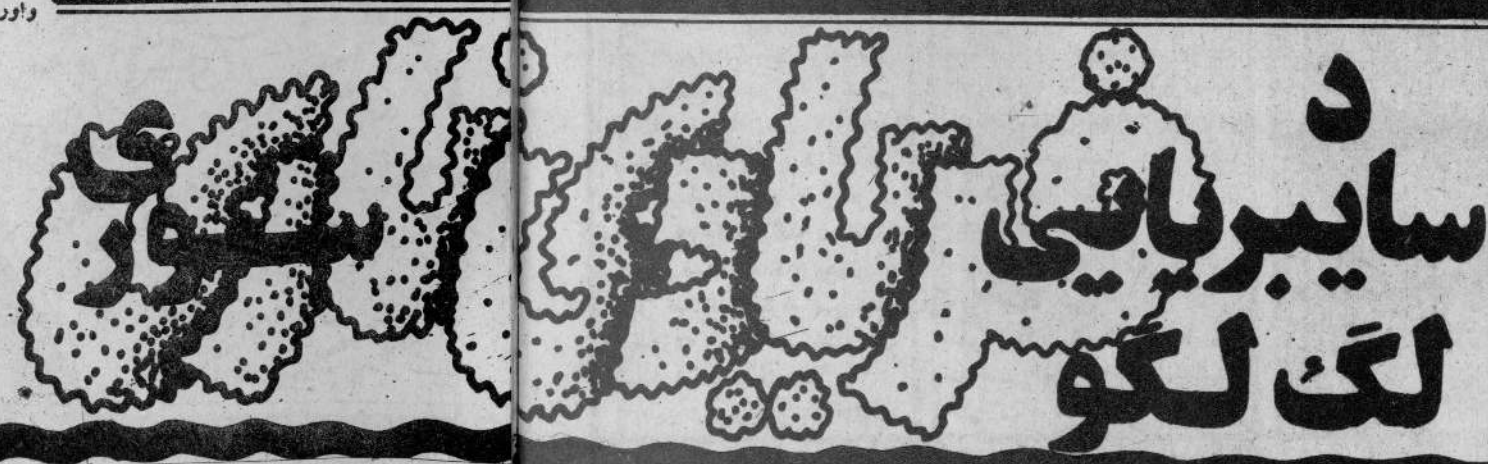
دهند دراجستانه د ایالت دکیولادیو به ملی پارک کی چای کو م استراحت خای دی هر کال له هغه خخه شل میلو نه سیلانیان لیدنه کتنه کوی او گنلی عولید یو سلو پنخوسو زرو دالرو ته رسیری. دغه پارک او دغه استراحت خای اوس تر سخت گواش لاندی دی. ددغه گواش اصلی علت دادی چای دلته اوس داووب دسند دسواخلو خخه سایبریایی لک لکانراغلی اوخیل عادتونو که یی تغییر

ورگری دی. دهند ملی الو تکی طلوسو دی، خو اوس دهری ورخی به تیریدو سره دغه د الوتکی د سایبریایی لک لکانو د رانگ لاری خاری، ددغه الوتونکی نوم به ((سره کتاب)) کی لیکل شوی دی. خخه نن په توله نری کی (۱۲۰۰) سایبریایی لک لکان باتی دی.

سایبریایی لک لک به هند کی د ((وادرین پوله غاری)) به نامه یادوی.

دکیولا دیوسیمه یو وخت دیبهرت پوز د شپزاده بنکار خای و. وایی چای هر خل به هغه دلته به سلگونو الوتونکی بنکار کولی. (( دشرافنی بنکارونو)) زمانه تیره شوه نن دغه شکل خای به منخ خای باندی اویشی دی، خخه نوهدا اوس به دغه سیمه کی تر (۳۰) زیات الوتکی بناه گزین شوی دی. دکار پوهانو به عقیده داووبو سیمه به چین کی هم شته چای هلته هم سایبریایی لک لک له نزدی خخه لیده ای شو. به هندوستان کی دغه الوتونکی دلو مری خل لپاره به نولسه پیری کی د دوونو انگیزانو

# نن په توله نری کی ۱۲۰۰ سایبریایی لک لکانو پاتی دی





# ۲۵ مدال طلا و قهرمانی

## ورزش جوانان



تیمب کنده لطنه (سیدی)

اتلتیک خفیفه که تاریخچه بسیار کهن در جهان دارد در این اواخر به حث ورزش شناخته شده است که توبه بیشتر جوانان را به خود جلب کرده است.

الته این ورزش را میتوان به شایستگیترین ورزشهای عصر به شمار آورد با وصف آن - علاقتندان بیشتری در سطح جهان دارد که در کشورهای نیز با تشکیل فدراسیون از فضا - اکتها ی جوانان این رشته واری و نظارت بعمل میآید .

از میان چهره های سرشناس این رشته ورزشکاری را برابم معرفی نمودند که همیشه در صدر جدول مسابقات در گروپ خوشی قرار دارد و این ورزشکار عبدالکرم "عزیزی" کپستان تیم ملی ماستر - پورت و قهرمان فاصله ای صد متری میباشد .

جهت آشنایی بیشتر ورزش دوستان به این چهره می براننده صحبتی را از وی تنظیم نموده ام که با هم یکجا میخوانیم :

از سال ۱۳۵۲ نظر به علاقتدی و خواست خودم به این رشته روی آوردم که در ابتدا رشته ای جمناسٹیک را تمرین نمودم در ضمن آنروز داشتیم تا هم سطح با این رشته - اتلتیک خفیفه را نیز دنبال کنم . روی این ملحوظ به تمرینات خویش در این رشته افزایش نمودم که بعد از تمرینات متواتر در اولین مسابقه بنام جام سرباز اشتراک نمودم که در میان گروپ خوشی به حث قهرمان در - فاصله صد متر شناخته شده که بعدا به سه روز زمان به انداخته ها و تجارب خود در این رشته افزودم که موجب موفقیت بیشترم در مسابقات بعدی گردید .

مو صوف به سخنانش ادامه میدهد :

ورزش اتلتیک خفیفه که متکی به تجارب و اندوخته های عالی ورزش میباشد از تکسک و تخنیک های چون دوش های سرختی و قه ای سرختی گامدار و شمی است به نام "گلن سا" که از شکل "چارنل" اسپرگرفته شده است اشتقاقه می شود کفرا گرفتن و سپاده نمودن هر کدام آن به صورت دقیق خواستار اعصاب قوی و قلب قوی از ورزشکار میباشد .

اکیدا باید خاطر نشان بسازم که ایمن ورزش زمانی مدال طلا را در نزد ورزشکار موهباید که حوصله مند و دارای اعصاب آرام

و تمرکز باشد . و همین لحاظ در طول چهارده سال فعالیتهای ورزشی خود در - ۴۳۰ مسابقه اشتراک نموده ام که دستاورد های آن هر کدام بهست و پنج مدال طلا و یک دیپلوم ورزشی و چهار کپ قهرمانی یک دیپلم ماستر مسورت اتحاد شوروی و یک دیپلوم از فدراسیون جهانی اتلتیک خفیفه میباشد .

وی که در خارج از کشور نیز سفرهای ورزشی داشته است چنین میگوید :

در کشورهای آلمان و یوگوسلاویا و اتحاد شوروی مسافرت های ورزشی داشته ام که نتایج آن فوق العاده ارزهایی گردیده است مثلا در کشور آلمان از هفت کشور اروپایی ورزشکاران حضور به هم رسانیده بودند اشتراک نمودم که در میان هفت کشور مقام دوم را همرا با یک دیپلوم از فدراسیون اتلتیک خفیفه کشور آلمان بدست آوردم و نیز در کشور یوگوسلاویا در میان یکصد و شصت کشور مقام چهارم را نصیب گردیدم .

از وی پرسیدم زمانی که وارد صحنه ای مسابقه می شوید خریف را به چی چسبی مشابه فکر میکنید گفت :

# تکواندو

## تواضع بازگرم تو اصرح

محمد فاضل مزی یکی از چهره های ورزش تکواندو میباشد که از چند سال به اینطرف با شوق فراوانی این ورزش را دنبال می کند .

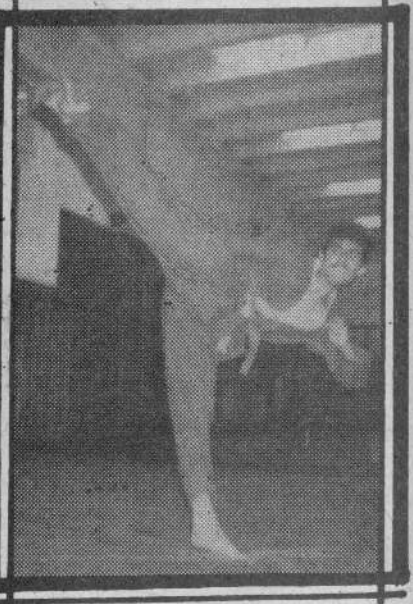
محمد فاضل نخستین تمرینات خویش را در این رشته تحت رهنمایی استاد شریف و استاد رحیم مریس های کلب ورزشی "فا" به پیش میبرد و بعد ها جهت ارتقا هر چه بیشتر رشته انتخابی خویش تحت نظر استاد "علی" به تمرینات ورزشی خود ادامه داد .

در پهلوی این ورزش علاقتدی خاصی به ورزشهای جمناسٹیک و سامبو دارد که هم اکنون مصروف فراگیری اموزش در رشته های مذکور در کشور اتحاد شوروی میباشد .

محمد فاضل مزی در مورد جوانانسی که به این ورزش رو موارند چنین ابراز نظر می نماید :

ورزش تکواندو ورزشیست که اساسا متکی به خصوصیت های ویژه ی انسانی چو :

بقیه در صفحه ۸۴



# باسکتبال دفاع و حمله

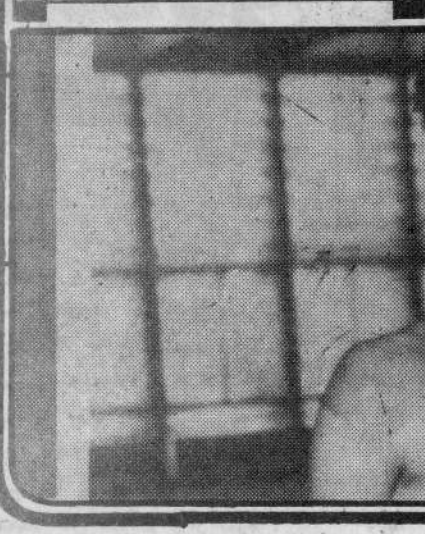
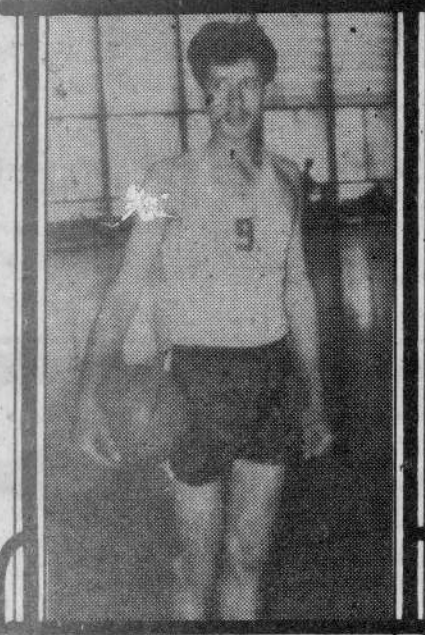
## مدحبتی باعبید الله ارغندیوال عضو تیم ملی باسکتبال کشور

باسکتبال ورزشیست زیبا و اجتماعی که بار نخست به اثر تلاش جیمز ناسمیت یکس از استادان تربیت بدنی و مسورت در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۸۹۱ گام به جهان ورزش گذاشت در این اواخر دارد این ورزش در زمره عالیترین ورزشها تثبیت هیت نماید و تخنیک ها و تکنیک های ایمن ورزش به دو گروپ تقسیمند، ی گردیده است .

یکی تخنیکهای دفاعی و دیگری تخنیک های حمله میباشد . گرچه این ورزش در کشور ما آنقدر که ایجاب مینماید بهسرت قابل ملاحظه نشده است با آنهم جوانان ورزشکار را جهت فراگیری تخنیک ها و تکنیک های باسکتبال سعی و تلاش بیشتری به وسیله میدهند .

از جمع چهره های ورزشی باسکتبال معاون فدراسیون باسکتبال عبید الله ارغندیوال عضو تیم ملی باسکتبال و عضو تیم هدایت راهب ماثبه در خشان ترین چهره ی باسکتبال برابم معرفی نمودند که اکنون ویرا به ماثبه شایسته ترین ورزشکار روی این صحنه به آشنایی می نمائیم .

عبید الله ارغندیوال از سال ۱۳۶۵ به این سو به رشته باسکتبال علاه تمرینات خویش را



باز نمود که بعد از دو سال توانست بهت کارو لیاقت ورزشی خویش در سال ۱۳۶۷ به عضویت تیم ملی باسکتبال کشور پذیرفته شود .

عبید الله بیشتر روی صفات نیکو و اخلاقی ورزشی ورزشکاران تاکید مینماید و میگوید که : ورزشکار ولو که از هر رشته یی باشد در قدم بقیه در صفحه (۷۱)

سوال جالبی است و حرف مقابلم را صرف رقیب ورزشی یا دشمن ورزشی به شکل سالم آن مپندارم نه تنها من بل تمامی ورزشکاران خواهان آن اند تا موفقیت و امتیاز را از آن خود بسازند که این احساس در ذات خود تاه نهر مثبتی بر روحیه ورزشکار به جامیگردد .

اگر هر دم چی مشکلی دارید چی خواهد گفت ؟ میگوید : مشکلات فوق العاده زیادی نه تنها دانشگه و ورزش دوش است و بل مانند یک مرض ساری در همه بخش های ورزش سرایت نموده است و طور مثال نداشتن محصل مناسب برای تمرینات و سامان و لوازم ورزشی کسب نمودن سفرهای خارجی ورزشکاران در اثر عدم موجودیت بودجه ناکافی المپیک و فاکتور مده اینک ورزشکاران بعد از تمرین به جای صرف نمودن عصر به لازم آید مینوشند در زمینه خواستار توجه بیشتر از مقامات مسؤول میباشد .

# بکویس که سیاوون چکونه بائد؟

زوغونه از لیسه رابعه بلخی:

من یکی از علاقمندان همیشه گی مجله سیاوون میباشم همه مطالب آنرا با علاقمندی میخوانم اما صفحه کشتزار سوخته خیلی ها مورد علاقه من است. من این صفحه را با علاقمندی و عطش فراوان میخوانم همینکه مجله به دست من میرسد اولین صفحه یی را که میخوانم صفحه کشتزار سوخته میباشد زیرا این صفحه نهایت آموزنده است. ولی حرفی که گاه گاه مارا زجر میدهد موضوع قیمت مجله است که در بازار ما ندرخ های مواد اولیه و طرف ضرورت روز تاروز بلند میروند

## صفحه معلم سا پنس لیسه عالی زوغونه:

مجله سیاوون در کنار دهها موضوعات خوب و جالب اگر موضوعات تاریخی و مهم شخصیت های مشهور و مهم ساینس را معرفی نماید خدمات بیشتری را انجام خواهد داد.

## مجله معلم ادبیا تلیسه عالی زوغونه:

مجله سیاوون یک سروگردن بلند تر از هر نشریه دیگر در کشور است. من پیشنهاد مینمایم تا مطالب معلوماتی به خصوص در بخش ادبیات داستانه باشد.

## محمد کبیر از وزارت تجارت:

مجله سیاوون را به حق میتوان یک مجله ممتاز خواند زیرا در سطح بلند به نشر میرسد و با اشاعه مطالب نهایت ارزنده خواننده را جذب میکند و حتی در نزد تعدادی از خواننده گان به یک نیاز حتمی مبدل گردیده است. حتی این مجله در معرفی هنر مندان بیشتر از نشریه های اختصاصی خود آنها کارهای ارزنده یی را انجام داده است.

## محمد صبوری

مجله سیاوون در حالیکه کاستی های مینین خود را دارد ولی یک مجله واقعا خواندنی نیز است من پیشنهاد مینمایم تا تقدیر از آثار علمی فرهنگی و سینمایی در پهلوی سایر مطالب نیز صورت بگیرد. و نقد هم از جانب کسانی صورت گیرد که با مسوولیت نقد میکنند و در زمینه نقد نویسی تحصیلی نموده اند.

در صد میباشد که استعمال آن محرک اعصاب میباشد و برای رفع خسته گی در اغلب کشورها یی چنانچه مقدار زیاد مصرف میشود. تیول ماده معطر چای است که بعد از تانن و کافین عامل مهم از زرش و مرغوبیت در چای است. ولی بهترین و قیمت ترین چای چای است که از برگهای جوان بوته چای ساخته شده و به شکل لوله باشد و خراب ترین چای گرد برگ چای است که به نام چای بارو سی نیز مشهور است که از غربال چای لوله شده و در اثرات خود برگ چای تشکیل شده که در قدیم هیچ مورد توجه نبوده و اغلب برای تهیه کافین مصرف میگردد. ولی در چند سال اخیر از این نوع چای برای مصرف فخوراکی استفاده زیاد میشود.

دارای مواد سلولوزی، صمغی دکسترین، بکتین، مواد چربی و مومی کمی نشا یسته، قند اسید گالیک، اسید گزلیک، مواد پروتینی، الیاف، مواد معدنی، تانن، کافین، ترکیبات معطر و دستاژ (ته از) اند.

مقدار تانن در چای سبز زیاد (۱.۶-۱.۷ درصد) و در چای سیاه (۱.۸-۲.۵ درصد) میباشد. تانن عامل مهم ارزش چای شمرده میشود که علت کم شدن مقدار تانن در چای سیاه در اثر تخمیر یک نوع احتراق خفیف کسیدیشن است. مقدار تانن در برگها و قسمت جوان ساقه زیادتر نسبت به قسمت ها مسن بوده کافین که الکلوئیدی قوی است، مقدار آن در چای سبز ۲.۲ و چای سیاه ۳.۲-

میریزند. حرارت به اندازه یی میباشد که سینی ها در آن حرارت قرمز میگردد. دوائر گرمای زیاد مقدار زیاد از رطوبت برگها تبخیر میشود در نتیجه برگها نرم و قابل انعطاف میگردد و در عین حال دیاستازی که باعث سیاه شدن رنگ چای میگردد منهدم شده از بین میروند پس از مدت کمی که از دو دقیقه تجاوز نمیکند برگها نرم و قابل لوله شدن گردیده، این ها را از طرف فلزی خسارج میکنند و روی صفحه های فلزی که زیر آنها آتش خیلی ملایم قرار دارد، گذاشته و به تدریج عمل مالش را ادامه میدهند سپس برگها را به دستگاه خشک کن برده، مانند چای سیاه خشک میکنند. چای سیاه و سبز هر دو

بقیه از صفحه ۷۰

# چای سیاه و سبز

با حرارت ۶۰-۷۰ درجه خشک میکنند. یعنی داخل شدن برگ چای به کارخانه چای سازی و مو قعی که چای خشک از دستگاه خارج میشود، ۲۷- ساعت به درازا میکشد. پس از جمع آوری برگها چای فوراً مقدار از برگها را در پیله سینی های فلزی که روی شعله های هیزم قرار دارد،



### کبیر از یو هنتون بلخ

صفحه بی برای فراخوان باز شود.

سباوون برای آنانی که میخواهند به معلومات خود بیفزایند واقعا درسهای زیادی دارد. سباوون بس از یک زمان رکود در مطبوعات کشور سر بلند کرد و شاید امروز بیشتر از هزار ها خواننده در خارج و داخل کشور داشته باشد.

اگر بخوایم از سبب وون ارزیابی دقیق و معینی داشته باشیم به حق میتوان آنرا یک مکتب ژورنالیستیک نام گذاشت زیرا این نشریه با نشر مطالب مختلف و رویداد های ملی و بین المللی حتی خواننده خارج از کشور را نیز جلب کرده است. آگاهی های علمی و فرهنگی طبی و عمرانی شخصیت های ملی و بین المللی در عرصه های مختلف هنر و دانش به دست اندر کاران سباوون حق داد تا بر خود بیالند.

پیشنهاد من این است تا سباوون صفحه بی را بنا

فراخوانی برای آن عده از هوطنان که در خارج از کشور اند خصوصا آن ها یسی که برای سباوون نامه مینویسند براه اندازند. و این کار بزرگی خواهد بود.

### نظریه بتدانش آموزان آلیسه زرغونه :

**دیاندانش آموز صنف یازدهم:** مجله سباوون واقعا مجله ستودنیست. و اما از آن چه که در آن خوش نمی آید عکس های بیش از حد ستاره های فلمی خارجی به خصوص هند یست. واقعا که ما خود کش و بیگانه پرست استیم. در حقیقت ناخود آگاه برای دیگران و به نفع دیگران تبلیغ میکنیم. صفحه نوجوانان باید دوباره احیا شود.

صفحه ((گفتار سوخته)) همیشه مورد علاقه من بوده است آرزو میبرم در یکی از شماره های بعدی با وجیه و فرید رستگار مصاحبه صورت بگیرد.

**الفتین:** صفحه گفتار سوخته یکی از صفحاتی است که او لتر

از همه آنرا میخوانم. موضوعات سیاسی در این یکا نه مجله ذوقی چاپ نشود. امید وارم با ظفر شامس مصاحبه بی انجام داده شود. **ویحانه!**

در مجله موضوعات معمولی مانی زیاد گردد. در کنار همه مضامین مجله به صفحه ((گفتار سوخته)) علاقمندی دارم زیرا برای جوانان واقعا آموزنده است. قیمت مجله زیاد بلند است و تیراژ آن کم. و توان اقتصادی ما هم نا چیز لذا اگر در قسمت اشتراک آن به دانش آموزان تخفیف قابل شونخواه رسند میشویم.

**نوشین:** سباوون راهیستون به منزله مکتبی برای خواننده ها و قلم به دست ها خواهد بود.

درین مجله صفحه دختران و پسران بیشتر طرف علاقه من است. همچنان صفحه (فال) را زیاد دوست دارم که فقط دل را خوش میسازد. پیشنهاد میکنم تا در یکی از شماره ها با وجیه و فرید رستگار مصاحبه صورت بگیرد.

# مشکلات ما را بشیر کبیر

## محمد مصطفی قرمکوردیان

چندی قبل تصمیم اتخاذ کردید تا سالون های ویدئو فلم مسدود گردد که کار نهایت به جا و موافق روحیه و خواست اخلاق اجتماعی بود. زیرا درین سالون ها فلم های غیر اخلاقی و منحرف کننده نمایش داده میشد. ولی اکنون به عوض آن فلم ها ویدئو گیم گذاشته شده است که مصروفیت این بازی ها از یک سو به صحت و روانی اطفال صدمه میزند. و از سوی دیگر اطفال پول پرداخت آنرا از راه های غیر معقول به دست می آورند.

## قصص اقران

بخیه از صفحه (۵۲)

# پامپمی مرکبار

صاعقه بی آنقوم را بکفر ظلمشان فرا گرفت. تادو خانه های شان به خیم بی جان مبدل شدند و آنه قصه های شامخ اموال فراوان و باغهای خرم و بهنادر خانها که از سنگ تراشیده بودند ایشان را از غناب الهی باز نداشت. صنایع چون بیکرهای بیجان و خانه های بی صاحب قوم را بدید باناطری غمگین و روحی افسرده از آنجا رخ بر تافت و رو بشهر و دیار مساکت و خاموش قوم کرد و گفت: ((ای قوم من با تکرار و تاکید پیغام پروردگار را بشما ابلاغ کردم و شرط نصیحت را بجای آوردم، ولی شما ناصحان را دوست نمیدارید))

موسسات صحی کشور های افریقا بی دروغ ضعیف بسیار بدی قرار گرفته اند، زیر مبارزه و سیخ علیه مرگ اید س با عت گردیده است که تداوی یک تعداد امراض دیگر تقریباً فرا می شود.

با آنقدر به آنها توجه نشود، در بسیاری بیمارستانها بیماران مبتلا به ایدس به حد اعظمی خویش رسیده است، و مقامات بیمارستانها و امکانات بستر نمودن مرگ های دیگر را ندارند. بیشتر از دوی پسر سه بیاران داخل بسترهای مرگ میزند ((ایدس)) تشکیل میدهد. اضافه نمودن بسترها در اطفاقی بسیار ستانها نیز به حل مسئله کمک نموده است. مرگ های مبتلا به ((ایویا)) و غیره در اکثر بیمارستانها به شفاخانه ها نمیبرند و اگر وجود داشته باشد مجبور هستند تا آنها را رخصت کنند.

# سپاوون کودکان

## عروسکی بهار

۱- دختر ک قشنگی که اسمش بهار بود ، با یک کوروش صحرائی دوست شده بود . یک روز کوروش نامزدش صحرائی نیز خواست با دخترک دوست شود . چون او را انسان زیاد صمیمی یافته بود .

۲- کوروش صحرائی روزی از بهار خواست تا برای داماد اولاد بخواند . بهار پند پرقت و دو آهنگ مقبول خواند .

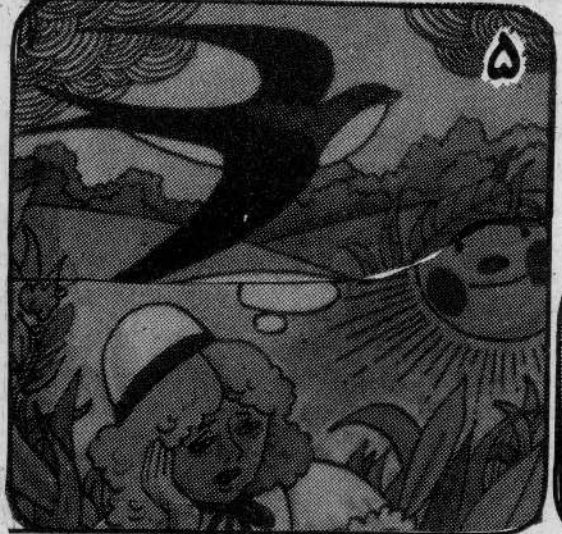


۳- عروسی شام همان روز بود . کوروش و بهار با داماد مصر و فوشیدن لباس بودند ، کوروش صحرائی به بهار رو نموده گفت .

۴- عروسی شام همان روز بود . کوروش و بهار با داماد مصر و فوشیدن لباس بودند ، کوروش صحرائی به بهار رو نموده گفت .

۵- بهار از کوروش صحرائی خواست تا پرستوی قشنگی را که در سوراخ خانه اش در زیر زمین قید کرده بود به اختیارش بگذازد تا بر او سوار شود . در باغ بهار سستو به بهار و عده داده بود که نزد یکسای شام بر گشته او را به مطلق میرساند اما چرا نیا شد...؟

۶- چشم بهار از نظار آفتاب در حال غروب بود دور نه شد . اما پرستوی نامد که نیا شد . درین اثنا سرور کله یک مسخره کک آن جا پیدا شد .



۳-۴: عروسی شام همان روز بود . کوروش و بهار با داماد مصر و فوشیدن لباس بودند ، کوروش صحرائی به بهار رو نموده گفت .



۱۳- را تماشا داشت و حیران بود که بهار چرا برنگشت؟

۱۴- صبح شد پرستو پر زنان بر زمین نشست و به بهار گفت :

بهار قشنگ بر پشتم بنشین ، تو زنده کیم را نجات دادی من در چنگال موش صحرائی



۷- آفتاب در حال پنهان شدن عقب کو بود و ساعتی بعد مطلق عروسی آغاز میشد . بهار با نا نا را حتی گفت : چی تصادف بدی وعده خلا فی چقد ربه است پرستو باید وعده غلط نیکورد مسخره کک با خسود فکر کرد و گفت :

پایه این دخترک را کک کنم . او نیا بد سرگر دانو بی سر نوست با شد . او ، یک فکر خوب...!!!



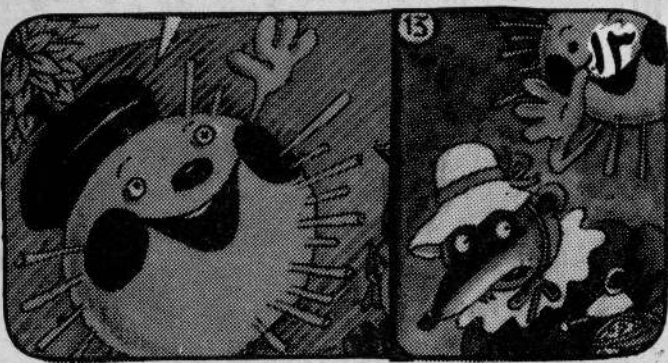
۹- درین اثنا مسخره کک گفت : دختر جان عجله کن .

۱۰- شام فرا رسیده بود آفتاب هنوز در آسمان میتابید یعنی چی؟؟

۱۱- ادا ماد گفت : اما بهمه حال تا یکی دو ساعت دیگر با یه آفتاب غروب کند و مطلق شروع شود .

۱۲- ساعه من خراب شده است ، یا از پشت بزمین امروز آفتاب دلش نیست غروب کند .

۱۳- داماد بیصبرانه بیرون



قرار داشتیم ، تو باعث شدی که آزاد شوم . اکنون نجای میبرمت که آن جا بهار است و طبیعت زیبا به آدم جان تازه می بخشد .

مسخره کک درین میان صدازد ، (خوش زنده گسی کن بهار خوب !!)

سخو شبخت با شی مسخره

کک دلسوز .

۱۵- احد سر زمینی که همیشه آن جا بهار است با شوزا ده بی که در خوبی و مهر با نی و حمد ردی یگانه جوان در آن سر زمین شناخته شده بود عروسی کرد . واقعاً قصه ما با یان خوب شایندی داشت ... مگر نه؟؟



# مزاحم

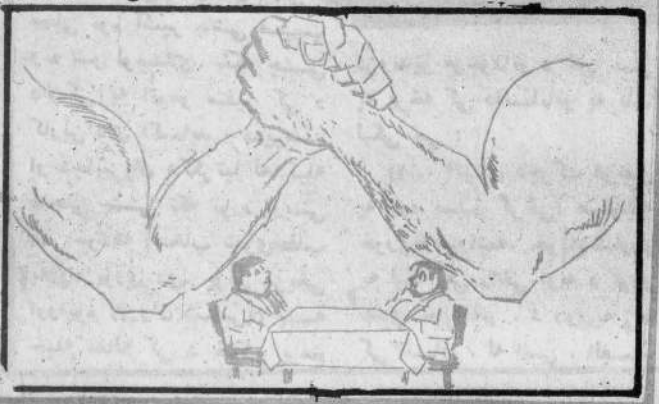
چی غایشه که نکشیدم .  
 آخرام میفامی که مادر مرده  
 چی گده ده دلم گفتم که مه ده  
 چی غم استم وای ده چی غم  
 زن با صو شیوه گپ خوده  
 ادامه داد . آخرام ، هله که  
 امشو نوکریستم ، هله که  
 اضافه کاری دارم مجم که فلان  
 جای میرم ، مجم بیستان جای  
 میرم ، زن کدو حالی دوتا استون  
 داره ومه خیرام نغلم .

با ای گیش تکان خوردم به  
 خود آدمم و طرفش سیل گدم ،  
 ناگاه خندیدم گرفت و گفتم :  
 و آخرم به خاطر اضافه کاری  
 شوهرت خودت اضافه بیست  
 شدی . دینم به جای خنده  
 گریان گده ، آاا ، او او او .... )  
 چون دل بسیار نازک دارم صی  
 که میبینم کسی گریه می کنه  
 مه هم به یاد غمهای خودمیشم  
 و شروع به گریه میکنم کا ملا  
 مثل دیگرها همیگه دیدند کسی  
 گریه می کنه نسبت به نفر اول  
 نفر دوم با حنجره زیبا نغمه  
 گریانه سر میته ، گریه به  
 یکدفعه گفتم که سات  
 ندارم - اگه میخایی وخته  
 بغامی از یکنفر دیگه پرسان  
 کوا! گفت وی جقه بیحوصله  
 هستی مثل شوهرم ... ویش  
 میفامی ، او مادر مرده هم  
 همیطو بیحوصله بود . صبح  
 تا جایه میاوردم میدیدم که بوره  
 ره کتی نان خورده ... ویش

از برای خدا نیدانم که  
 چگونه کنم - همی هرکس که  
 مره میبینه به زور خوده  
 همصحبتم میسازه شاید گپ  
 خواهر خوانده هاجراس با شه  
 که میگویند ( قواریت آجزک  
 مالوم میشه ) او روز ده غم  
 امتحان که کلگی چقدر نقل  
 کدن و امامه نتانیستم از او  
 مستفید شوم سوار سرویس  
 شد م که ده پالویم یک زن  
 شیشته اول ساته پرسان گد  
 گفتم ندارم گفت چرا نداری .  
 به بی حوصله گی گفتم - وی  
 ندارم دیگه . گفت : از اول  
 نداشتی ، گفتم ، نی !  
 از اول داشتم - گفت : خی  
 حالی چرا نداری ؟  
 گفتم : ساتم ایستاده شه  
 مام دیگه ده دستم نکم - گفت :  
 یانی که ده دستت میکدی .  
 گفتم : نی - خی ده پایم  
 میکدم .

خاله جان ! بانیا .  
 یکدفعه گفتم که سات  
 ندارم - اگه میخایی وخته  
 بغامی از یکنفر دیگه پرسان  
 کوا! گفت وی جقه بیحوصله  
 هستی مثل شوهرم ... ویش  
 میفامی ، او مادر مرده هم  
 همیطو بیحوصله بود . صبح  
 تا جایه میاوردم میدیدم که بوره  
 ره کتی نان خورده ... ویش

خاله جان ! بانیا .  
 یکدفعه گفتم که سات  
 ندارم - اگه میخایی وخته  
 بغامی از یکنفر دیگه پرسان  
 کوا! گفت وی جقه بیحوصله  
 هستی مثل شوهرم ... ویش  
 میفامی ، او مادر مرده هم  
 همیطو بیحوصله بود . صبح  
 تا جایه میاوردم میدیدم که بوره  
 ره کتی نان خورده ... ویش



# تأثیر نگاه حافظروایی

دختر جوانی از یک پسر  
 جوان که در صحن پو منتون  
 با مصنفانش قلم میزد .  
 بدون مقدمه پرسید :  
 ببخشید ، شما بچه ها  
 میان هم چی قصه میکنید ؟  
 پسر روبه دختر کرده  
 گفت :  
 آنچه که شما دختر ها  
 میگویید .  
 دختر باکمی سراسیمه گی  
 گفت :  
 (وی) خیر چقدر بی تربیت  
 هستین !

در مجلس صحبت از تأثیر  
 نگاه بود .  
 یکی از حاضرین گفت :  
 من شخصی رامی شنا سم  
 که روزی در یکی از جنگل های  
 افریقا با شیری روبه رو شد  
 و همینکه چشمش رابه چشم  
 شیر دوخت ، شیر پیشروی  
 پای او زانو زد .  
 همه گفتند : آقا عجیب است  
 باید چنین شخص را دید که  
 حالا کجاست ؟  
 او جواب داد :  
 داخل شکم شیر !

# نکته های نیشدار

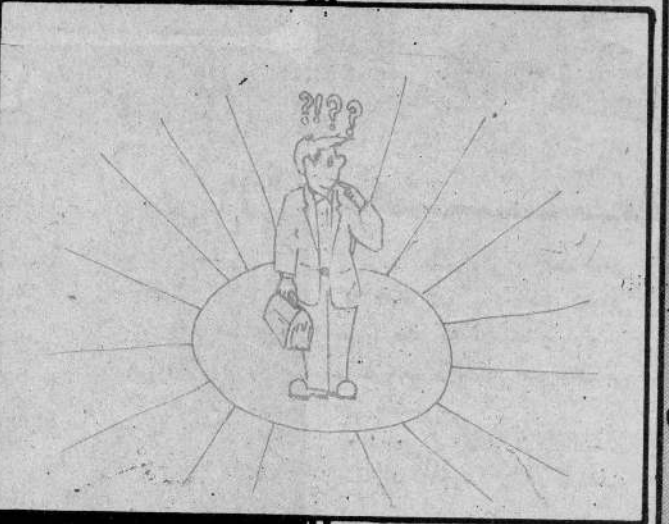
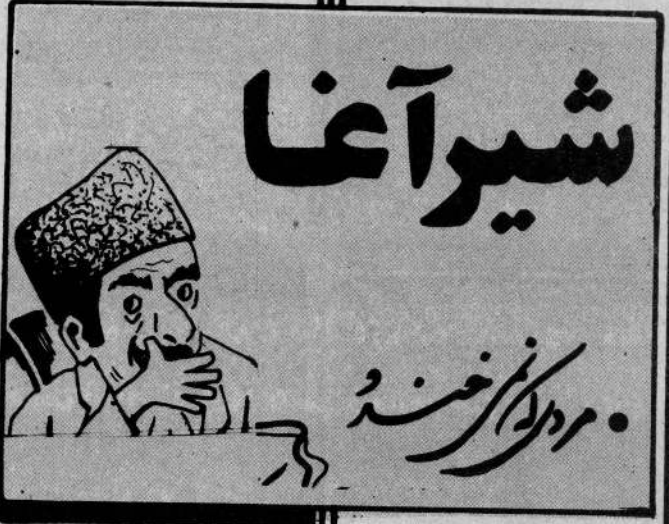
- مرگ مامور - تمدید معیار معاشات
- کک برای مامورین بی بضاعت - تنقیح عمومی در تشکیل دولتی
- شفاخانه - محل مناسب فراهم آوری سهولت برای عاجل مردن؟!!
- اشخاص لا فوک - شمارو الهای کشور های عقب مانده .
- پلان های شاورالی کابل - کوزه جدید اب سسرد؟!!
- عاید بی جنجال - ماموریت در گمرک؟
- عدالت - چشم پوشی در برابر مواد قانونی
- تجارت بی معمول - ماموریت در مغازه های پرچون فروش
- وظیفه داوطلبانه - هیأت خرید آری در موسسات دولتی
- شخص حاصل یافته - آنکه بوتل را ( بوتل؟! ) بنویسد
- مامورین انانیت آستریلی که تازه قلعلم نموده اند کجا
- دفاتر رسمی - استراحتگاه های نیمروزه
- تلویزیون - نالیبت خواب آور
- سرویس های ملی بر - موجودات نا پیدا

# تفسیر

دولافوک باهم صحبت  
 میکردند .  
 اولی - من آنقدر زبان  
 انگلیسی را میدانم که هیچکسی  
 نیداند .  
 دومی - پس بگو که گوسفند  
 رابه انگلیسی چی میگویند ؟  
 اولی - گوسفند را خسو  
 نیدانم بزرا خسویک چیزکی  
 میگویند .  
 ارسالی حکمت الله ناظمی  
 کارمند شاورالی کابل .

# میان توره ها طلبی

- گاهی یک چیز معادل همه  
 چیز میفود .
- خوئی از بزرگان در خانه  
 کوچک میفوند .
- چشم عقل عینک نمیزند .
- بعضیها از تبار تیزند .
- تاز جو پای نیاز است .
- خیلی ها بالباس حرف  
 میزنند .
- فرور ریاست ه سقوط  
 دیانت است .
- شربک حد اقل یک سر  
 دارد .
- سهل ه اتفاق قطره  
 هاست .
- دلبری کار خولههاست  
 دلدارها اندکند .
- بعضی از گریه هار او -  
 کش خنده کرده اند .



# لطفاً دفعتم تخلید

چند مصنفی  
 گرفتند تا روزی معلم خود را  
 عصبانی بسازند یکی از آن ها  
 بدون مقدمه گفت :  
 معلم صاحب ! این راست  
 است که پدر شما جوپان  
 خوکهای وحشی بود ؟  
 معلم بدون مطلق گفت :  
 بلی ! کاملاً صحیح گفتید .  
 متأسف هستم که فعلاً این  
 وظیفه را از اوبه ارت برده ام  
 و همین اکنون مشغول این کار  
 هستم .  
 ارسالی ذکیه کوهستانی

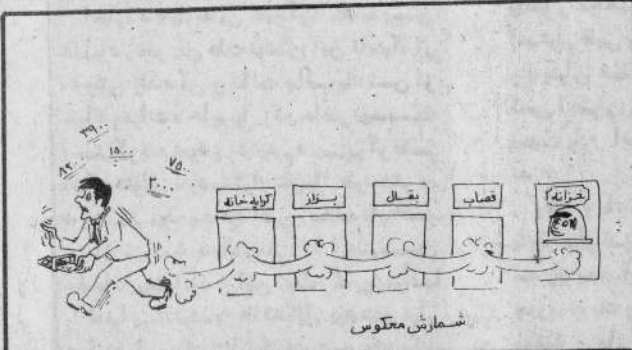
# مفروضه

کودک : پدر جان میخواهم  
 معامله پر منفعتی برای شما  
 انجام بدم !  
 پدر : چطور ؟  
 کودک : میدانید که در  
 سینمای نزدیک خانه ما فلسی  
 رانشان میدهند که صدملیون  
 فرانک خرج فلبرداری آن شده  
 است !  
 پدر : وبعد چی ؟  
 کودک : وبعد اینکه شما دو  
 فرانک به من بدهید من میروم  
 آن را تماشا میکنم وبعد میایم  
 وداستانی راکه صد ملیون  
 افراک ارزش دارد برای شما  
 حکایت میکنم .  
 ارسالی فریبه ورسته

# بايسکل



الوتکه ، هم موتر دی با یسکل  
 دی مرغه، خو بی وزر دی با یسکل  
 انسان نه دی ، خوبه دوه یسوروان دی  
 نه هم جرگ دی نه کچر دی با یسکل  
 د کویون مواد به منده پوی تر کوره  
 د مامور به کورگی خردی با یسکل  
 نه وابنه خوری ، نه کولم لری نه گیده  
 وچ نری به تن دنگر دی با یسکل  
 پروا گیر د تیلو تانک ا وگین نه دی  
 بی له تیلو زورور دی با یسکل  
 آشپز باشی



# کرتی پرتی دینجاری مایه



هونبیار خوب ورکړي :  
 - ددی له پاره دی جسی د شرم او خجالت په وخت کسې وگړول شي .  
 پوښتونکی چی له خپلو پوښتنو او دهونبیار له خوا پوښ شرمید لی او خجالت شوی و، ورویی خپل خپت ته نو کحی را تیری کړی او هغه یی وگړاوه له دی کار سره هونبیار به خندا شو او پوښتونکی ته یی وویل :  
 - له پوښتنه هیخ کله مه شرمیره . اوکه کله دی خپت خازښت کاوه، نوهغه وخت یی گروهه چی په خه شی نه پوهیدلی .  
 له یو ((هونبیار)) نه یسی تپوس وکړ چی :  
 - دا غوږونه دخه له پاره به ککره بوزی راشنه شپدی ؟  
 هغه بی له خنده ورته وویل :  
 - ددی له پاره چی خو لی به سترگو راکښته نه شی .  
 بیایی ورخنی وپوښتل :  
 - پوزه دخه له پاره ده ؟  
 هونبیار ورته وویل :  
 - ددی له پاره ده چی عینکی وریانندی تینگی شی .  
 بییا پوښتونکی ورخنی دخپت په باب وپوښتل :  
 - نوداخپت دخه له پاره ده ؟

# دبریتو ویښتان



اختر گل چی تنخواه واخیستل نویه منده دمنپوی به لور وخو غید . لومړی د قصاب هتی ته ودرید :  
 - کیلو په خوه ؟  
 - ۱۲۰۰ افغانی !  
 - دخدای دپاره ! ترخدا مه نلری ؟  
 - لرو ، هغه ده چوکا ت شوی اوبه دروازه خوړند .  
 (د... غوښی کیلو . ۱۲۰۰ افغانی)

او وروړه ! په یوه کیلوکی (۵۰۰) افغانی گټه کوی ، اخر دلته ښاروا لی شته که په ؟  
 - شته خو ویده ده .  
 - نه راو یشیږی ؟  
 - نه بابا ! که دی باور نه راشی ، وگوره زه یی دبریتود ویشتانو یو و یشته شکوم .  
 ترنگ ...  
 دردی هغه لا ویده دی ، نه راو یشیږی .  
 - هو واله نه راو یشیږی .  
 اوبه اسیر تی غرد خان سره وویل نه . زحمه غو ښی په خای پتا تی اخلم . اودپتا تود خرخو لو هتی پلور روان شو ، هلته یی همدا پیښه ولیده . پتا تی پلور نکې همدا ښار وا لی دبریتو یو و یشته وشکوه ، هغه و یشنه شو ، همدا سی لوییا ، نخود ، پیاز ، صابون ... هر یوه یو ، یو و یشته تری وشکاو ، خو ښاروا لی و یشنه نه شوه .  
 خالی کشوره لالمانده دخوا هاخوا گرځیده چی سترگی یی به میوه ولگید ی د هغه نه ((موزون قسم)) تیر شو د بزازی دواکان ته ودرید بزازی یو تار و یشته په خای دو . د یشته ن دښاروا لی دبریتونه و شکول ، خو هغه په درنده خوب ویده وه .  
 اختر گل دبیر پدو لو دپاره کوم شی و نه موند خو چی سترگی یی به تر کار ی ولگید ی لرخو شا له شواو گامو نه یی لرتند کړل خو د ترخونو په اوریدو او خبرو-اترو په ترخ کی دترکاری پلورنکی دښاروا لی بریتو نه لاس کړ تر خو اختر گل ته و ښی چی ښاروا لی ویده ده ، خو ښاروا لی سردا پورته کړ او اختر گل ته یی په غومه وویل :  
 چی زور دی نه رسیږی مه یی اخله ، هغه خپله لیاوړه ترما ښا مه به زما قبولید بریتو و یشته ن و شکوی .

# دمریخ دکری مطبوعاتوته یوه کتنه

دغه اروا پوه دخپنی مایه په یوه بڼه برخه کی لیکي چی :  
 ((... انسانان په مجموع کی - په دوه ډلو ویشلای شو . لومړی ډله چی دوی خپله خوری ، خوکاز دبل کوی او دوحه ډله چی کز خپل کوی . خو دوی دبل خوری . همدا اوس داسی نښی نښانی شته چی دلومړی ډلی نسل دخنگی برمخ دوز کیدو په حال کی دی . خو دوحه ډله ورځ له ورځی دبیر پری ، که چیرته دمریخ د اوسیدونکو راشه درشه له دوی سره ډیره شوه . نوی له شکه په ددوی دغه حرص زموږ کړی ته هم سرایت زاو کړی .))  
 داو زموږ ددی گڼی د مریخ دکری مطبوعاتو ته دیوی کتنی خپرونه ، تربلی گڼی پوری مود لوی خدای (ج) له دربار خخه خوښ او خوشاله غواړو .

گرانو لوستونکو به ضرور درادیو او تلویزیسون له لاری دهیواد او نری مطبوعاتو ته دکتنی عنوانونه اوریدلی وی . خو دادی دینجاره هتی له همدی گڼی وروسته دمریخ دکری مطبوعاتو ته دیوی کتنی کلیشه دخپلو مینه والو دمالوماتو له پاره رایاسی .  
 موږ لومړی مطلب چی دمریخ دکری په یوه علمی مجله کسې په مریخی ژبه خپور شوی دی دمحترم آشپز باشی صیب په مرسته ژباړلی اوستاسی درانه خدمت ته یی وړاندی کړو .  
 دخواشینی خای دی چی د محلی نوم آشپز باشی صیب ونه شو لوستلای ، ځکه چی دخمکی په اتومو سفیر کی د کاربن دای ایکساید ، دبیرښت او دجایبیرال دککرتیا له کبله دمجلنی پشستی تکه توره اوبنتی ده . خودغه انتخاب شوی مطلب په پاره بوزی دی . یوتن مریخی ارواپوه ((زون شناس)) په خپله مقاله کی دخمکی برمن

محبیت او میننی خخه اخیستل شوی دی . خوبه دوی کی دغه صفتونه پر لږ لیدل کسیری . که څه هم عقل او شعور دواړه لری ، خو وخت ناوخت احساسات ، تشدد او وحشت د دوی په عقل غلبه مومی او د ډیسری یوی ډی خبر برسر یو د بل وینی تیوی .))

# قصه خانه خودما

# آخرد

به مجله دو ست داستانی و زیبای سپاهین! اجازه دهید بدین هیچگونه مقدمه بی شمار در جریان علت نوشتن این نامگذاری و حتی زنده گی و حالت جالب یک تن از خواهرخوانده هایم را (که حاضر نیست اسمش گرفته شود) شنیدم و تصمیم گرفتم آنرا به عنوان درد مشترک تقریباً هر دختری در همین موقعیت به آدرس صفحه تازه قصه در این مجله خود مانتیستم تا از طریق صفحات پرخواننده این مجله که بیشتر آنها را اعضای خانواده ها تشکیل میدهند به بار دیگر به این نکته تاس گرفته شود که چگونه بعضی از ناملایمات معمولی میان خانوادگی از سطح کدورتها و ماجراها بالا تر میرود. البته هیچ خانواده ای بدون جنجال های معین نیست و شاید بتوان گفت که هرکس به جای خود مجبور و هرکس به نوبه خود برحق است. اما نمیتوان همیشه چنین چیزی را درست نامید.

و اینک فرهاد مشترک من و خواهرخوانده هایم که شاید مشکل صدها هم سرنوشت دیگر ما باشد که دیگر نمیتواند خفه اش کرد:

وضع من در خانه نه تنها خوب نیست بلکه روز به روز خراب شده میرود. نمودار آخرم احترام قلبی و ظاهری زیاد قابل استم و دیگران همه را دوست دارم اما نه کسی احترام را درک میکند و نه دوستی و محبت را. اصلاً هیچکس قدر خود را نمیداند.

پدر و مادرم اکثر عادت کرده اند که باید جگر خون و شکن باشند و هر دو روز سه روز بعد اگر هیچ اتفاقی هم نیفتد یک چیزی نه یک چیزی را بهانه گرفته عصبانیت میکنند و تمام اعضای خانه را ناراحت میسازند. مثلاً پدرم مثل اینکه بیست و چهار ساعت بالایام مشکوک باشد میهرسد: او - دختر (ای چسب؟ چرا کتابهای درسی خود را نمیخوانی؟ تا که میبینت کتابهای خود و جیبی پلاستیک پوشیده دستت است. و خود را بر ناحق بازی مینویسی. به خیالم که از همی مجله خواندن و فاول خواندن تهر - نیستی؟ چرا ده غم امتحان و فاکولت نمیکنی؟ مکتبه خود خوب ده به شدنی غمگین گدی -) نتیجه همی که به فاکولت طلب نه رفتی. خوش هم آستی...

بعدون اینکه حد اقل حرف مرا گوش کند دشنامهای آبدار نارام میکند و حتی به کلی راحت شد و با ناآرامی من اعصاب خود را آرام ساخت همان جمله همیشه گوش را از سرم میگرد: آخر به خود دشمنت نیستی به خیرت گپ میزنم. و حتی که بخبر خودتان صاحب اولاد و بنیاد شدن باز میفامین که زنده گی چی غمهای داره؟

مادر هم به همین ترتیب پیش هر کس خورش و بیگانه همیشه شکایت میکند و میگردد: "دخترای ای زمانه از کار نیستن چشم مان پاره اس به بری هر گپ یک دلیل مینترا - هن و کتشان یکی - دو گفته نیستی..."

به مادرم میگویم که اصلاً گپ مابین خانه باید ده خود خانه باشد همه هر جای هر چیز گفتن خوب نیست هر چی اس بین خود - ماس و او با قهر زیاد تر جواب میدهد: "زیاد زبان نکو و مره عقل زیاد نشی. تو از به پیدا شدی، به از تسو پیدا نشدیم..."

مجبور باید حرف هایم را پیش خودم نگه دارم چون بر سر همین غمها و غمها هر خواننده هام زیاد اعتبار نیست. به گفته خوش هم آستی...

# چطور خواهد شد؟

قدیس ها وقتی هیرای کسی مخالف مسوی میدانی که چه در از راز هایت با خبر است. به مجرد پیدا شدن اندکترین اختلافی طعنه میدهند. راستی هم که گفته اند: غم تقسیم نمیشه.

مشکل موثر و راه به همه معلوم است مگر کسی از فاکولت نا وقت بهایم به خاطر برخورد های خشن بردارم که اصلاً حاضر نیست تم کله دلیل بشنود غمخ شک میفمورد.

او با وجود آنکه دو سال خوردتر از من است و سلی پارام میکند و بد و پیراه - میکند و هر غم و غصه ای که از بیرون داشته باشد و آنرا در خانه آب میکند و به اصطلاح قهر دلش را بالای من بیخ مینهد روی دیوارهای اتاقش عکس ها و پوسترهای کلانی را چسبانده است که آدم از دیدن آنها خجالت میکند اما اگر در بین کتابها و یادستکول من یک پوستکارت ساده را هم ببیند قیامت را بر سرم آورد. از کجا کدی؟ کی بریت داد؟ از کجا شد؟

نه که هیرای کسی تار میدانی؟ به میگویم که چرا یگان یگان وقت و سر طرف مسوی و خانه جارو زبر لب زیزه میکنی. شریاس

تو آبروی ما را میزانی. و به این ترتیب همه را به گرد خود جمع میکنی.

مادرم برای اینکه گپ های او را تایید و تصدیق کرده باشد داد میزند: دختر سر باید از همی صحنهای عشق و هفت بالا - نخاسته. صد دقه پایسته گتم به گپم نکتد. اینالی بگو بهای و ای ستاره سوناره رام کو... شرم نیست و حیانتس و شعور بخوره خوار خواندم اینو که غمخوار - خواندم او طو گت و شوله شد و پولسه شد و گپ معلوم نیست و خاک به سر آفتد خوار خوانده بازی و صفت بازی!

این همه سر صداها بر نامه معمولی و همیشه گی خانه باست و تا حدودی به آنها عادت کرده ام. اینکه حتی نیستی ضروریات درسی و زنده گی من بپوره نیست. به هر صورت و اینکه بهترین سلیسو، دستکول و پوت و جراب و امثال اینها را خرید و نمیتوانم و نه کسی به فکر من است هم به هر حال.

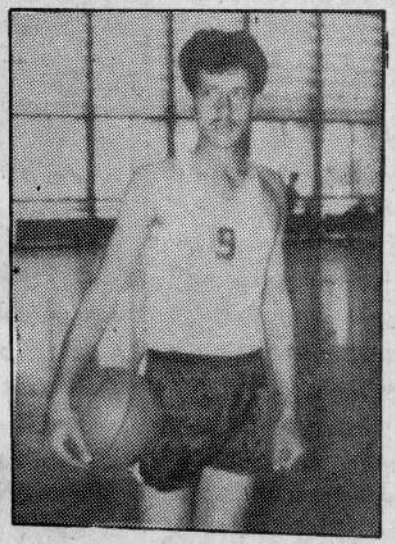
اما چیزی که مراد من حال بیفتد مسوی آزارده و آذین میکند، نسخه اخریست که برای من نوشته اند. هر چند هنوز صبحا

برایم چیزی نگفته اند اما احساس میکنم آنها برای اصلاح ساختن من تجویز نهایی شانرا گرفته اند. از قرار معلوم باید تحصیلاتم را ناتمام گذاشته و تا زود هم آنها با کسی که من آنرا نمیشناسم و بسه انتخاب دیگران است.

به گفته مادرم از قدیم الاهام در این خانه روح نبوده که دختر بگوید میگویم بسا نیگویم چون این آبرو بیزی و شیکس است. و من که در مقابل چیزی ترین - چه زها عکس العمل صحیح نشان داده نمیتوانم مابن بار با کدام زبان و چگونگی به آنها بگویم که اینجا لحظه ها و ساعت ها به بلکه زنده گی مطرح است. زنده گی آینده من و سرنوشت من.

لحظه هایکی بی دیگر من آیند و میروند و من به نقطه نامعلوم فکر میکنم که بسه روی آن علامه سواله بزرگی نقش بسته است و باید بدین این سواله ناخود آگاه صدای خود را میفهمم که از خودم میهر - سد: آخر چطور خواهد شد؟ راستی هم آینده من چطور خواهد شد؟

# دفاع و



بخه از صفحه ۶۱

خست باید به این امر ارزش قابل باشد که متضمن هر ورزشی در مسابقات اخلاق و حسن سلوک ورزشکار میباشد. زیرا در جریان مسابقات ورزشکار فوق العاده احساساتی میباشد و سعی مینماید تا خودش را موفق شود اما در بعضی علاقتی به پیروزی باید نفر طرف مقابل "حریف" را از نظر به دور نیندازد. مثلاً در ورزش باسکتبال که اساس آنرا تلتیک های چون شوت و دربیبل و ریپاند چمپ و اندام متناسب ورزشکار تشکیل میدهد. دارای جزیات و فاکت های بسیار حساس است که هراشتباه منجر به گرفتن "فول" از جانب دیگری می گردد که تکرار فول الی سه مرتبه

ورزشکار را از میدان مسابقه خارج مسازد. این نکته در ذات خود به کثرتی سالم ورزشی ورزشکاران در جریان مسابقه ارتباط میگرد. عیب الله اینقدر بوال در طول فعالیتها ی جوان ورزشی خود در بیشتر از سه صد مسابقه سهم گرفته است که در اکثر آن ها موفقیت های چشمگیری را نصیب گردیده است.

وی با خوشنودی از ریاست المپیک اسپن موضوع را ارزشمند دانست که قرار است در این اواخر بخاطر رشد و ارتقا باسکتبال و فرض فراگیری تفتیک ها و تکنیک های جدید این رشته کورس بین المللی باسکتبال تحت نظریکی از شخصان فرانسوی به رهبری - فدراسیون جهانی باسکتبال براه انداخته شود که این اقدام را کام مثبت در جهت رشد این بازی در کشور محسوب میکنم.

# تست

بچه از صفحه ۷۷

۱) شما آدمی رگه گو و صریح هستید. از اشخاص متظاهر و چاپلوس متفرقید. و تا سرحد امکان از این قبیل افراد دوری مجویید. شما دوست دارید زبان و قلب اطرافیان تان یکی باشد یا به عبارت دیگر هر چه فکر میکنید بر زبان بیاورید زیرا چنین اشخاصی از شما انتظار نخواهند داشت که مهر خاموشی بر لب بزنید و عقاید تان را بیان نکنید. شما به هیچوجه بدتان نمیاید که از ناراحتیها و مشکلات دوستان خود مطلع شوید و آنها را راهنمایی کنید. البته بدون دخالت مستقیم. ضمناً ترجیح میدید که درخواست کمک ننمایید. اطرافیان تان شما را آدمی

صدیق و قابل اطمینان میدانند.

۲) شما در بین دوستان و آشنایان تان از محبوبیت زیادی برخوردار هستید. شما خیلی خوب می دانید که با دیگران چگونه رفتار کنید و آنها را به چه صورت شفقت خود سازید. به همین جهت نیز همه مایلند با شما رابطه دوستانه برقرار سازند. و از شما - جهت سایر خور دار شوند شما از محاسن زیاد یادی برخوردار هستید که خیلی زود مورد توجه و پسند دیگران قرار میگرد. بنا بر این حق دارید که در انتخاب دوستان خود کسی مشکل پسند باشید و کسانی را انتخاب کنید که با شما توافق بیشتری داشته باشند. و لسی در عین حال شما هیچ دلتان نمیخواهد که همیشه بر تراز اطرافیان تان باشید و نظرسات تان بدون چون و چرا مورد قبول آنان

قرار بگرد. و بلکه مایلید دوستان تان گاهی هم با نظریات تان مخالفت کنند و حریف خود شان را به کرسی بنشانند.

۸) شما بسیار حساس و زود رنج هستید و بسه همین علت تا جایکه ممکن است از آدمهای چمور و پر حرارت فاصله میگیرید.

شما آرامش را دوست دارید و فقط در میان اشخاص آرام و خود دار میتوانید صفات پسر - جسته و محاسن بسیار خود را ظاهر سازید از دوستان تان انتظار دارید که آنها نیز مانند شما قابل اعتماد و ثابت قدم باشند. شما دلتان میخواهد که همیشه قبل از آشنا شدن با اشخاص جدید تا حدود زیادی از طریق فکر آنها مطلع باشید به همین سبب کمتر در جستجوی آشناینها تازه هستید و بیشتر در حد دوستان مورد علاقه خود میگردید.



# تواضع باز ...

چند سدی و تواضع فروتنی در نزد ویر ...  
 هکار میباید . اما با تاء سفک عده می  
 از جو انان ما این ورزش را به مثابه وسیله  
 بی دفاعی به شکل خشن آن مورد کار برد  
 قرار میدهند . بخاطر آنکه دانسته میشود  
 تا گوارهای ادا به نهایت نهایت التمسک  
 به پایست فدا راسخونی را ایجاد و در چوکات  
 آن جوانان را به استفاده سالم از این  
 ورزش و هنر می نمایند .

# در خانه دوست

بقیه از صفحه (۹)

و شکوه های خود را صحرای به نرورسا -  
 نده بود . \* \* \*  
 ما نیز تا آخرین لحظاتی که بجمله راهی  
 مطبوعه میشد ، چشم انتظار آن بودیم  
 تا خاطر امانت باشد بچن رادرباره -  
 مسافرتش به افغانستان از طریق نرسیم  
 ها و رسالات قلمی و یا غیر قلمی هندی  
 به دست ما بریم تا حقیقت و یاد روغ بعضی  
 زبویه ها و اقوا هائی که در این مورد هم  
 اکنون نزدی تعدادی از مردم وجود دارد  
 روشن گردد .

# مینی ژوب

بقیه از صفحه ۱۵

هدف ( نهایی ) خود برسند همه میخواستند  
 که مثابه ( تن فی کن ) باشند ( تن فی کن ) و  
 شیزه نیز انگلیسی کوشنل مانکن داشت با داشتن  
 اندام مناسب به مثابه سهول مینی ژوب در آن زمان  
 شناخته می شد . میری کوانت در آغاز سالهای ۶۰-  
 فی کی رایان وی اظهار نمود که بری من صرف  
 همچو مانکی ضرور بود که بعد از تلاش زیاد او یافتیم  
 روایت دم : مادر لایها به واتیکان شکایت نمودند  
 یکی از بزرگترین اشتباهات بشر در این است  
 که آنها معتقدند که گویا پیدا می شود هادرتیج -  
 تلاش و با هم اختراعات مودل سازهاست . هیچگاه  
 همچو مصلی واقعیت نداشته است . هر مودل (سر اسری)  
 مهارت از ایجاد گری زمان بوده و شدیدا جنبه  
 اجتماعی دارد .  
 هیچکس نتوانسته است که برنسیب های پیدایش  
 آنها را توضیح نماید .

خلاصه باید گفت که سرگردشت دامن های مینی ژوب  
 انگلیسی هیچ گونه رابطه ای درین مورد ندارد .  
 بیاد دارند که چگونه بعد از ختم جنگ دوم جهانی  
 مینی ژوب بیشتر مینی گردید و در نتیجه دوم سالهای  
 ۶۰ بالاخره از ( مینک ) زانو بالا رفت . دامن های  
 مینی به بیق دوران مبدل گشت . این دامن ها یکبار  
 دیگر استقلال زبان را در فریب نشان داد . مینی ژوب  
 حتی در زنده گی بعدی کشورها ریشه دوانید در  
 بسیاری از ارمانهای اروپایی جویسحت های در رابطه  
 ( منع ) مینی ژوب در صورت گرفت از همان آغاز تولد خود  
 مینی بیوز مندا نه کام میگذاشت در صحنه سیاسی  
 نیز به بیوزنی های دست یافت زیرا قشر جوان اروپا  
 مینی را به مثابه سهول آزاد ی های خود تلقی میکردند  
 از جمله درد سرد های مینی ژوب یکی را شکایت مادران  
 و مادر کلانهای انجده و دشیزه های که با های خوبتر  
 در جاده ها به معنای مینی گذاشتند به مرکز مینی  
 کاتولیک ها ( واتیکان ) و سازمان ملل متحد تشکیل  
 میداد کلیسا های کاتولیکی در مورد جدید ( دموت -  
 به جنجال بزرگ ) رامیدیدند و تقاضا نمودند که  
 در مین مینی ژوب حتماً یک چیزی را باید پوشید  
 ( پیدا این ) راپ های مکمل فرانسوی ارتباط مستقیم  
 با این تقاضای پدران روحانی دارد .  
 آرام آرام بعضی عادت نمودند . راهپیمایی راپ  
 مرفقانه مینی ژوب آغاز در سالهای هفتاد خاتمه یافت  
 نعل جدید به موز مینی ژوب لباس های دراز ( کشال )  
 که به ماکسی ( شهرت پیدا نمود ) انتخاب نمود مینی ارا  
 م آرام داشت از یاد ها فراموشی گردید . بالاخره در  
 اواخر دهه هشتاد آغاز دهه هشتاد و آغاز دهه  
 نود جوانان یکبار دیگر مینی ژوب شدند مینی  
 ژوب مل ۹۱ اگر چه تفاوتش با آن مینی سالهای  
 ۶۰ دارد . اما بهر صورت نمیتوانیم درباره آغاز  
 پیدا اینشان فراموشی کنیم زیرا در سرهای راکه  
 مینی در آن زمان بر وجود می آورد قابل تذکر و جالب  
 میباشد .

دست اندر کاران موداروا امروز از همه بیشتر در  
 باره لباس مینی ژوب بیشتر فکری کنند و بی دلیل  
 نیست که لباس مینی اکتره در کلکسیون لباس های  
 سال ۹۱ به مشاهده می رسد . و بدین شک مینی  
 ژوب امسال سرودها و در در سرهای طلای ۶۰ را  
 خواهید داشت اما به هر حال مینی ژوب مینی  
 ژوب است . . .

# تشتت او ...

پاتی ۲۷ م

دینتواد بیاتوبه برخه کی هم . دغه  
 تاه تیرات لیدلای شو . مونتر اوتاسو پوهنی و  
 چی پینتواد بیات تن هغسی زبوی او هنری  
 فنانلری دینتواد بیاتوبیاد پینتواد فرهنگیا نو  
 دیاره . یوآخی سر به چینه فارسی  
 اد بیات دهر اوطبیمی ده چی دافارسی  
 اد بیات دهر لوری نه چی وی به پینتواد  
 اد بیاتوبانندی خیل تاه تیرات گزاروی چی  
 د نغد به بلبکی هم دغه خبره صدق کوی .  
 - تاسو مخکی وویل چی دینتواد بیاتواد  
 د نغد به برخه کی خینی کارونه سرته ورسیدل  
 اپابه مشخصه توکه ویلای شی چی . کوم  
 کارارد چاله خوا ؟  
 به دغه برخه کی باید وایم چی کومه شخص

منظم اوسپستتاتیک اثر نلرو . فقط  
 دی مورد کی یولی مقالی دیاملری در دی  
 مثلا . داستاد تر ی مینی مقالی چی  
 پخوانر شوی دی . یاد سعدالد چی  
 پشون چی دمحاصر شمر بانندی بی - یه  
 رساله لیکل وه اورد هغوی نه وروست  
 داستاد روی کارونه دیوید باملری در دی  
 چی د هغوی د ( ادبی خیری ) اش  
 یوه بنه نمونه ده برسیره پرهغه داستاد  
 روی نقدونه مقالی به شکل تخمینشرو  
 کی خنباره کیزی .

ترکومه عا به بیوری چی مونتر اوتاسو  
 شاهد یو . زونیز فرهنگ محیط به یوه  
 تشتت کی گوردی . دلته لولی جورول صف  
 ارای بیول ته به نفرت سره کهل . اد بی  
 مسئولیته خبری اوقضارت کول . یوه و ل  
 عادت کرخیدل دی تاسو دافغانستان  
 د لیکوال دایمن دیو سهول بصفقت  
 ویلای شی چی ولی ؟

دیوه بنکاره خبره ده چی دغه حالت  
 زونیز دتولنی برکامل محیط بانندی حاکم  
 دی . یعنی دچی دغه تشتت او بیولالی  
 زونیز دتولنی گرده محیطونه ترخیل شوم  
 سهول لاندی نیولی دی . اود سیاست  
 مرصه خو هنج دیاده ونی در نه دی . نر  
 دلته هره رخ به لری کویواسلوکونیواتمانان  
 نقل کیزی اودغه عمل به خبله دتولنی به  
 سایدکولوی بانندی جویسه افغیزی لری . الب  
 داد جنگ لوج او برهند تاه تیرات دی چی  
 زونیز تولنه ورسره لاسرا وگریوان ده .  
 - دمخکی خبری به نظر کی نیولو سره  
 دینتواد بیاتونغد اونه کلیت کی زونیز داد بی  
 نقد . لاره کوی خواته می ؟

زما به نظر دغد لیکولایاره یوه علمی اوفرهنگی  
 سویه لازمه ده . مونتر باید کوشین وکر وچن  
 زونیز به فرهنگیانکی دغه سویه ایجاد شی  
 یعنی هم د نغد اویدلو سویه اوهم د نغد  
 د لیکلو سویه له بده مرفه لینی چی د نغد به  
 برخه کی رایی . لکه دشخصیتونو شیکا وی  
 اهات . تحقیر اوداسی نوری نامورده خبری  
 باید وویاو . چه دایاد داشتونه . نقد نه  
 دی . بلکه د نغد ضد یو عمل دی . اوخینی  
 وخت هم به وولیکوکی داسی میالغسی  
 اوغراق اسیز خبری یوچا - بل چاته ک نسبت  
 ورتول کیزی چی هنج سلم عقل وریاندی  
 باورنشی کولای مایه یوه محفل کی واریده چی  
 به پینتواد بیاتوکی دتولستی اود چنگیمل  
 ایتماترف به سویه ک آثار موجود وی . ترکومه  
 های به بیوری چی زه دینتواد بیاتوسره بیژنده  
 لرم . داخبره مطلق دملی او نه ده . لکه  
 چی زونیز دینتواد داستانی اد بیات د پسر  
 جوان دی . لاتراومه به دغه باب کسی  
 خروگامونه اوجت شوی دی .

اوکه زونیز لیکوالان دغی خبری ته پیام  
 وروانه روی اونه خیلو لیکواتاروکی لسه  
 بصیوت نه کاروانخلی . نوریه نابینایی کسی  
 ته کوم شی ویتراونه کوم نحای ته رسین و لکه  
 رحمان بابا چی وای  
 به دکان دنا بیاتواد جوهریانو  
 خرهمره لعل وگوهر . در یار میون دی

شرایط اعضای کانگرس بود. هدف رئیس جمهور نداشتن دست آوردن دل هواخواهانش بود. حدود تهیه آمیز برای تفکر تازه در سال ۱۹۹۰ مالکیت واقعی کانگرس توسط گروههای دیگر است.

خوشبختانه هنگامیکه ایشیا فقط ترسناک و بیکیافته معلوم میشوند سیستم امر یکایسی میتواند زلزله های سیاسی را از پائین ایجاد کنند و یا اینکه برخلاف کاندید های پیش یورش ببرد.

مگر برعکس چنین است که آیا در سالهای نود ما اینقدر خوشبخت خواهیم بود؟

سایه

بقیه از صفحه ۲۹ بود و بخصوص به بعد از مرگ پدرم او بیشتر به خود صلاحیت میداد. بازی مادر را از خانه کشید.

و از این سرگردانی هر سال چهار سالگی گذشت که من مادر شدیم دخترم بنوشه در قلمرو پرازمهرامس و وحشت خانه مادر پس گذاشت با بار نوزادار پس گریستم که به نوزد بقیانند تا مرا لت و کوب نکند جایی را نگرفت به مادرم گفتم پلاطم را از نوزد بگیرد و مادرم از شرم زمانه یاد میکرد میگفت تو تحمل کن.

یکبار وقتی بنوشه یکساله شده بود. خانه را ترک گفتم تمام زنجیرم را بردم به اداره پولیس و قصه کردم آنها بانصاح پدرانه شان از من خواستند که دو باره برگردم به خانه ام. یکبار دیگر خواستم بروم زنده گی را با نوزد به امتحان بگیرم اما میدادم که با رفتن دوباره به خانه نوزد به جر برآمدم از خانه آنقدر لت و کوبم کند که....

تمام ناتوانیها و زنا تمام تمام هستی ام عیارت بودند از کتا رجاده می کاههای زیاد در آن میگذشتند میگردم سیستم تمام هستی ام را میدیدم که چون قطره های اشکهایم به زمین خالک میرفتند. حالا میدانم که برای آدمی ساده و بیایله و نا آشنا می چون من در این شهر جایی برای زنده گی

من حسی بنوشه ام را نتوانسته بودم با خودم بیازم دیگر میاوردم به کجا؟

شاید در کمتر از ساعتی که گریسته بودم چتر اندام کسی بر سرم سایه افکند با نرحم بر رسید ((چشمه؟؟)) و با اختصاص سر گذشتم را برش گفتم. باز با ترحم گفتم: (حالی دکه فایده ندهد کس را برای گرفتن طلاق از شوهرت کمک میکند اگر در جاده ها بسای نی باز گریه میکند بی درخانه من جایی برای زنده گی کردن تو است.

اوراست میگفت در خانه نه. شش برایم جایی بود، رنتم و با و با خانوادهاش هم نفسی ندم او خودش را زیبا معرفی کرد. شوهرش تاجر بود و دخترهاش نیز با او زنده گی میکردند و یک پسر هم داشت. آنجا در خانه شان چهار ماه گذشتانم. زیبا پیوسته به من وعده میداد که ترا با پسرم نکاح میکنم و بسا خود به خارج میبرم.

درمن دو انگیزه برای بودن در خانه زیبا پدید آمده بود او را انگیزه ترس از دوباره به بند نوزد افتادن و دوم انگیزه گرفتن انتقام از ازارها.

چگونگی زنده گی ام. من هرگز حاضر به فحشا نبودم اما چه میدانستم که در آن خانه رسم چنین بود. یگروز زیبا برایم گفت که استنباط کرد که از جمله دوستانم است با تو خلوت میکند هوشت با شد که سر کشتی نکتی. برای مدتی به اندازه عمر یک صبح کاذب حیرت زده به چشمهایش دیدم به چشمهای بیگانه برایم گریسته بودند. به انگلستان خشکش نگریدم. انگلستانیکه روز بی کسی ام نوازشم کرده بود و راه که چه بی باوری می بر من هجوم آورد. این دنیا چه بی ثبات است و ایمن آدمها چه دکانداران ناآشنایی بازاریش. من آنقدر حیرت زده شده بودم که سکوت حیرتم را زیبا رضایت فکر کرد.

من از آن یکس نسرین شده بودم آنجا حکومت زیبا مرا چون بازیچه کو کشیده به میدان فساد کشاند. همین همیشه در خانه قید میبودم

حق بیرون شدن ندا شتم جز زمانی که خریدارم میامدند و شبی میبیدندم و دوباره میاوردند.

یگروز اتفاق خوشایندی برایم پیش آمد. پولیس مرا دستگیر کرد میخواستم بعد از دستگیر شدن زنده گی ام را و هویت زیا را افشا کنم درضا که او خود را عقب میله های زندان رسانده گفت: (تو نیتانی که من در زندان هم نفرادم اگر نام اصلیات را بگوئی و یا بگوئی که من قیمت کرده ام در همینجا میکشمت و اگر بگوئی که نامت نسرین است و عروسم استی، ترا خود به قضات آزاد میکنم و به پسرم نکاح کرده به خارج روانت میکنم.

زنده گی برایم عجیب معنایی پیدا کرده بود به هر دروازه ای که پناه میبردم دروازه دخولی محبس عمرم بود به هر دریچه یکه رو بروم به محبس عمرم باز میشد. و این بار نیز در استناد دروغ بودم بنام نسرین عروس زیا خود را معرفی کردم و پس از آزادی پولیس مراود - باره تسلیم (خشویم) زیبا کرد.

من بودم و وظایف مربوط به من. در آن خانه مرد ترو - تمندی راه یافته بود او هر باریکه میامد مرا دریدل پنجاه هزار افغانی به خانه اش میبرد پس از آنکه کام دل میگردفت دوباره مرا تسلیم مالکم زیبا میکرد باز هم در یافت که فریب زیا را خودم ام باز وعده دروغ داده بود. نی مرا به پسر خود نکاح کرد و نی به خانم برود من سرگردان جاده یاس در اوخا م رفتن بی برگشت. یکبار دیگر برای نجات از خانه زیبا داره مرکزی پولیس مراجعه کردم. تمام آنچه را که بر سرم گذشت بود به آنها گفتم که شوهرم کی است گفتم که چرا از خانه اش فرار کردم. گفتم که چگونگی فریب زیا را خودم گفتم که دهر شب به کرایه دادن. پنجاه هزار افغانی میگردفتند و گفتم که یکبار که قبلا بندی شده بودم نظر به تهدید زیا نام هویتم را غلط معرفی کرده بودم هه آنچه را که لازم بود گفتم. اداره پولیس موافقت نکرد که

زینارا دستگیر کنند و اینک من در این زندان انتظار محکام استم. من به چشمهای بی اشک نادیده عمیق میشوم در آنجا بی باوری موج میزند، وقتی به قصه اش و به تباهاش گوش میدادم دل به اوسوخت به نامش سوخت را ستنش نادیده نامیست که از سالیها با من بیوند عشقی داشته و مظهر عشق بوده و اما دریغ که نسرین شده. برسیسم: (چرا آنروز که دختر وشوهرت آمدن بسیار بی تفاوت بودی و تا وقتیکه بنوشه را به آغوش نگرفته بودی اصلا مادرش معلوم نمیشد.) (من میدانم و میدانستم که به آغوش گرفتن طفلی که یکنیم سال از من دور بود، مرا دوباره معاد میساخت. درمن عاطفه پس زده شده ام رادو - باره زنده میکرد و آنگاه من زیبون تر از آن میشدم که بودم. من نمیتوانم از گفتم نام بی حیجان باقی بمانم. اوراست میگفت. اونیتواند با گذشته اش با گذشته ما - جرایش و ادعای بگوید، آنهم به گذشته به انتقام نرسیده. اش.

درمن باز هم ترس همیشه زنده میشود ترس اینکه نشود در این زندان آباد، نادیده راه با حلقوم های دیگر نفاذ بیزند، نشود او را سال آینده بار دیگر با جریم سنگین تر بندی کنند.

امروز نوزد است با آغاز سال ۱۳۷۰. قصه انجام نشده نادیده را ختم کردم. این قصه انجام نشده است، عمرش از ما قبل تر آغاز شده و بعد تر از ما ادامه خواهد داشت برای این قصه هرگز امروز نوزد نیوده.

کی میداند بازنده نوزد بعد بنوشه در زندان موقعیت نوزد را جشن خواهد گرفت. نت در زندان در بیمارستان؟ در دانشگاه؟ یا کند که در کدام زوسیبا نه؟! و یاد دختر که همسایه نوزد که حالا زنش شده جی خواهد شد؟! و اما نادیده سایه ایست از زیبا. اوسایه همه زشتی های خلقت است. در این سایه گاه دود مخدر و گاه گند لخته های خون مسلول بیداد میکند.

فایده ای از این است

را فراموش کن

از این است

بهرتر جمعی که برای مرا در تاریخ نگار



فرهنگستان زینیت



# برای شما فال دیده ایم



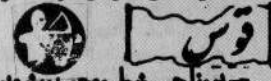
## میزان

چیزی که موجب ناراحتی شما می‌گردد ممکن است آن پدیده برای دوستان شما نیز مشکلات را بوجود بیاورد. کسی را که دوست دارید به صادقانه همراهی کنید. نامه بی به شما می‌رسد که ارزش خاص خواهد داشت دعوت دوستان خویش را با کمال بهد برید.



## عقرب

شما با حرف‌های کوچک دوستان خود پیش را ناراحت می‌سازید وقت که بدهنده کی کار یک روز نیست بلکه کار یک عمر است باید روحیه زنده‌گی را یاد بگیرید از افشای اسرار خود غمیده و دستان خویش خود داری کنید.



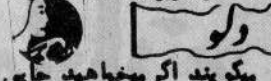
## کوس

سرد مزاجی شما موجب می‌شود تا دوستان صمیمی کم داشته باشید. ملاقات مهمی در پیش دارید که اگر بخواهید می‌توانید از آن به خوبی بهره‌جوید در خوردن غذا های پروتئین دار کمی خود را باغذای خانوادگی تان واری صمیمانه نمایید.



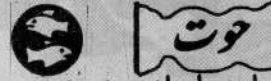
## جدی

در وجود شما نشانه‌های زیاد صمیمیت وجود دارد اما شما قادر نیستید آنرا اضافه بدهید بهترین است کارهایی را انجام بدهید که مورد علاقه تان است استعداد خوبی دارید باید آنرا پرورش دهید.



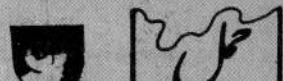
## دلو

می‌کنند اگر میخواهید جایی را خسراب سازید کار را به اهل آن بسپارید که شش کند از خانه و ادا ره کار را به مسوولین آگاه بسپارید. ناراحتی‌های شما موجب می‌شود که بسیاری از کارهای خوب نیز خراب شوند به صحت خویش توجه کنید.



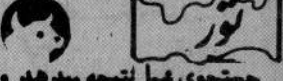
## حوت

امید وار باشید خبر خوشی به شما می‌رسد که به دنبال آن در زندگی تان تغییرات زیادی پیدا خواهد آمد که از عجله در اجرای کارها صرف نظر کنید محتاط باشید که اگر عیسی به سراغ تان آمد چنانچه و بخت بزرگ را به شما می‌آورد.



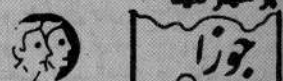
## عمل

احساسات خویش را در کنترل خود داشته باشید. بهر حال دو ست شما موجب می‌گردد تا شما حقایق تلخ زندگی را خجسته‌تر لمس کنید از صحت تان مواظبت کنید. نامه بی به شما می‌رسد که خیلی خوشحال تان می‌سازد.



## جوس

جستجوی شما نتیجه می‌دهد و شما به زودی به یک آرزوی بزرگ خود نایل می‌شوید. آرامش فکری خود را تا بین کنید و از صمیمیت و ناراحتی که موجب ناتوانی شما می‌گردد بهر هیچز کنید.



## جوزا

وسوسه‌های دل انگیزی شما را مشغول می‌سازد. تصمیم بگیرید که آیا می‌توانید او را داشته باشید یا نه. به خاطر آنچه از دست رفته هیچ کوشش نتیجه نمی‌دهد خود دار باشید.



## سرطان

کسانی که شمارا تشویق می‌نمایند ممکن است نیت نیک داشته باشند اما ضرورت نیست شما توانایی تشخیص خود را بر اساس آرزوهای بی دیگران محاسبه کنید. به صحت تان توجه داشته باشید. حادثه مهمی برایتان اتفاق می‌افتد که شایان اهمیت است.



## اسد

او را از خود برانند سعی کنید با همبازی در قلب‌ها جا باز کنید. می‌گویند هر کس به اندازه امیدش زنده است شما قادر هستید بر مشکلات غلبه کنید حسود نباشید.



## سنبله

خوشبختی چیزی نیست که آنرا از بازار خریداری کنید بلکه خوشبختی همیشه با شماست فقط آنرا بشناسید و از آن استفاده کنید در رخ کردن پول و معیاری داشته باشید در غیر آن مشکلات اقتصادی شما را اندوهگین خواهد ساخت.



و آنها این کمک را با کمال میل بهد برند. (۴) شما وقتی خوشحال می‌شوید که بتوانید اشخاص را با یکدیگر آشنا سازید و بانسی یعنی اساس گذار دوستی‌های تازه گردید. شما دوست ندارید که اطرافیان تان احساس کسالت و ناراحتی بکنند. ضنا خوب می‌دهد. نهد که چگونه جمعی را با صحبت‌های جا لب و متوج خود سرگرم سازید. شما آدمی های انعطاف پذیر را بر آدم‌های کله‌فنق و تک‌رو ترجیح می‌دهید. البته از هر کس انتظار دارید که برای خود شخصیت جداگانه داشته باشد ولی از تمصب بهجا و یکدندگی رضایت کامل می‌کنید که اطرافیان تان بایکدیگر دارای روابط حسنه باشند. و در تفاهم کامل بسر برند.

(۵) شما آدمی پر تحرک و شاد هستید و همیشه برای پذیرفتن عقاید خوب و نظریات مثبت دیگران آماده‌اید. شما خیلی خوب می‌توانید اطرافیان تان را درک کنید و به ندرت از کسی دلگیر و یا احیاناً غشگین می‌شوید شما دلتان میخواهد در آن چه در اطراف تان میگذرد سهم بگیرید. اگر کسی بخواد در جلب محبوبیت دوستان تان از شما پیشگی بگیرد شما با خوشرویی و بزرگواری هر چه تمام تر راه را برای او می‌گشایید زیرا میدانید که خودتان هم در مواردی مشابه به گذشته دیگران نیاز پیدا خواهید کرد. با وجود این هرگز مایل نیستید با آدم‌های بی‌حوصله و کسل سروکار داشته باشید زیرا خودتان آدمی پر حرارت و ماجرا جو هستید. (۷۱) بهمه در صفحه

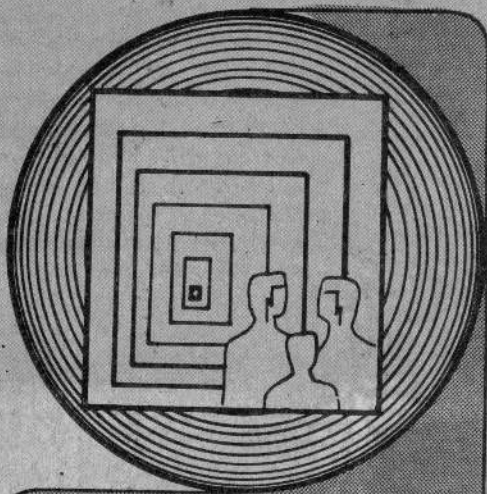


باز کنند جا می‌خورید به اصطلاح میدان را ترک می‌کنید با وجود این هرگز مایل نیستید برای همیشه در پست صحنه بمانید. شما آدمی متکی به نفس هستید ولی قاطعیتی را که لازمه درخشیدن است ندارید. سعی می‌کنید دوستان تان را حتی المقدور از میان کسانی انتخاب کنید که با شما هم فکر و هم عقیده باشند. چه شما فقط در صورتی عقاید و خواسته‌های خود را بیان می‌کنید که مطمئن باشید اطرافیان تان شمارا درک می‌کنند. شما فقط یک توجیه سطحی از خود ستان خود نمی‌خواهید بلکه به هیفکری و همدردی احتیاج دارید. به همین جهت ترجیح می‌دهید تنها باشید ولی با اشخاص کم توجه و متظاهر معاشرت نکنید.

(۳) شما آدمی راستگو و منطقی هستید و خیلی زود با اشخاص دیگر رابطه برقرار می‌کنید. شما خودتان به خوبی میدانید که در صحنه‌ری از موارد نمیتوانید خود دار باشید و پیش از حد در کار دیگران دخالت می‌کنید. گاه اتفاق می‌افتد که یک دوست مورد اعتماد با وجود تمام کارهایی که برایش کرده‌اید و زحماتی که متحمل شده‌اید باین توافقی شمارا ترک می‌کند. این تنها چیز است که شمارا سخت آزرده و غمگین می‌سازد. شما آدمی خیر خواه هستید و مدام دلتان میخواهد که از مشکلات اطرافیان تان بکشاید و این تمایل بقدریست که اکثر فراموش می‌کنید از درجه چشم اطرافیان تان به کارهای خود بنگرید. شما مایلید در میان اشخاصی باشید که بتوانند به آنها کمک کنید.



# روانشناسی



تصویر مورد علاقه خویش را انتخاب کنید و بخوانید که چگونه هستید

شما در این جا تصویر هفت زن مشهور را مشاهده می‌کنید که توسط "پاپلیکا سو" مشهورترین نقاش قرن بیستم کشیده شده است.

چند لحظه با دقت به این تصاویر نگاه کنید و بعد بگویید که اگر امکان داشت دلتان میخواست با کدام یک از این زنان آشنا شوید؟

اکنون شماره تصویر مورد نظر را به خاطر بسپارید و پاسخ خود را تحت همان شماره مطالعه کنید.

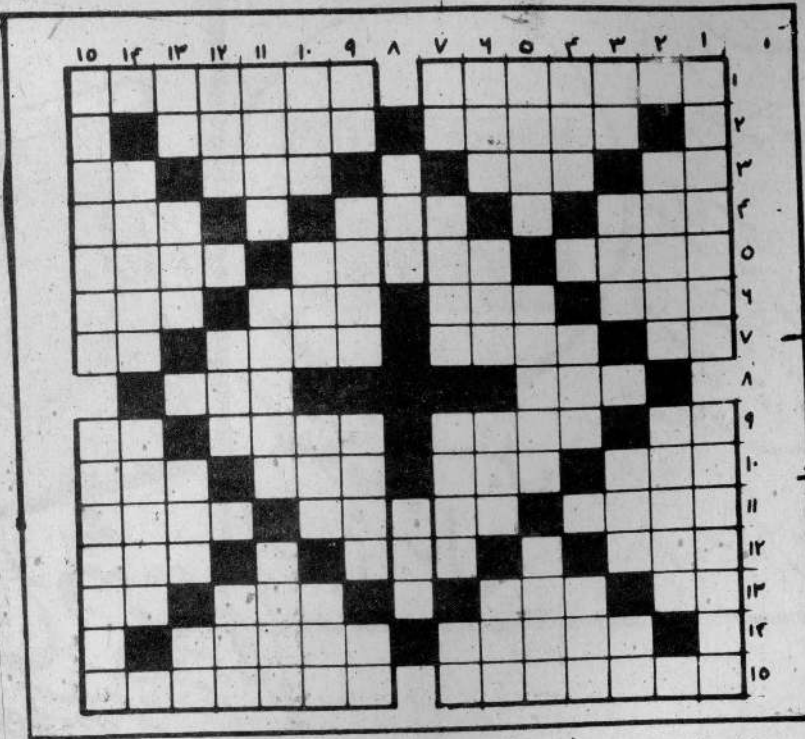
(۱) شما آدمی صبور هستید و بتوانید ساعت‌ها با توجه کامل به درد دل اطرافیان گوش کنید. برای شما بهر چیزی از دران سهلتی از این است که خودتان مجبور شوید وظیفه رهبری را به عهده بگیرید و همیشه منتظر می‌شوید تا دیگران کاری را شروع کنند. شما اشخاص متکی به نفس و قاطع و جسور را تحسین می‌کنید و گاه به آنها حسد می‌ورزید. اگر بکنفر مورد علاقه شما باشد و مقابلت با شما توجه داشته باشد. هرگز خطاهای او را به رخ نمی‌کشید. به طور کلی شما خیلی خوب می‌توانید خودتان را با دیگران تطبیق دهید و هرگز از کسی انتظار ندارید که تحت نفوذ شما در آید و بر طبق عقاید و خواسته‌های شما رفتار کند. به همین علت دوستان بسیاری دارید و در میان اطرافیان تان از محبوبیت زیادی برخوردار هستید.

(۲) شما خیلی زود در برابر کسانی که سعی دارند با سرو صداهای برای خود



# حل کننده گان

منوه بمسعود محصل پوهنځي حقوقي، سيمين لمر از اخير پوهنتون، علي محمد احمد يار محصل پوليټيخنيك كابل، ك ه ه فارغ لېسه عاليه د رات، سهېلا محصل پوهنځي فارمسي، جنېب الله سعادت يار فارغ لېسه، هنگا به مجروح افسون، تور پيكي اسدي اولهه برېم، آگنسي هېره محصل لېسه نـ وان خير خانه، محمد طاهر مزدي از شوراي شهر كابل حزب وطن، آذرخش مستور محصل طب معالجي كابل، زبد صالح، كاره سلجوقي اولهه استقلال، محمد فهم مېهنار و فريخه مېهنار از د ه پوري كابل، محمود از كارته پروان، حوا احمدزي اولهه زرخونه، منوه ثنا محصل لېسه نسوان خير خانه، دېسا اثر محصل پوهنځي زراعت، ح اصل حيدري از ولايت بدخشان، سعاد احمد شاه جعفري محصل پوهنځي زراعت، محمد فهم مېهنار از بزار شريف، آذرخش از پوهنځي طب عاليه اكبري كارمند وزارت عدليه، مرگان سهايي اولهه برېم، شگوه رحيم اولهه ايوا لقاسم فردوسي، سوزنل محمد طاهر عز پزي، فرزانه فايقي اولهه ملاي، زوسه ناصري از پخوان، عبدالصوور، نايجه افندي اولهه پوري، سان، وحيد ه اكبري، زېلا نوري فارغ لېسه برېم، سعد به احمد شاه جعفري، هارون پوپل زلفيه پوپل و زرفشان پوپل از شاه شهيد (ع)، تور پيكي اسدي، محمد فهم مېهنار و زېلا نوري به اساس فرقه مستشرق جايزه شناخته شدند، خواهشمندم به دفتر مجلتي شريف محمد فهم مېهنار و زېلا نوري به اساس فرقه مستشرق جايزه شناخته شدند، خواهشمندم به دفتر مجلتي شريف آورد ه جايزه شانرا تسليم شويده.



۱۵- ناز برورده - کسی که ترور می کند

- لطفاً برای ما بنویسید که:
- ۱) محاصره تاریخی شهر (تروا) چند سال طول کشید؟
  - ۲) اهرام مصر چند سال پیش ساخته شده است؟
  - ۳) چزانو ک کاردهای قد افسوری کسر داشت؟
  - ۴) "کاره آهنگر" که بود؟

برای حل کننده گان جایزه های ذیل در نظر است.  
 دو کتابچه پسرانند از دافغانستان بانگه  
 دو کتابچه پسرانند از بانگه ملی افغان  
 يك پوئل شامپوي فاملي تخمه فروشا همسزگره افغان

لطفاً این قول را تکمیل نموده و بگو.  
 کجک که شاعر آن کوست؟  
 شکستن  
 چشم را خیره کند پرتو زیبای تو  
 من و از دورتاشای تا شای تو

- مغنی:
- ۱- آماده گی، توانایی داشتن
  - ۲- کاری- از شهر های مذهبی در اروپا.
  - ۳- یکی از سینما ها- یکی از ادیان.
  - ۴- از فلزات - سوگند از حروف است و در ضمن از خوردنی ها - حیوان ریشدار.
  - ۵- فلزی که در صنعت مصرف زیاد دارد، خزانه سیم و زر - عدل و انصاف.
  - ۶- چندی قبل آتش جنگ در آنجا شعله ور بود - صحرا در پشتو - نوعی موز.
  - ۷- رفیق و همدم - لباس ماهی - سود است و نفع پول - قسمتی از با.
  - ۸- جایگاه بوسه - سحر و افسون - بریم - ماه کوچک.
  - ۹- کیش و مذهب - نلک و بند.
  - ۱۰- به پشتو - استوار و با بر جا - وقت و هنگام - سنان و پوشیده - اصطلاحی.
  - ۱۱- گروه بسیار فرا گیرنده تر - کله ایست به معنی ولی - حافظه و ذهن - نوعی خزانه گزنده.
  - ۱۲- کشتی باز - اصیل و پاک بزراد بودن - فابریکه نان بزی است و معنی گدام.
  - ۱۳- دویایی است در مصر - دریای سرحدی کشور ما ولی سرچینه - کوروتاریک.
  - ۱۴- بوم (در پشتو) - جور و ظلم - بر پشت حیوان گذارند - آلات موسیقی.
  - ۱۵- دستگاه ساختمانی مشهور



# سازگاری

# پرسش ها

بخه از صفحه (۱۶)

# جایان سرزمین

دیگر دوره کم محلی به غریبی ها الزام می بایستی به پای برسد و

- یست - در چشم قرار دارد.
- ۱۵- مرضی است - بایباری عمومی:
  - ۱- فرزند قربانی بیضمر - بیسان مشترک المنافع.
  - ۲- از قهرمانان شاهنامه - کسی را چیزی آموختن.
  - ۳- حرف فاصله - آتش دارایی و ملکیت - صتم.
  - ۴- از تراوش پوست بدن پدید آید - از حروف الفباء - از مجالس بزرگان.
  - ۵- به اصطلاح عوام کینه و بی مصرف - نوشتابه گنبد - جمعیت.
  - ۶- واحدی در برق - راهنما ست وهم شهر را گویند - از مالک عربی - نصف آواز بشک.
  - ۷- خرس - موزلف را گویند - از درختان بی بر - بلی به انگلیسی.
  - ۸- کوتاه به پشتو - آرزو.
  - ۹- تمجب - خوراکی که روزانه به مقدار معین بکسی دهند - نیکو و خوب رو - من و شما.
  - ۱۰- شیر به عربی - از رنگهاست - در شطرنج دهند - بجای شاه نشه استفاده می کند.
  - ۱۱- نوعی رقص اما واژگون - جمع مدد - خوروش.
  - ۱۲- اسب و شیر دارند - حرف تصدیق - تاب و توان.
  - ۱۳- زیاد نیست - وسیله برای اعدام - شخص فوت شده - از حروف انگلیسی.
  - ۱۴- چشم یار راه به آن تشبیه کرده اند - برخوردارند.

هنگام جاپانی هادر صحنه سیاسی سال ۱۹۰۰ نمایانگر ضعف تجربی آنان بود حس سلطه طلبی آنها نیز به هیچ وجه مورد پذیرش قدرتهای غربی واقع نشد زیرا عربی ها از این برتری احساس خطر کردند.

با گذشت سالها جاپان به قدرتی امپریالیستی بدل شد جاپان حوزه نفوذ خود را تا یوان، منچوری و حتی تا چین گسترش داد تا جایی که این قدرت آسیایی خود را روی روی غربی ها می دید.

بعد از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده عمیقاً در این فکر بود که تاخیراتی در این کشور از خود بجای گذارد. یعنی ساختاری دموکراتیک باسیستم نوین که فورمولش را آنها طراحی کرده باشند و از این طریق بود که امریکایی ها به فکر پرورش اقتصاد جاپان افتادند تا سنی نفوذ

مردم آن کشور در کنار حفظ فرهنگ خود مجبور بودند تا واقعیات اساسی در اقتصاد و صنعت را بپذیرا باشند در این دوره جاپانی ها با تغییر و تحول در مسایل اقتصادی، آموزشی و سیاسی غرب، خود را با آن وفق دادند اما کمتر از چار دهه بعد جاپانی ها خود را در گیر با قوای روسی دیدند و بعد از آن بود که این کشور عملاً تبدیل به یکی از قطبهای قدرت دنیا گردید. ولی جاپانی ها با تمامی واقعیات موجود قدرتی مشابه دیگر قدرتها نبودند و حتی بعد از جنگ جهانی اول آنان از پذیرش عهدنامه ورسای امتناع ورزیدند بعلاوه جاپانی ها به واسطه علم سازش با فرهنگ غربی، و حفظ آداب و رسوم سنتی خود و در نهایت با ادامه این راه تبدیل به ملتی یا خصوصیات ویژه شده نه به سیستم های امروزی صناد های بسیاری دارد. تاخت و تاز نا سا

بوده است. اما مردم این کشور هرگز دست از تلاش و پشتکار بی وقفه خود برنداشته و با برنامه ریزی دقیق خود همراه با کار طاقت فرسا تبدیل به ملتی خوشبخت شده اند.

بدون تردید کالا های جاپانی در دنیا از بهترین ها محسوب می شود و این کشور با داشتن ۲۶٪ از کل جمعیت دنیا به تنهایی ۱۰٪ از محصولات کره خاکی را تولید می کند و امروزه تولیدات کارخانه های جاپان برای دیگر مردم کشور ها راحتی و رفاه بالنسبه کاملی را به ارمغان آورده است.

هم اکنون ۲۰ بانک از ۵۰ بانک معروف دنیا در تملک جاپانی هاست از این تعداد ۴ بانک درجه اول نیز از آن مردم و کشور جاپان می باشد و بطور تخمین می شو که تا سال ۱۹۹۵ سرمایه های جاپان به ۵۰۰

بوجود آورده باشند اما اینکه این قضیه و طراحی آن به کجا انجامید بحث دیگری می طلبد، به هر حال جاپانی ها هرگز میناتور امریکایی نگشتند و با تکیه بر اعتماد به نفس تبدیل به معلمی ورزیده شدند!

**شورگتهای جاپانی:**

محدود افرادی قادر بودند تا این تصور را داشته باشند که جاپان درهم شکسته سال ۱۹۴۵ بار دیگر بتواند تبدیل به یک قدرت اقتصادی شود. ملتی که بعد از آن بیباران اتسی معروف و از دست دادن نیرو های نظامی کار آمد می رفت تا امید به سازنده گی را کاملاً از خاطر بسپرد ولی تا می مضلالت به همین اندک خلاصه نمی شد. یکی از مضلالت حاکم بر آن کشور کمبود موانع مدنی است این مشکل همواره با آنان همراه

بیلیون دلار بالغ گرد و از طرفی این سرمایه عظیم وظایف این کشور را به مراتب خطیر تر از سابق نموده و خواه ناخواه آنان به رهبری اقتصادی آینده دنیا انتخاب خواهند شد و با حداقل اینکه قسمت معظم مسایل اقتصادی دنیا ادر آینده بر دوش جاپانی ها خواهد بود. از طرفی همچنانکه قدرت اقتصادی جاپان روبه پیشرفت می رود، دولت و مردم این کشور با واقعیاتی تازه روبرو می گردند و حالا زمان آن فرا رسیده که جاپانی ها به تحلیل و ارزیابی دیگر ملل دنیا بپردازند و در نهایت به مسوولیت های جدید خود بیشتر واقف شوند این بدان مناسبت که دیگر گوشه گیری مردم آن کشور به پایان رسیده و آنها می بایستی تلفیقی نوین از مسایل اقتصادی را در کنار (اورا) به همراه داشته باشند.

دو سه موسم سال گلبار  
 تان بهمنه عمر بهت کرده  
 مرتلا نید  
 گلدرت عدوس خنچه دکتر نوآ  
 هر مطاقت زوق خوشما  
 آدرس: چادر اهر طرغ بدخاخ



گل فروش سنبیل  
 گل فروش سال



# عینک فروش

اگر میخواهید عینک طبی مناسب بخرید عینک فروش سال  
 ۲۵ ساله دارد مرا جویا سید عینک فروش سال  
 شایسته ترین عینک ها طبر را از مشهورترین کشورها جهان  
 وارد و باز فروش نیازمند در عینک فروش سال  
 آدرس: متصل عمارت ۱۴ منزل سنبیل پامیر

# دستورات محبت



بنام خداوندی که در هر نفسی از ما را در محبت برقرار  
 نماید و در هر نفسی از محبت ما را در محبت برقرار  
 نماید و در هر نفسی از محبت ما را در محبت برقرار  
 نماید و در هر نفسی از محبت ما را در محبت برقرار  
 آدرس: حصار اول حصار مینو عمارت سنبیل  
 آدرس: حصار اول حصار مینو عمارت سنبیل

# رستوران ذنبق طلایی

فضای آرام با موسیقی شاد و بهترین موقعیت رستوران ذنبق طلایی همیشه در خانه  
 باقی خواهد ماند. غذاهای لذیذ از گوشت گوسفند و مرغ را در سالون زیبایی  
 این رستوران که از ساعت ۸ صبح تا ۸ شب آماده خدمت است صرف نمایید. رستوران ذنبق طلایی  
 مجال عروسی شیرخوری و دعوتها هموطنان مسلمان اهل هنود را با شرایط سهل و اقتصادی پذیرد  
 بکوشید وقت را قبلاً ریزوف نمایید.

آدرس :- رستوران ذنبق طلایی عقب اکادمی علوم مرکز وزیر اکبر خان رو به درخت المانج

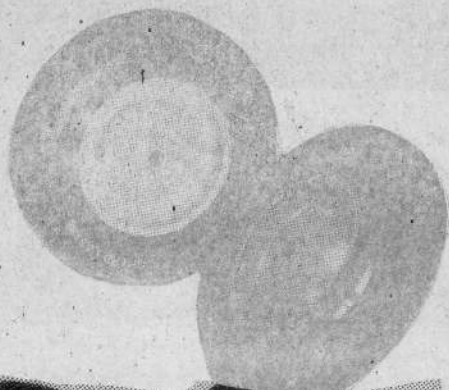
## فروشگاه جواد

اگر میخواهید بچه‌ها را خوشحال و خانواده‌تان را از لباس‌های شیک استقاوه نماید فروشگاه جواد را یادداشت کنید  
 این فروشگاه بهترین پلوه‌ها، کادو، بار مردانه، دیش، پفلا، جپر کادو، بار مردانه، جاکت، دامن زنانه، تمام  
 پوست زنانه و سیلپر مردانه و بلوز کادو، بار زنانه را تازه دارد و قیمت نازل عرضه میدارد.  
 آدرس: فاریاب مارکیت زرغونه میدان



آدرس: فاریاب مارکیت زرغونه میدان

# تایر موتر با اطمینان بیشتر

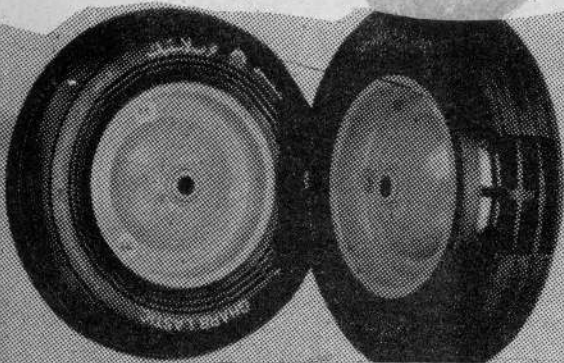


تکلیف خاطر تایر ای جدید انظار کی شنیده و مطمئن ترین تایر را جستجوی نمودید حال حاضر آئید  
مطمئن شوید این تایر را که ششمین مرتبه گیتی تازه وارد گردیده در خدمت شما قرار دارد.  
این تایر ای توپس ضد پنچری و ضخیم شده فشار و ضرب میباشند. تایر ای تازه وارد از سایر تایر با اینها  
برده و به اقتصاد شما کمک میکند. این تایر از چندین برابر تایر ایادی عمر دارد مطابق مستند و بین المللی  
ساخته شده. این تایر را برای کراچی ای خاکرود و کراچی ای حمل نقل امسال و دناشین ای بسیار استفاده میشود.

این تایر ها برای شهر ها و قسبات کشور یک محصول مطمئن است.

این تایر استفاده نماید و بار بیش از پنجه شدن و بهرگز برای راحت بشیید.

تولید کننده: داکل محموله جاده نادر پستون، محله ماکیک، دوکان علامه رشا،  
سالک و اف چهار راهی کراچی مرکز سرلی طیو محله عطا دوکان محله رضاهایا  
تلفون ۳۴۹۸۱



# مسافر

# بازارک پنجشنبه

اگر قصد سفر دارید  
در بسه های خیس آرام  
و سریع ۳۰۳ سفر  
کنید.

بازارک پنجشنبه ریس شمارا  
از کابل پنجگزی، سمنگان  
و مراد شریف مع الخیر میرساند  
آدرس:  
کابل - ساحه واقفانان و پلستی

تلفون ۲۱۷۸۴



فبیج موزیک گیت ۵۰۰ جدید محکم سلاتان ثبت و گیت ۳۶  
 فیف کابری، گیت ۲۰۰ و سال نوری، گیت ۴۰۰ نصیرم آنگ سلا آماره  
 فردر ساخته و فلیم محکم و غیره، اطور کرایه بد کستر علی شمس کلا  
 ولد محکم خوشتر شترمان باجره، مودل جدید 1000 M فلیم واری نماید  
 آدرس: ده افغانان ایستگاه بس سهای قلعه فتح الله تلیفون ۴۴۲۸۷  
 نهابندی ذبیح موزیک در مید و پس میدان مقابل بانک پیل

فبیج  
 موزیک



قرطاسی فروشی صد

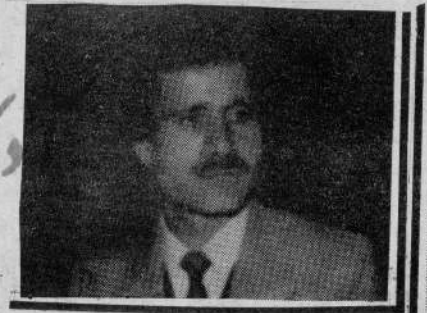
قرطاسی فروشی صد (اقدام کتاب و کتبی  
 انواع قلمها خودکار و دست و گداز و دستم  
 مورد نیاز طلاب معارف، مجوس و کون  
 اخبار بقیه، جولان لرروز و سایر شریه بار را  
 به قیمت نازل عرضه میدارد

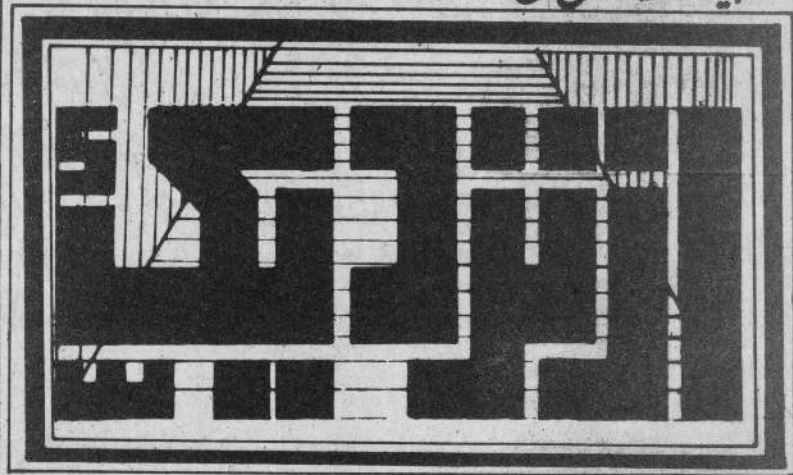
آدرس  
 زلفانخ، ایستگاه متری کولایی  
 پارک

رهنمای مساطات  
 رهنمای در خرید  
 و فروش خانه  
 زمین آپارتمان و موتر

روح الله تقیری

شهر نو چار راهی حاجی یعقوب  
 متصل مسجد جامع شیرپور  
 تلیفون ۳۲۰۵۲۹





بر سا زیم.  
 همکار گرامی و حیدالله  
 سلیمان زاده محصل بسو -  
 لیتخنیك كابل!  
 نزد يك بین مطلب (زن از  
 نظر پیشه وران، را همین  
 اکنون میجا بد.  
 (زن از نظر ساعت فروشی)  
 زن همچون ساعتی است که  
 مانند نا نیه گرد شو هر رادر  
 يك ساعت سی دقیقه  
 میفادند و اگر شو هر مانده  
 شودو ایستاده گردد. با کپ  
 های تاو بالاوی را دو باره  
 کورک میدهند.  
 (زن از نظر گلکار) زن همچون  
 گل ما له ایست که شو هر را  
 مانند گل بر سر خشت میگرد  
 بد.

\* همکار خوب سلما زارا  
 فارغ لیسه آریا تا!  
 در مورد گله های تان باید  
 گفت که می بوط نزدیک بیسن  
 بیست زیرا نزدیک بین بوسته  
 رسان نیست. ودر مورد سر-  
 کردنی (جسجو کردن بقیه  
 های مطالب) باید گفت، چسی  
 فرقی میکند همانطور که روزانه  
 از عقب سرویس های که دور  
 تر از ایستگاه منت توقف را  
 بالای منظر بین خویش میگرد  
 آزند. سر کر دان میشود بد.  
 یگان و قمت جسجو کردن  
 بقیه مطالب هم عاری از دلچسپی  
 نه خواهد بود. از شوخی که  
 بکنیم، میگوئیم تا این  
 کاستی مجله را هر چه بیشتر

\* همکار خوب فرو زان فروغ  
 حسن زاده فارغ التحصیل  
 لیسه مریم.  
 نزدیک بین یا ماینه اش  
 هر قدر این بفل و آن بفل  
 مطلب (علامت خار جی و خصلت  
 از نظر حکما) رادیده، نه تو-  
 نست بداند که این مطلب  
 چقدر صحت دارد، امید بدم  
 از این جای اقتباس مطالب  
 تا نرا هم شما هم دریگر  
 دوستان و همکاران مجله  
 تذکر دهند. صحتش باشد!!  
 گرامی خورج میرا و ف-  
 وردگی!  
 نزدیک بین وای وای و لیکه-  
 ولیکه تر خو و سوسی لیکو! ل!  
 ستا سو نه یو گجکول منته!

کار مند وزارت آب و برق!  
 نوشته اید:  
 عشق بزرگتر از آسما زبور  
 شکوه تر از ابدیت است.  
 و نزدیک بین مفر ما بد:  
 عشق اگر بیروز شود (خشو)  
 در قبال دارد.  
 \* همکار خوب مریم عبیدی  
 ومیجا ((منجاقی)) شان  
 چهیرا عبیدی فزده فانا!  
 نزدیک بین نامه های  
 منجاقی تا نرا خوانده و در  
 سوال تان، این جواب را  
 منجاقی کرد!  
 مطالب مجله را جمع به هر  
 هنرمند خارجی کاملاً ترو -  
 تازه میبا شد و ما آنرا از طریق  
 مختلف بدست میاوریم.

ستا سی یو متره لیسک  
 راورد سیداو هفته دوه متره متر  
 بی دمجلی در کار کونکو ستا  
 یسی شوی و هم وور سید،  
 دایر نیکنلی وو. خو انفسوس  
 چسی دخیر یلو وو نهو، شکه  
 چسی دخیرو یلو به صورت کی  
 هر چیا فکر کاره چسی وو تر  
 خبله ستاینه کری ده. ستا  
 سی استعداد دقتی وو دی.  
 ستا سی نه یوه قسیم منته!  
 همکار خوب ناچه اسراف  
 محصل یو هنخی اقتصاد!  
 شعر تان رسید، دعا کنید  
 که یک روز بلند آفتاب بی، در  
 صفحات بیکران مجله صفحه  
 شعر جوانان دو باره رایج  
 شود. تشکر، شا عرابا شید!  
 \* محترم فریده شیرزی

\* محترم و هاب را سخ  
 محصل پوهنخی اد بیات!  
 نزدیک بین در مقابل سوال  
 تان میجا بد: بل می شود!!!  
 \* همکار عزیز شیماء عزیز  
 محصل انستیتوت پولیتخنیك  
 کابل.  
 از اینکه کلام حرفی به جز  
 یک طرح ادبی ندا شتید  
 ما هم بدون کلام گویی، آنرا  
 میجا بییم.  
 اگر صد سال بعد از مرگم  
 بیایی و گویم را بشکافی،  
 و اگر قلبم خاک نشده باشد  
 خواهی دید که زوی آن نوب-  
 شته شده هنوز دو مستخارم.  
 \* گرامی وودود محمد شاه  
 آشنا دکتری وزارت مامورا

\* همکار عزیز پان سبیه آریا  
 لطیفی از لیسه لامه شید!  
 دو کلمه انتقاد در چار انگشت  
 نامه تان برای ما رسیده، انتقاد  
 تان بالای چشم ما! اما .... از  
 گفته های نزدیک بین است که  
 ((زنده که نمود دمم به زور  
 دم)) نامه ما زیاد است و  
 امکان نشر جواب همه، کم  
 تشکر آشتی با شید!  
 \* دوست عزیز محب الله  
 دو مستخار محصل پوهنخی طب  
 نظامی!  
 سلام های شیر گرم تان را  
 مییدیریم، ولی انفسوس  
 که دو پنجا نیز بر چای برقی  
 منتظاً وجود دارد. لذا از  
 جوش کردن آن معذرت نزدیک  
 بین را پذیرا شوید. و اما  
 مطلب طنزی تا نرا به انجیر  
 (دستگاه خنده) تسلیم کردیم  
 امید بدم از چک آنرا در دستگاه  
 نصب نماید.  
 \* همکار عزیز فرید احمد  
 از مکتب تخنیک حرفی سیر  
 چارده!  
 پیشنهاد تا نرا به ((پیشنهاد  
 خوان)) مجله سیر دیدیم.  
 تشکر!

از او سال فکاهی کل تکراری  
 تان تشکر میکنیم.  
 \* محترم بزرگ صاحبی فارغ  
 لیسه خیر خانه!  
 نزدیک بین بر سنبهای تان  
 را همین لحظه میجا آید.  
 س: آیا تنها بی برای  
 جوا نان قیامت است؟  
 ج: برای جوا تان چی که  
 برای بیرون هم قیامت است.  
 س: در زمانه های گذشته  
 زنها، مرد هارا سر تاج خود  
 میبندستند - اما حالا چرا  
 محتاج خود میداندند -  
 ج: فرموده شما به جاست  
 ولی در نظر داشته باشید که  
 (تاج) همان تاج است. چیدر  
 آغاز آن (صح) بیاید و چسی  
 (سر)

ایتکه بر سیده اید، نزدیک  
 بین وراز دار باشی کیبای  
 هستند یا دید بگویم که رازدار  
 باشی پادشاه به خیر سابق  
 همکار نزدیک بین بود که  
 فعلاً دو شش از یار نامها  
 سبک شده و در جسر کیش  
 محترم دور بین نشسته نامه  
 های همکاران دو دور از مرکز  
 را میجوید به و نزدیک بین هم  
 عبارت از خودش میبا شد.  
 به امید آن که قناعت کرده  
 باشید.  
 \* محترم غلام نبی سرود نوی  
 از لیسه انصاری!  
 باو حید صاحبی در همین  
 او اثر مصاحبه بی انجام داده  
 ایم. اگر تشکر میکنید ما هم

تکرار هم برای کسی مصاحبه  
 نمیکنیم، شما هم فکاهیات  
 تکراری نه فرستید. خلاص  
 دنیا گل و گلزار است. از شما  
 همکاران گل، یکچمن تشکر.  
 دوست و همکار فاطمی مجله  
 عشق الهامی زاده از بلقیس  
 نزدیک بین در مورد مطلب  
 تان ((علا مات عشق)) میفر-  
 ما بد: ای برادر، درین زمانه  
 سر چیه بدون آنکه ما علا مات  
 عشق را بشناسیم، هر طفل  
 و هر آدم حسن میباند که عل-  
 شق شده است.  
 \* همکار خوب مجله موشن  
 کولری.  
 نامه مفضل و صبا جانیه  
 تا نرا محترم نزدیک بین خواند

\* دوستدار مجله معبد یلف  
 آسین هموش محصل پوهنخی  
 ادبیات.  
 نزدیک بین با خاوشی  
 نامه تا نرا که در پیشانی  
 نوشته بودید ((به لحاظ ندا  
 چاپ کرد یکه)) خوا نند خوا-  
 ست به خاطر همین لوحه  
 نامه تان هر نوع مطلبی که  
 نوشته اید، بجا بد. ولی  
 انفسوس که برای چاپ چیزی  
 نیافت. منتظر نامه های چیز  
 دار تان هستیم.  
 \* همکاران صمیمی فاطمه  
 حنیفی و ملیلا حنیفی از خیر  
 خانه.  
 نزدیک بین در قسمت  
 پیشنهاد تان میفر ما بد: مابه

\* محترم غلام نبی سرود نوی  
 از لیسه حبیبیه!  
 نزدیک بین میفر ما بد:  
 پس خلاص، مساله حل است  
 وقتی از دوستان نزدیک همنه  
 منته مورد نظر تان هستیم،  
 از خود ایشان بوسیده کماز  
 کلام ملیت تشکر یافت دارند.  
 تشکر!

### حکماکان همیشه گی نازبلا ذوق ششل ذوق و تیمور - شاه ذوق!

نزدیک بین میگوید. در مورد پوشیده که شما معلومات خواسته اید. اینس جانب صرف همین قدر میدام که وی فعلاً در کشور شریف نماند. و در مورد مصاحبه با طاق مورد نظر نان باید بگویم به اسی که ذکر کرده اید در راد یو و بلو پر یون. و خود بنام درین بنامید.

### محترم فریبا اما زنده مصلحتی به معلم سید جمال الدین

در این وقت بنام میگوید. محله در محله درج میباشد. میباید از روی آن بفرستید که چند اعمالی نان را با زار سیاه و الا فایده و برای آن که عم بان ازین ناحیه غلط شود. مطلب روانه نان را بخواید.

برای آخرین بار صلیب برایش حد به کردم صلیب را گرفت و گفت: این چیست من ترا دوست ندارم گفت: صلیب چیز نیست که آن را بالای گرد کسی آورند میکنند این را بگیر و بالای قلب خود آویزان کن. زیرا آن جاسور عشق من است.

همچنان نامه زرد رنگ را گرفتیم از دوست ما که نام و آدرس فرا موش شان شده بود مطلبی داشتند طولی و غیر قابل خوانش نزد یک بین صرف توانست بخواند ((اصل اول - اصل دوم))

از تمام حکماکان خوب - صمیمانه مطلبی تا مطالب شایسته را با حوصله مندی و با نام و آدرس بفرستند.

### حکماکان فریبا فروغ از ده دانا.

نزدیک بین میگوید: اگر طرح ادبی از نوک پستل خود نان میبود آن را میجا بیدیم دانا باشید.

### محترم منجوب به آرزو گو - هستای فرغ لیسه فریم.

در دست است - مرد یک بین شما را (امکار دایمی) قبول میکند به شرط آن که مطالب قابل نشر بفرستید - آرزو مند باشید. منتظر مطالب بلا متبک - بیچ نان هستیم!

### حکما محترم فر زانه فایق از لیسه ملالی:

جوابگوی نامه ها - از اظهار نظر نان در مورد جواب به نامه ها تشکر مینمایم. و حال چنان شده است مطالب نان را بخوانید - از خرد ها لختیدن - از بزرگ ها خندیدن.

دل تصاب که نشد - استخوانی تیر میکند.

### دوسته افران مجله ملای حنیفی - فاطمه حنیفی و علیغلام لله نجانها

با هنرمند مورد نظر مصاحبه چنانچه مصاحبه ها صورت گرفته و طرح ادبی نان کمی زیاد طولی بود. وفای نان را با مجله حواها نینم.

### حکما با سلیقه محمد عباس

### سعادت از لیسه شیر شام سوری

از دیدن نامه ها کلوبرکت نان دل نزد یک بین باغ باغ شد. از نظریات سازنده نان چار بار سپاسگزاریم. میگویند همه آثار در نظر گیریم منتظر نامه های بعدی با گل و برگ نان هستیم.

### احمد جوی پد حنیفی از لیسه عینا لیسور شهید

بیشهاد مصاحبه با یکی از هنرمندان را به مصاحبه چنان مجله سپردیم - هر چه با داد باد.

اما از نشر اشعار انتخابی و غیر انتخابی - نزد یک بین با بیچارگی تمام معذرت میخواهم. لایسقی باشید.

دوست عزیز خالده نااهل: محاش نزد یک بین و دور بین آن قدر چرب نیست که هر روز بتواند با آن کباب و حللی بخرد آن را بالای نامه های شما به روی میز بگذارند و نوش جان کنند.

و اما در مورد شعر انتخابی نان با پد گفت که امکان نشر شعر و معر فعلاً بیشتر نیست هر وقت که میسر شد شما را در جریان خواهم گفت. با امید باشید!

صفیه امیری ششریه - ششری و من گله - ششری فر ستاده اید و خواهان نشر آن شده اید که نزدیک بیس هم من گله میگوید: افسوس افسوس.

### حکما شوخ طبع خالده جان ناهمید

نزدیک بین از دیدن نامه نان خوش شده خندید - ولی همینکه چشمش به (مهرنگ) (نوا) افتاد - قاه قاه راسرداد به هر صورت از مزاح ادبی نان تشکر! امید و ارباشید.

### شاه پیروی مسکین کار مند لیسه خوشحال خان!

طرح ادبی نان زیبا بود ولی طولی - دست زیر الا شد. منتظر مطالب بعدی نان هستیم.

### فروزان جا هد محصل بود - لشکریک کابل و مدیره از لیسه ملالی.

ما منتظر نامه پر محتوای بعدی نان هستیم.

### حکما و دایمی لیلجان - سعادت محصل سال سوم - هنفی تاریخ و ادبیات پوهنتون پلخ

این که از دور بین قدر دانی به عمل آوردید. از خداوند مصلحیم. همه گان قدر شما را هم بدانند مادر ها لیکه از شما نامه های مفصل تصاداریم. اینک طرح ادبی خود نان را به نام خود نان میجا بیدیم: نگاهت کردم - همه ات با من بود.

دستهای گرفت - حرفهای جریتم.

اما افسوس که نگاهت... حکما خوب عاشق الله -

حسین خیل فارغ لیسه میخانگی پلضری.

برای آنکه خشکین نشوید مطلب ((امکان خشم)) را میجا بیدیم - خشم از کار آدمی حکما حد خشم دوستان را کم و

دشمنان را زیاد میکند. خشم بیش از آنکه به دیگران صدمه بزند - تن خشم گیرنده را از سلامتی و نشان دور میدارد.

### محترم دایمی لیلجان - ... ماجلی معلم دو حشری - شوو نگی پلخ.

از اینکه دور بین به کک نزد یک بین نام مبارک نان را خوانده نتوانست - معذرت شانرا بپذیرید. و در مورد عرض میداریم:

۱- دور بین گنگ شود - اگر گفته باشد که هر گاه نامه های حکما نان ما قابل نشر نبود - ما آن را دو باره

بست کرده به آدرس مبارک شان ارسال میکنیم.

۲- نی که در شهر شما دوست عزیز هم طوری ارزان است وهم برق بیست و چار سال -

عت فعلال است که گفته اید سوم - از امکان یک هنر

دور است - زیرا یکبار مصاحبه شان در همین مجله چاپ شد است. باز هم تصادف را گفته نمیتوانیم.

### دوسته افران مجله زوینده امید ما پشه امید از لیسه حرفه جلالی ولایت پروان.

طرح ادبی ((مادر)) دو ماه به روز مادر برای مارسیه از شما تشکر امید آینه امید نان بر آورده شود. محترم شیر احمد امیری.

از توجه نان به بخش جواب به نامه ها - سه جهان

سیاس - دور بین و نزدیک بین پیشنهاد نان را در مورد

زیاد شدن صفحات جواب به نامه ها با مسوولین بند

زنده مجله در میان میگذازند و پیشنهاد دومی نان را هم

در نظر میگیریم. بزم تشکر. علاقه مند جواب به نامه ها

هر فیه مرادی. این لطف شما ست در برابر

نزدیک بین و دور بین - جوانی میتوانید حکما دایمی میجا

باشید. و اینهم مطلب نان: زبول رشوه من سرمایه دارم

به تیر رفتار خود دایم سوارم خوراکم هر شبی گوشت برنج

است خوران گرچه خفته در جوانم

حکما با جرات ... البته به گفته خود شان. امید -

حسن و حفت. مطلب نان با روحیه مجله چی که بازو خیه

آدرس مجله هم بر این بوداز اینکه یکی از حکماکان خوب

چشم به راه مطالب خوب و عمر و حیوانات منصمیم روحیه

نان عالی باد!

نشریات را دو یو با پد اضافه ترازی ۱۲ ساعت شود. ۳- کما ملاز امکان دور است

که ما آدرس تمام راد یو های غرب را برای شما معرفی

نیم باز هم از نامه نان تشکر تشکر منتظر مطالب پر محتوای

و پیشنهادات سالم تسان هستیم.

### حکما عزیز نا صیده از لیسه سلطان رضیه شهر مزاشرف

دور بین سوالات تا سرا مفصلا می جوابد -

جواب سوال اول: نی ازدواج نکرده است - اما

خارج رفته است. دوم - بلی از دواج کرده

است.

سوم - از امکان یک هنر دور است - زیرا یکبار مصاحبه

شان در همین مجله چاپ شد است. باز هم تصادف را گفته

نیتوانیم.

سوم - از امکان یک هنر دور است - زیرا یکبار مصاحبه

شان در همین مجله چاپ شد است. باز هم تصادف را گفته

نیتوانیم.

سوم - از امکان یک هنر دور است - زیرا یکبار مصاحبه

شان در همین مجله چاپ شد است. باز هم تصادف را گفته

نیتوانیم.

سوم - از امکان یک هنر دور است - زیرا یکبار مصاحبه

شان در همین مجله چاپ شد است. باز هم تصادف را گفته

نیتوانیم.



نامه های از ولایات



# به سوس اطمینان داشته باشید

از صابون شستنی و موله مایع ظرفشویی استفاده کنید. همیشه شتر آتش خلابید به  
شما با خرید دو کارتن موله مایع ظرفشویی در تانک تحلیف جداگانه نیز به دست آید.  
رنگ موله مایع لکه برسان به جوهر از بین می‌رود.



کد پستی: کوچه باکریت، جادیدست، تیفون: ۲۰۵۰۹  
نمایندگی: دکان پخش، کوچه دست، تیفون: ۲۳۶۲۹، طبرستان، چرخ هم، دکان شهر دویلی



باغذاهای لذیذ از  
مهمانان پذیرایی  
مینمایند

## پایه رستوران

محل عرضه و شیخ خورش تا ۱۳ در رستوران پایه که در بهترین  
موقعیت شهر قرار دارد و کد آن ۲۰۵۰۹ است.  
پایه رستوران، باغذاهای متنوع و شراب‌های گوناگون عرضه  
نماید. مهمانان خوش بختی را می‌توانند در این رستوران  
به پیمانه پایه رستوران به مدت روزانه ساعت ۲۰-۱۱:۰۰  
به خاطر صرف کبابان در حاشیه در خدمت همیشه با چشمتان  
در رستوران پایه باغ عمومی

# یکبار دیگر جایزه های بزرگ فقط با خرید یک یا چند جوره بوت ساخت وطن از فروشگاه بزرگ افغان

بوتک ساخت وطن و بوتک خارجی

اگر میخواهید جایزه بدست آورید بل بوت را با خود

نگه دارید و منتظر بخت آزمایی باشید.

جایزه بارابخا طرداشتر باشد :

جایزه یکصد هزار افغانی یک جایزه

جایزه پنجاه هزار افغانی دو جایزه

جایزه بیست هزار افغانی پنج جایزه

جایزه ده هزار افغانی بیست جایزه

روز قرعه کشی بعداً اعلان می شود. بوتکهای داخلی و خارجی مورد

ضرورت خود دوستان را از فروشگاه بزرگ افغان خریداری نمایند.



فلسف درای معانل خوشی و عروسی  
شماره با کیفیت عالی انجام میدهد  
آدرس: شعبه الکتریک  
جاده نادریشنون  
تلفون ۲۳۵۴۷

**آریان**  
**ویدیو**

ACKU  
 مدل  
 DS  
 350  
 22س  
 ۰۴۱۰۲



# یک جشن بزرگ در فروشگاه بزرگ فروشگاه بزرگ افغان

بشمع نور تا سحر با خاطره های صمیمانه و رنگارنگ از نمایشگاه - از زمان شروع  
 بهترین وقت برای خرید لباس است

با خرید از فروشگاه بزرگ افغان بهترین  
 قیمت را خواهید دید

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**